

مسائل بین المللی

فهرست مندرجات

صفحه

- ۱۷ - ۵ اقتصاد کشورهای سوسیالیستی : نتایج ، مسائل و دورنما
- ۳۰ - ۱۸ لنینیسم در نبرد به خاطر انسان
- ۳۷ - ۳۱ شیوه برخورد طبقاتی ، انترناسیونالیسم
- ۴۸ - ۳۸ سیاست شرقی بن : ماهیت و پنداره‌های آن
- ۵۲ - ۴۹ برخی از رسم‌های مونیخ
- ۶۲ - ۵۳ تشدید ناموزونی رشد اقتصادی سرمایه داری
- ۷۳ - ۶۳ ریشه های بحران کنونی سیستم مالی امپریالیسم
- ۷۵ - ۷۴ کشتار و بیدادگری در ایران
- ۷۷ - ۷۶ کشتار در ندر و نزی
- ۷۹ - ۷۸ اعلامیه کمیسیون تدارک جلسه مشاوره جهانی احزاب کمونیست و کارگری

اقتصاد کشورهای سوسیالیستی :

نتایج - مسائل و دورنما

برائونو (اقتصاد دان جمهوری دموکراتیک آلمان)

ایلیا دودینسکی (اقتصاد دان شوروی)

در مقایسه ، همه چیز شناخته می شود . باینجهت ضمن نتیجه گیری از رشد اقتصادی کشورهای سوسیالیستی عضو شورای تعاون اقتصاد نباید بجهان سابق که این کشورها از آن بیرون آمد هاند ، نظر افکنند . فقط دو کشور سوسیالیستی (جمهوری دموکراتیک آلمان و جمهوری سوسیالیستی چکوسلواکی) قبل از انقلاب جزو کشورهای سرمایه داری رشد یافته بودند و صنایع آنها بر کشاورزی تفوق داشت . بقیه کشورهای سوسیالیستی کشورهای فلاحتی - صنعتی و یا صرفاً فلاحتی بودند . مغولستان علاوه بر این در مرحله رشد فئودالی و ماقبل سرمایه داری قرار داشت . تفاوت عظیم در سطح تکامل ، تمایزات اساسی در شرایط و اشکال مشخص تاریخی گذار به سوسیالیسم و تنوع این گذار - تمام این عوامل مهم با پیدایش و رشد سیستم جهانی سوسیالیستی همراه بودند و بسیاری از دشواریها را که هنوز هم جهان سوسیالیسم یا آنها مواجه است تا زیر ساختند این دشواریها که همه از چگونگی آن آگاهند از بسیاری جهات در عین حال معلول نامکشوف بودن و نازکی اصول راهی بود که ملل کشورهای پرا در برگزیدند . ایجاد شاهراه برای جامعه بشری کار آسانی نیست . مردم هر یک از کشورهای سوسیالیستی در جریان عبور از این راه دشوار و قهرمانانه هم پیروزی داشته اند و هم ناکامیهای موقت ، برخی بیشتر و برخی کمتر . ضمناً تمام این دشواری ها ناشی از عوامل عینی نبود ، بلکه اشتباهات بسیاری نیز در پیدایش آنها در خیل بود . ایمن دشواریها گاه ناشی از آن بود که برای برانداختن هر چه سریعتر عقب ماندگی ^{میخواهند} در جریان زندگی سبقت گیرند ، علل دیگری هم موجب آن بود . در طول تمام راه قهرمانانه ساختمان سوسیالیسم امپریالیسم جهانی از اشتباهات و دشواریهای نظام نوین سوء استفاده کرده است و هر اندازه که نظام اجتماعی نوین کامیابیهای بیشتری بدست آورده است ، فعالیت تخریبی امپریالیسم غدارانتر و مزورانه تر شده است .

این اوآخردستگاه تبلیغات بورژوازی باشد که تمام بکار سیاه جلوه گری ساختن دوران ساختمان سوسیالیسم در کشورهای ما مشغول است و اشتباهات و دشواریهایی را که در جریان رشد کشورهای سوسیالیستی مختلف وجود داشته بزرگ و برعکس دستاورد های واقعی و پیروزیها و از جمله دستاوردها و پیروزیهای اقتصاد را کوچک و نامرئی نمود میکند . باینجهت تراز بندی مجد در رشد اقتصاد کشورهای سوسیالیستی و توجه مجد به دستاوردهای اجتماعی - اقتصادی زحمتکش این کشورها به هیچوجه خالی از فایده نخواهد بود .

این مقاله بر اساس اسناد و مدارک پژوهشگاه علمی وزارت روابط اقتصادی خارجی جمهوری دموکراتیک آلمان و انستیتیوی اقتصاد سیستم جهان سوسیالیستی آکادمی علوم اتحاد شوروی نگارش یافته است .

در همان نخستین سالهای پیدایش نظام توده ای در هر یک از کشورهای سوسیالیستی و مسائل اساسی تولید ملی شد و در اکثر کشورها در همان سالهای اول به صنعتی ساختن کشاورزی اقدام گردید و تحول سوسیالیستی کشاورزی آغاز شد و سپس بطور عمده بپایان رسید و اصول اساسی رهبری کشاورزی بر بنیاد برنامه تنظیم شد . در این دوران مهمترین مسائل اقتصادی بشرح زیر حل شد :

پیروزی مناسبات تولید سوسیالیستی در تمام شعب اقتصاد سوسیالیستی تامین گردید و در اکثر کشورهای سوسیالیستی اروپائی بنیاد مادی و فنی سوسیالیسم همراه با صنایع و کشاورزی رشد یافته در خطوط اساسی بوجود آمد .

اقتصاد جهانی سوسیالیستی نیز شالوده ریزی شد . میان کشورهای برادر سیستم روابط اقتصادی استواری برقرار شد که بآنها امکان میدهد آزمایش سوسیالیسم در مقیاس جهانی بهره بگیرند . این روابط با تمرکزی خاصی در کشورهای عضو شورای تعاون اقتصادی توسعه میپذیرد .

مساعی عمده ملل کشورهای سوسیالیستی در دوران گذشته متوجه آن بوده است که وسائل لازم برای تحقق هدفی که تولید سوسیالیستی تابع آن است، یعنی برای ارضاء هر چه کاملتر نیازمندیهای مادی و معنوی روزافزون زحمتکشان فراهم آید . ملل کشورهای سیستم جهانی سوسیالیستی در شرایط تاریخی دشوار و در جریان مبارزه شدید و مسابقه میان دو سیستم جهانی و حملات تنظامی ، سیاسی وایدئولوژی و خرابکاریهای اقتصادی لاینقطع امپریالیستها نتوانستند صدایع نیرومند سوسیالیستی خود را که پایه مطمئنی برای تقویت قدرت دفاعی و افزایش مصرف خصوصی و عمومی آنهاست ، بوجود آورند . برای تسریع آهنگ رشد صنعتی میبایست حد اکثر منابع مادی و مالی بسیج گردد و آگاهانه به محرومیت ها و گذشت های معین تن در داده شود و رشد رشته هائی که مستقیماً بمرصه مصرف خصوصی خدمت میکنند ، کند گردد . این یک جبر تاریخی و وظیفه مقدس انترناسیونالیستی طبقه کارگر و تمام زحمتکشان کشورهای سوسیالیستی بود .

در حال حاضر در رشد بسیاری از کشورهای سوسیالیستی مرحله نوینی فرارسیده است . این مرحله برای اتحاد شوروی مرحله ایجاد بنیاد مادی و فنی کمونیسم استواری یکسلسله از کشورهای سوسیالیستی اروپائی مرحله ایجاد جامعه سوسیالیستی رشد یافته بر بنیاد آنچنان سیستم اقتصادی که نه تنها از نظر ماهیت اجتماعی - اقتصادی ، بلکه از نظر قدرت و تجهیزات فنی نیروهای مولده باندام اجتماعی سوسیالیستی تطابق بیشتری داشته باشد . خصیصه سوسیالیسم رشد یافته عبارتست از : استفاده بسی گامتراز دستاوردهای انقلاب علمی و فنی که آهنگ آن سال بسال سریعتر خواهد بود و نیز تامین سطح عالیتر رشد نیروهای مولده و بازده کار اجتماعی در قیاس با رشد یافته ترین کشورهای سرمایه داری . تقریباً تمام کشورهای سوسیالیستی اروپا بچنان مرحله ای از رشد رسیده اند که سوسیالیسم بعنوان نظام اجتماعی نوین بد درجات روزافزون بر پایه خاص خود رشد میابد و این امر طبعاً عرصه ای بمراتب وسیعتر از سابق را برای تاثیر قوانین عینی اقتصاد سوسیالیسم ایجاد میکند . مرحله نوین در حکم توسعه دامنه امکانات لازم برای تحقق هدف تولید سوسیالیستی و عبارت در بیکر اغزایش رفاه مردم است .

در عین حال در مرحله نوین رشد کشورهای سوسیالیستی نیز دشواریهای عینی بجای خود باقی میماند و این دشواریها را ناگزیر باید از سر راه برداشت . یکی از خصائص دوران کنونی بطوریکه میدانیم تشدید مبارزه میان سوسیالیسم و سرمایه داری و تجاوزکاری روزافزون امپریالیسم جهانی است باینجهت کشورهای سوسیالیستی در آینده نیز باید بتحکیم قدرت دفاعی خود توجه جدی معطوف

دارند و تحریرات و مفاسد جوئیهای امپریالیستی را خنثی کنند و از صلح جهانی حفاظت نمایند .
 وثیقه کامیابی کشورهای سوسیالیستی برای تامین رشد آنها را این شرایط دشوار نقش رهبری
 کننده ، سازمانگرو الهام بخشی است که احزاب کمونیست و کارگری به نیروی ثنوری مارکسیستی -
 لنینیستی ایفاء میکنند و ملل کشورهای برادر را با اطمینان بسوی پیروزیهای نوین رهنمونند .

آهنگ سریع رشد پیش از توصیف خصائص تحولات اقتصاد کشورهای سوسیالیستی
 در سالهای اخیر که با آنها امکان داد به مرحله نوین رشد گام نهند
 باید خاطر نشان کنیم که سوسیالیسم در تمام مراحل تکامل خود موجبات تامین آهنگ سریع رشد
 اقتصاد را بر میزانی بسی بیشتر از سرعت آهنگ رشد کشورهای سرمایه داری فراهم میسازد . این
 برتری عینی یکی از برتریهای عمده سوسیالیسم است . بدین معنا که تحرک و اثربخشی فوق العاده
 تولید سوسیالیستی در این برتری منعکس میگردد . میدانیم که تولید صنعتی تمام کشورهای سوسیالیستی
 در سال ۱۹۶۷ در قیاس با دوران قبل از جنگ تقریباً ۱۱ برابر شد . کشورهای سرمایه داری در
 قیاس با دوران قبل از جنگ تولید خود را کمتر از ۵ برابر افزایش داده اند . این بدان معناست
 که رشد صنایع کشورهای سوسیالیستی در تمام دوران پس از جنگ دست کم دو بار سریعتر از رشد
 صنایع کشورهای سرمایه داری بوده است . ضمناً باید در نظر داشت که رشد اقتصاد کشورهای
 سرمایه داری در دوران بعد از جنگ بطور کلی در شرایط رونق بسیار انجا هم میگرفت و این امر با آنها
 امکان میداد آهنگ رشد بسیار سریعی را حفظ کنند .

و نیز باید خاطر نشان ساخت که طی چهار سال اخیر صنایع اکثر کشورهای سوسیالیستی با آهنگی
 سریعتر از آهنگ سالهای ۱۹۶۱ - ۱۹۶۳ رشد میکنند . بدینسان کاهش سرعت آهنگ تولید که در
 آغاز سالهای شصتم تحت تاثیر یک سلسله عوامل نامساعد پدید آمده بود ، بطور کلی بر طرف گردید .
 اقدامات احزاب کمونیست و کارگری کشورهای عضو شورای تعاون اقتصاد در زمینه بهبود اسلوبهای
 رهبری اقتصادی ملی و اعتدالی کشاورزی و تسریع پیشرفت فنی فعل و انفعال عوامل رشد اقتصاد
 سوسیالیستی را تقویت کرد .

در سالهای ۱۹۶۷ - ۱۹۶۶ آهنگ رشد تولید صنعتی کشورهای عضو شورای تعاون اقتصاد
 از میزان متوسط آهنگ رشد در پنجساله ۱۹۶۵ - ۱۹۶۱ و نیز از میزان پیش بینی شده در برنامه
 های سالهای ۱۹۷۰ - ۱۹۶۶ بیشتر بود . این امر امکانات واقعی بوجود میآورد که برنامه های
 پنجساله بیشتر از میزان مقررا اجرا گردد . در همین پنجساله جاری آهنگ رشد سریعتر از آهنگ رشد
 برنامه های پنجساله گذشته گردد . باید بویژه خاطر نشان ساخت که در فرمهای اقتصادی برای تامین
 آهنگ رشد سریع و پایداری تولید صنعتی و درآمد ملی اهمیت فراوان دارند . هدف این فرمها
 تامین اثربخشی بیشتر اقتصاد سوسیالیستی و تسریع پیشرفت فنی است .

استروکتور تولید استروکتور تولید را در کشورهای عضو شورای تعاون اقتصاد نخست
 از نقطه نظر شرکت صنایع در تولید درآمد ملی و در کل محصول صنایع و کشاورزی
 و سپس از نقطه نظر استروکتور کلی و جزئی تولید صنعتی مورد تحلیل قرار میدسیم .

سهم هررشته در تولید درآمد ملی
(به درصد و قیمت سالهای مربوطه)

کشاورزی	ساختمان		صنایع			
	۱۹۵۰	۱۹۶۶	۱۹۵۰	۱۹۶۶		
۴۳۷۶	۴۳۱	۷۷۸	۶۷۶	۴۴۷۸	۳۶۷۸	بلغارستان
۲۱۱۱	۲۴۷۴	۱۰۰۰	۶۷۸	۵۷۷۱	۴۶۱۱	مجارستان
۱۱۱۹	۱۲۷۳	۵۷۲	۵۷۱	۶۳۷۹	۵۵۷۹	جمهوری دموکراتیک آلمان
۲۰۷۳	—	۸۷۹	—	۵۱۷۶	—	لهستان
۲۸۷۸	۲۷۷۶	۸۷۳	۶۷۲	۴۹۷۲	۴۳۷۴	رومانی
۲۳۷۵	۲۱۷۸	۹۷۰	۶۷۱	۵۱۷۰	۵۷۷۵	اتحاد شوروی
۱۲۷۶	۱۶۷۲	۹۷۴	۸۷۷	۶۵۷۸	۶۲۷۵	چکوسلواکی

این جدول نشان میدهد که در بسیاری از کشورهای سوسیالیستی طی دوران مورد بررسی مسئله اساسی یعنی انتزاع استر و کثرت عقب ماند تولید کمرات دوران سرمایه داری بود ، بطور کلی حل شده است . در حال حاضر بخش اساسی درآمد ملی کشورهای مورد بررسی در صنایع تولید میشود طی سالهای اخیر سهم صنایع تثبیت شده و در برخی از کشورهای حتی به علت افزایش سهم ساختمان و کشاورزی گرایش معینی بکاهش نشان میدهد . برای مقایسه متذکر میشویم که در سال ۱۹۶۳ سهم صنایع آمریکا در تولید درآمد ملی ۵۷۷۸٪ و سهم ساختمان ۷۷۳٪ و کشاورزی ۵۹٪ بود .

این ارقام خصلت صنعتی اقتصاد کشورهای سوسیالیستی نامبرده را بطور کلی منعکس میسازد در مرحله ثانوی رشد نیروهای مولده این استر و کثرت در درآمد ملی نشانه آنستکه استر و کثرت تولید در کشورهای عضو شورای تعاون اقتصادی خصلت پیشرفته بخود میگرد و بنیاد مادی و فنی آنها نضج روز افزون کسب میکند . البته تمایزات (و گاه تمایزاتی که هنوز مهم است) میان کشورهای باقی مانده است و تاثير سطوح مختلفی که در آغاز ساختمان سوسیالیسم در کشورهای مختلف سوسیالیستی وجود داشت ، هنوز در این تمایزات منعکس است . ولی باید بیستگرایش کاملاً روشن که وجود دارد ، توجه داشت و آن اینکه اولاً کشورهای سابقاً عقب مانده بسطح کشورهای پیشرفته میرسند و ثانیاً سطح رشد صنعتی تمام کشورهای سوسیالیستی بالا میرود .

ارقام مربوط به سهم صنایع در کل محصول صنایع و کشاورزی نیز گواه بر همین امر است . در سالهای قبل از جنگ (۱۹۳۹ - ۱۹۳۷) وزن مخصوص صنایع در کل محصول صنایع و کشاورزی در بلغارستان ۲۴۷۸٪ ، در مجارستان ۴۲٪ ، در لهستان ۴۷۷۴٪ و در رومانی ۳۹٪ بود ، ولی در پرتو صنعتی کردن سوسیالیستی سهم صنایع در کل محصول در رشته مذکور در سالهای ۶۵ - ۱۹۶۲ در بلغارستان به ۷۶٪ ، در مجارستان به ۷۴٪ ، در لهستان ۷۴۷۸٪ و در رومانی به ۵۷۷۸٪ رسید .

اکثریت کشورهای سوسیالیستی در جریان صنعتی ساختن تکیه عمده خود را روی رشد رشته های تولید کننده وسائل تولید (گروه A) میگذاشتند . علت این امر نیز روشن است ، زیرا

تنها با ایجاد صنایع سنگین است که میتوان تمام رشته‌های اقتصاد ملی را بر بنیاد صنعتی کامیابانه رشد داد . باینجهت تا همین اواخر رشته‌های گروه A در کشورهای عضو شورای تعاون اقتصادی با آهنگی سریعتر از آهنگ رشته‌های تولید کننده اشیاء مصرف (گروه B) رشد میکردند و در نتیجه این امر سهم گروه A در تولید کل صنعتی تمام کشورهای عضو شورا (باستثنای مغولستان) فزونی یافت .

روشن است که تکیه بر رشد صنایع سنگین تا حد و معینی با محرومیت‌های موقت همراه بود . ملل کشورهای سوسیالیستی برای شالود هریزی رشد صنعتی اقتصاد ملی و ایجاد بنیاد استوار برای تولید سوسیالیستی و کمونیستی آینده ناچار بودند موقتاً از بسیاری از نعم چشم‌پوشند و تا حد و معین برای آینده کارکنند . ولی از این محرومیت‌ها نتایجی بی‌آرآمد که صد بار آن محرومیت‌ها را جبران کرد .

خصیصه مرحله‌نویین رشد کشورهای عضو شورا که نشانه‌نضح نیروهای مولد آنهاست نزدیک شدن آهنگ رشد تولید وسائل تولید به آهنگ رشد تولید اشیاء مصرف است . این گرایش حاکی از آنست که بازده دستگاه تولیدی ساخته در آن پیشین بطور روزافزون افزایش میدهد و میزان هرچه بیشتری بکار ارضاء نیازمندی‌های مستقیم زحمتکشان میرسد .

وزن مخصوص محصولات کل صنایع

کشور	سال	تولید نیروی برق و انرژی حرارتی	تولید ماشین‌سازی و فلزسازی	محصول صنایع شیمیایی	جمع
بلغارستان	۱۹۶۰	۲۰	۱۲۰۴	۳۰۸	۱۸۰۲
	۱۹۶۶	۲۳	۱۷۰۸	۵۱	۲۵۰۲
مجارستان	۱۹۶۰	۴۲	۲۵۱	۴۴	۳۳۷
	۱۹۶۶	۴۶	۲۷۸	۷۲	۳۹۶
جمهوری دموکراتیک آلمان	۱۹۶۰	۱۶	۳۲۷	۱۳۰	۴۷۳
	۱۹۶۶	۱۷	۳۶۳	۱۴۳	۵۲۳
مغولستان	۱۹۶۰	۳۱	۲۵	۳۵	۹۱
	۱۹۶۶	۵۳	۲۰	۲۶	۹۹
لهستان	۱۹۶۰	۲۱	۱۹۷	۷۴	۲۹۲
	۱۹۶۶	۲۴	۲۶۱	۹۷	۳۸۲
رومانی	۱۹۶۰	۲۵	۲۴۳	۶۶	۳۳۴
	۱۹۶۶	۲۸	۲۱۷	۷۷	۳۲۲
چکوسلواکی	۱۹۶۰	۲۸	۳۳۴	۶۱	۴۲۳
	۱۹۶۶	۳۱	۲۷۰	۵۷	۳۵۸

تغییرات وارده در استروکتور رشته‌های صنعتی کشورهای سوسیالیستی نیز نشانه نضح روزافزون بنیاد مادی و فنی سوسیالیسم است . در برتوسرعت بیشتر آهنگ رشد رشته‌های کلیدی صنعتی یعنی صنایع برق ، ماشین‌سازی و شیمیایی در اکثر کشورهای سوسیالیستی وزن مخصوص محصولات این رشته‌ها بمیزان زیاد افزایش پذیرفته است . این مطالب مورد قبول عامه است که پیشرفت فنی و نوسازی صنایع و نیز مجموع اقتصاد ملی بمیزان زیادی منوط به همین رشته از صنایع است . به بررسی ارقام جدول بپردازیم .

بهبود استروکتور صنایع در شرایط ثنونی مهمترین عامل رشد اقتصاد است و باینجهت آنچه که

کشورهای سوسیالیستی تاکنون در این زمینه انجام داده اند دارای اهمیت فراوان است. در عین حال کوچکترین دلیلی بر آن آسودگی خاطر وجود ندارد. میدانیم که در اکثر کشورهای سوسیالیستی در قیاس با کشورهای رشد یافته سرمایه داری هنوز رشته‌های باصطلاح سرمایه طلب صنایع (صنایع مواد خام و مصالح ساختمان و غیره) سهم عمده را دارد. این استروکتور به میزان زیادی از گرایشهای رشد سطحی ناشی میگردد که تا این اواخر در کشورهای سوسیالیستی گرایشهای عمده بودند. این امر در اثر بخشی تولید صنعتی تاثیر زیادی دارد. باینجهت انجام وظایفی که کشورهای سوسیالیستی اکنون در زمینه بهبود هرچه بیشتر استروکتور صنایع در برابر خود قرار میدهند گام مهمی در راه تامین اثربخشی بیشتر در تولید صنعتی و چه در مجموع تولید اجتماعی خواهد بود.

و اما این وظایف مهم و بیفرنجند. تحلیل هانشان میدهد که بهبود استروکتور صنایع کشورهای عضو شوران تعاون اقتصادی در آینه هنیز علی القاعده بر پایه همتر از شدن آهننگ های افزایش تولید وسائل تولید و وسائل مصرف و در داخل گروه "A" بر پایه افزایش بیشتر محصولات ماشین سازی و شیمیایی و نیروی برق انجام خواهد گرفت. مثلا انتظار میرود که وزن مخصوص محصولات ماشین سازی در محصول کل صنایع کشورهای عضو شورا از ۲۶ درصد سال ۱۹۶۵ به ۳۰٪ در سال ۱۹۷۰ و ۳۳٪ در سال ۱۹۷۵ برسد. این نسبت در صنایع شیمیایی و لاستیک سازی و آزمایش سازی به ترتیب عبارت خواهد بود از ۲۷٪، ۹٪ و ۱۱٪ و در رشته تولید نیروی برق و انرژی حرارتی ۲۷٪، ۴۴٪ و ۴۸ درصد.

در تحلیل استروکتور رشته‌های مختلف صنایع نباید تنها استروکتور کلی تولید را در نظر گرفت، بلکه باید استروکتور جزئی آنرا نیز در نظر داشت، زیرا اثربخشی تولید و پیشرفت علمی و فنی در اقتصاد ملی به میزان عظیمی وابسته به همین استروکتور جزئی است. علت آنهم روشن است. زیرا برای اقتصاد ملی به هیچوجه این امر بی تفاوت نیست که مثلا نیروی برق در نیروگاههای کم قدرت و کم صرفه تولید شود یا در نیروگاهها بزرگ قدرت مجهز به تکنیک مدرن. واضح است که در سطح دوم نیروی برق چندین برابر ارزش آن تر تولید خواهد شد.

در این زمینه هنوز وظایف زیادی در برابر کشورهای سوسیالیستی قرار دارد. عامل تعیین کننده این وظایف توقعات رشد اقتصاد کشورهای براد روانقلاب علمی و فنی که سراسر جهان را در بر گرفته و سرانجام چگونگی مرحله کنونی مسابقه اقتصادی است. باینجهت در برنامه پنجساله جاری و در برنامه های آینده در مورد کشورهای عضو شورا به بهبود استروکتور جزئی تولید صنعتی و افزایش سریع تولید مدرن تر و تکنولوژی رشته‌های جداگانه صنایع توجه خاصی معخوف خواهد شد. مثلا در رشته صنایع فلزات سیاه وزن مخصوص فولاد دیکه با دم اکسیژن بدست میآید. به میزان معتنا بهی افزایش خوا یافت و استروکتور بالانس سوخت از طریق افزایش استفاده از نئوبکاز بیش از پیش بهبود خواهد یافت و انواع مدرن تر تولیدات شیمیایی و غیره توسعه بیشتری خواهد یافت.

اثربخشی تولید چنانکه گفتیم استروکتور مترقی تولید به میزان زیادی معترف درجه سطح

نیروهای مولده است. ولی اثربخشی تولید اجتماعی نیز واجد اهمیت

کمتری نیست.

طنی سالم اهمیت که کشورهای سوسیالیستی به ساختمان سوسیالیسم مشغولند سرمایه های اساسی تولیدی به میزان عظیمی پیشرفت کرده است. طی پنج ساله سال حکومت شوروی سرمایه های اساسی تولیدی بیش از ۱۵ برابر شده است. طی سالهای ۱۹۶۶ - ۱۹۵۱ این سرمایه ها در بلغارستان

قریب ۵ برابر، در مجارستان بیش از ۴ برابر، در رومانی قریب ۴ برابر و در چکوسلواکی قریب ۳ برابر شده است. در سالهای ۱۹۶۷-۱۹۵۶ سرمایه‌های اساسی کشورهای جداگانه عضو شورای تعاون اقتصادی ۲۵-۲ برابر و از آنجمله در رشته‌های تولیدی ۳-۲ برابر شد و این نشانه کامیابیهای بزرگی است که کشورهای سوسیالیستی در امر ایجاد بنیاد مادی و فنّی سوسیالیسم بدست آورده‌اند. ولی در شرایط انقلاب علمی و فنّی معاصر علاوه بر مجموع سرمایه‌های تولیدی موجود در جسه استفاده از آنها نیز اهمیت بیش از پیش کسب می‌کند. اثر بخشی تولید اجتماعی بنحوظاتی بهمین امر وابسته است.

ظرفیت سرمایه برداری مهمترین نمودار اثر بخشی است. این نمودار معرف تناسب میان سرمایه تولیدی موجود (بعبارت دینر سرمایه تولیدی اساسی) و محصولات تولید شده است. بدیهیست که سرمایه‌های تولیدی بخودی خود نعم مادی بوجود نمی‌آورند. ولی دردوران تولید ماشینی بزرگ نعم مادی باکاری تولید میشوند که بوسائل و افزار تولید بخوبی مجهز شده باشد. مارکس سالها پیش نوشته است که بموازات رشد صنایع بزرگ وابستگی ایجاد ثروت واقعی بزمان کار و مقدار کار مصرف شده کمتر از وابستگی آن بقدرت دستگاههایی میشود که خود قدرت تولیدی عظیمی هستند و در جریان زمان کار بحرکت می‌آیند.

ظرفیت سرمایه برداری تولید اجتماعی در کشورهای جداگانه شورای تعاون اقتصادی

سال	نسبت متوسط افزایش سرمایه‌های تولیدی اساسی		
	در کشاورزی به افزایش محصول کل کشاورزی	در صنایع به افزایش محصول کل صنایع	در اقتصاد ملی به افزایش درآمد ملی
<u>بلغارستان</u>			
۱۹۵۵-۱۹۵۱	۰٫۸	۰٫۸۴	۰٫۸
۱۹۶۰-۱۹۵۶	۰٫۹۹	۰٫۷۸	۰٫۹۹
۱۹۶۵-۱۹۶۱	۱٫۲۷	۱٫۱۵	۱٫۲۷
<u>رومانی</u>			
۱۹۵۵-۱۹۵۱	۰٫۶۸	۰٫۷۶	۰٫۶۸
۱۹۶۰-۱۹۵۶	۰٫۹۴	۰٫۸۸	۰٫۹۴
۱۹۶۵-۱۹۶۱	۰٫۹۶	۰٫۸۵	۰٫۹۶
<u>اتحاد شوروی</u>			
۱۹۵۵-۱۹۵۱	۰٫۹۲	۰٫۹۱	۰٫۹۲
۱۹۶۰-۱۹۵۶	۱٫۰۲	۱٫۰۳	۱٫۰۲
۱۹۶۵-۱۹۶۱	۱٫۱۶	۱٫۱۵	۱٫۱۶
<u>چکوسلواکی</u>			
۱۹۵۵-۱۹۵۱	۰٫۸۲	۰٫۷۸	۰٫۸۲
۱۹۶۰-۱۹۵۶	۰٫۹۴	۰٫۸۳	۰٫۹۴
۱۹۶۵-۱۹۶۱	۱٫۲۱	۱٫۰۸	۱٫۲۱

از این جدول دیده میشود که ظرفیت سرمایه برداری تولید در تمام کشورهای مورد بررسی طی ۱۵

سال اخیر گرایش به افزایش دارد . به عبارت دیگر مقدار وسائل و افزار تولید یکه برای تولید واحد نهمادی بصرف میرسد افزایش می پذیرد . این ارقام اولاً نشان میدهند که از دستگاه تولیدی موجود هنوز بطور کامل و یحد کافی اثر بخش استفاده نمیشود و ثانیاً گواه بر وجود امکانات عظیم افزایش اثر بخشی تولید اجتماعی هستند که هنوز مورد استفاده قرار نگرفته اند .

نمودار مهم دیگر اثر بخشی تولید اجتماعی بازده کار زنده است . در این زمینه کشورهای عضو شوروی تعاون اقتصادی نتایج بدی بدست نیامده اند . دستگاه تولیدی موجود و تغییرات اساسی در تجهیز نیروی کار بوسائل مکانیزه و نیروی برق موجبات افزایش سریع میزان بازده کار کارکنان را فراهم ساخته است . در نتیجه این امر اکنون بخش قریب تمام افزایش درآمد ملی و محصولات صنعتی در کشورهای عضو شوروی از قبیل افزایش بازده کار بدست می آید .

تحلیل ها نشان میدهند که افزایش بازده کار در صنایع و در اقتصاد ملی این کشورها از افزایش شاغلین مجموع اقتصاد ملی و از جمله صنایع پستی بیشتر است . در سال ۱۹۶۲ بازده کار در مجموع کشورهای سوسیالیستی بر قیاس با سال ۱۹۵۵ بمیزان ۸۵٪ و از آن جمله در کشورهای عضو شوروی ۹۹٪ افزایش یافت . ارقام جدول زیر را مورد بررسی قرار دهیم .

نقش عوامل مختلف رشد در کشورهای عضو شوروی تعاون اقتصادی

سهام افزایش از قبیل افزایش بازده کار سهم افزایش از قبیل افزایش تعداد کارکنان

۱۹۶۰ - ۱۹۵۷	۱۹۶۱ - ۱۹۶۰	۱۹۶۲ - ۱۹۶۱	۱۹۶۲ - ۱۹۵۷	۱۹۶۱ - ۱۹۶۰	۱۹۶۰ - ۱۹۵۷	
۸	۸	۱۰	۹۲	۹۲	۹۰	درآمد ملی
۲۶	۳۹	۲۷	۷۴	۶۱	۷۳	صنایع

این ارقام بسیار جالبند و نشان میدهند که بیش از نهم افزایش درآمد ملی بطور ثابت از قبیل افزایش بازده کار اجتماعی بدست می آید . اینکه سهم افزایش از قبیل افزایش بازده کار در درآمد ملی بیش از میزان آن در محصولات صنعتی است ، تغییرات مساعدی را در استروکتور اقتصاد ملی کشورهای عضو شوروی تعاون اقتصادی نشان میدهد .

احزاب کمونیست و کارکنان کشورهای عضو شوروی تعاون اقتصادی در قرارها ن کنگره ها و پلنومها خود در قوانین مربوط به برنامه های اقتصادی خویش طریق اساسی افزایش اثر بخشی تولید اجتماعی را نشان داده اند . این طریق عبارتند از ترقی سطح فنی عمومی تولید و کیفیت محصولات بر اساس استفاده از دستاوردهای انقلاب علمی و فنی معاصر ، بهبود بیش از پیش استروکتور تمام اقتصاد ملی و ویژه استروکتور تولید صنعتی ، تکمیل بیش از پیش مناسبات تولید سوسیالیستی بمنظور هماهنگ ساختن بهتر آنها با سطح موجود تکامل نیروهای مولده ، حلقه مهم در اینجا رفاه های اقتصادی عمیق کشورهای برادر است . این رفاه ها ترقی سطح علمی برنامه ریزی و رهبری اقتصاد و افزایش ابتکار موسسات در زمینه اجرای برنامه ها ، تشدید علاقمندی مادی زحمتمکشان با افزایش تولید محصول و بهبود کیفیت آنها و سرانجام توسعه همکاری اقتصادی کشورهای سوسیالیستی و افزایش اثر بخشی آن را تأمین میکند .

درباره کشاورزی

در سالهای اخیر در تولید کشاورزی کشورهای عضو شوروی تعاون

اقتصادی دستاوردهای معین مشاهده میشود . میزان کل برداشت

محصول غلات در سال ۱۹۶۶ در این کشورها به ۲۳۹ میلیون تن رسید که از میزان متوسط برداشت

سالانه طی سالهای ۶۵ - ۱۹۵۱ میزان ۱۶ برابر بیشتر است. افزایش میزان گل برداشت محصول غلات بطور عمده در نتیجه افزایش بهره دهی انجام گرفته است. میزان برداشت محصول نباتات فنی در کشورهای عضو شورا بسی افزایش یافته و نیز بهره دهی و تعداد احشام زیاد تر شده است.

در سالهای اخیر که سیاست مجدانه تری در زمینه ترقی و توسعه تولید کشاورزی اتخاذ شده است در رشته تولید کشاورزی ترقی بسیار محسوس مشاهده میشود. اینکه کشورهای برادر اکنون امکان دارند مبالغ عظیمی در کشاورزی سرمایه گذاری کنند و علاقمندی مان در دهقانان را با افزایش محصول میزان زیادی تشدید کنند، نشانه آنست که صنایع سوسیالیستی که در دوران گذشته به نیروی کار تمام مردم ایجاد شده اکنون موجبات انباشت روزافزونی را فراهم ساخته که از آن برای توسعه کشاورزی نیز استفاده بعمل میآید. مثلا در بسیاری از کشورهای عضو آهنگ افزایش سرمایه گذاری در کشاورزی از آهنگ افزایش سرمایه گذاری در صنایع سریعتر بوده است.

برای برانداختن کامل عقب ماندگی تولید کشاورزی از نیا زمندیهای روزافزون محصول آن و به برنامه های دراز مدت رشد اقتصاد کشورهای سوسیالیستی اقدامات مهمی در نظر گرفته شده است. این اقدامات تقویت سازمانی و اقتصادی کتوپراتیوهای تولیدی کشاورزی و موسسات دولتی کشاورزی را ایجاب میکند. در عین حال کشورهای برادر در صدند تمام کشاورزی و انواع مختلف کارهای کشاورزی را بر بنیاد صنعتی استوار کنند. کشاورزی کشورهای سوسیالیستی از نظر تجهیز با ماشین و از نظر بازده کار باید کاملا بصنایع نزدیک شوند.

همکاری مشترک

عامل مهم رشد است

بطوریکه میدانیم تقسیم کار بین المللی در مرحله کنونی نیروی مولد پر توانی است. این تقسیم کار عامل واقعا عظیم تسریع رشد اقتصاد است. بویژه برای کشورهای که منابع ملی و امکانات بازار آنها باندازه ای نیست که بتوانند از تمام برتریهای انقلاب علمی و فنی بهره بردارند. کشورهای سوسیالیستی بر بنیاد اقتصادی - اجتماعی کیفی جدیدی به استفاده از این نیروی مولد پرداختند و در مدت کوتاهی مزایای تقسیم کار بین المللی طراز نوین یعنی سوسیالیستی را آشکار ساختند.

در این راه دشواریهای زیادی وجود داشت. بسیاری از این دشواریها هنوز هم هست. مطالب تنها بر سر این نیست که در دوران قبل از جنگ روابط اقتصادی میان کشورهای که اکنون جزو اردوگاه سوسیالیستی هستند بسیار محدود بود و این روابط عملا در دوران پس از جنگ برقرار گردید. برای پیدا کردن طرق و شیوه های همکاری خاص مناسبات تولیدی سوسیالیستی زمان و نیروی فراوان صرف گردید. این شیوه ها و طرق هنوز نیز مرحله تکوین خود را میگذرانند. باین علل و نیز بعضی دیگر افزایش میزان مبادلات کالا میان کشورهای سوسیالیستی از امکانات تعیینی بالقوه ای که در این زمینه وجود دارد عقب تراست. مثلا میدانیم که جهان سوسیالیستی قسریب دو پنجم محصولات صنعتی و کشاورزی جهان را تولید میکند، ولی سهم آن در مبادله جهانی کالا اکنون چند سال است که در سطح ۱۰٪ قرار دارد.

مع انوصف کشورهای سوسیالیستی بویژه کشورهای عضو شورای تعاون اقتصاد در این زمینه به پیشرفت ها نامعینی نائل آمده اند. سازمان اقتصادی بین المللی کشورهای سوسیالیستی یعنی شورای تعاون اقتصاد که در سال ۱۹۴۹ بوجود آمده با اتحاد و تشریک مساعی کشورهای عضو خود کمک مجدند میکند. ایجاد این شورا همکاری همه جانبه میان کشورهای برادر را شالوده ریخت و گامیابینهای این همکاری تردید ناپذیر است. مثلا حجم بازرگانی خارجی کشورهای عضو شورا در قیاس با سال ۱۹۵۰ تقریبا ۶ برابر شده است. آهنگ رشد بازرگانی خارجی این کشورها

طی ده سال اخیر بیش از آهنگ رشد درآمد ملی آنها بوده است و این نشانه عمیقتر شدن وحدت بین المللی اقتصادی آنهاست. سهم بازرگانی این کشورها با یکدیگر اکنون ۷۰٪ مجموع بازرگانی خارجی کشورهای عضو شورای تعاون است. کشورهای برادره ۹٪ ماشین های وارداتی ، ۹۰٪ نفت ، ۹۸٪ زغال و قریب ۸۰٪ سنگ آهن وارداتی خود را در بازار جهانی سوسیالیستی بدست می آورند . وزن مخصوص زیاد مبادله این کالا های مهم فقط ناشی از تبعیض اقتصادی و سیاسی کشورهای امپریالیستی نیست ، بلکه ناشی از اثر بخشی زیاد همکاری میان آنان نیز هست .

در این زمینه نقش بزرگی را که اتحاد شوروی در برقراری و توسعه روابط اقتصادی میان کشورهای برادر ایفا کرده و میکند ، نمیتوان از نظر دور داشت . اتحاد شوروی در مرحله صنعتی ساختن سریع کشورهای سوسیالیستی اروپا تحویل دهنده عمده صنعت افزار این کشورها بود و راحداث رشته های نوین صنعت و تجدید ساختمان رشته های قدیمی کمک های علمی و فنی وسیع بآنان کرد . اتحاد شوروی در حال حاضر نیز مقادیر زیادی از انواع گوناگون ماشین و ماشین افزار این کشورهای برادر تحویل میدهد . علاوه بر این کشورهای سوسیالیستی اروپائی در وجود اتحاد شوروی اولاً منبـع پایداری برای تحصیل مواد خام و ثانیاً بازار مطمئن و واقعی پایانی برای فروش محصولات صنعتی خود دارند . در شرایط کنونی که در سراسر جهان برای بدست آوردن بازار فروش مبارزه شدید در جریان است عامل دوم اهمیت بسیار دارد . اتحاد شوروی در زمینه اسپسیالیزاسیون و همکاری در تولید نیز اهمیت زیادی کسب میکند . سرانجام اتحاد شوروی صاحب نیرومقدرترین بنیاد علمی است که زهرجهت رشد کرده است و کشورهای بالتسبه کوچک قادر نیستند خود آنها را ایجاد کنند .

اتحاد شوروی که دستاوردهای علمی خود را برادرانه با کشورهای سوسیالیستی در میان میدارد بدینوسیله به تسریع پیشرفت علمی و فنی آنان کمک میکند . احزاب کمونیست و کارگری به پیروی از اندیشه های لنین درباره اهمیت برنامه ریزی برای تامین رشد اردوگاه کشورهای سوسیالیستی پیوسته میکوشد در عرصه روابط اقتصادی قیامین نیز اصـ برنامه راتقویت کنند و اشکال گوناگون همکاری اقتصادی را بکمال برسانند . کشورهای عضو شورا در زمانی است که بم ماهنگ ساختن برنامه های اقتصاد و خویش مشغولند . اکنون شورای تعاون اقتصاد برای هماهنگ ساختن برنامه های اقتصاد تاسان ۱۹۷۵ و آینده در برتر کار تدارکی زیادی انجام میدهد . زندگی مسائل تازه و نگاه بسیار فرنجی در برابر ملل کشورهای برادر مطرح میسازد که از مرحله کنونی ساختمان سوسیالیسم ناشی میشود . زندگی آمرانه و استار تکمیل مناسبات اقتصاد و قیامین و در درجه اول افزایش اثر بخشی همکاری اقتصاد و تعمیق اسپسیالیزاسیون و همکاری تولیدی بین المللی و توسعه پژوهشهای علمی مشترک در رشته ها و تولیدات مهمی است که از نقطه نظر بهبود استروکتور اقتصادی و بهبود وضع قیمت گذاری و مکانیسم ارزی و مالی بازار جهانی سوسیالیستی نقش قاطع دارند .

تمام این مسائل همواره در میدان دید احزاب کمونیست و کارگری کشورهای برادر است . این مسائل در جلسه مشاوره رهبران کشورهای سوسیالیستی در سطح بالا مورد بررسی قرار خواهد گرفت و درباره این مسئله در ملاقات نمایندگان احزاب برادر در دسترس در بهار سال ۱۹۶۸ موافقت حاصل گردید و در جلسه مشاوره براتیسلاوا که در ماه اوت تشکیل شد بتصویب رسید .

برای رفاه مردم یکی از علل مهم پختگی اقتصاد سوسیالیستی کشورهای برادر آنست که این کشورها توانسته اند در زمینه ترفیع سطح زندگی زحمتکشان بکامیابی

های قابل ملاحظه ای برسند . این یک پروسه چند شاخه ایست شامل افزایش دستمزد واقعی کارگران و کارمندان و درآمد دهقانان عضو کثورتیو ، آهنگ سریع افزایش فروش نالاباهالی و تغییرات

مترقی دراستروکتور آن ، ایجاد و تکمیل سیستم آموزش عمومی و بهداشت همگانی و دامنه بیسابقه خانه سازی .

بسیاری از کشورهای سوسیالیستی از لحاظ یکسلسله شاخص ها ، مهبط سطح زندگی یعنی تعداد دانشجو و پزشک به نسبت هر ده هزار نفر از اهالی ، تعداد آپارتمان هایی که سالیانه به نسبت هر ده هزار نفر از اهالی مورد بهره برداری قرار میگیرد و نیز از لحاظ میزان سرانه بعضی از کالا ها هم اکنون از یکسلسله از کشورهای سرمایه داری رشد یافته جلو افتاده اند . در کشورهای سوسیالیستی سیستم گسترش یافته تعاون اجتماعی ، خدمات پزشکی رایگان و تحصیلات عالی ایجاد شده است . ولی هنوز برای ارضاء هر چه کاملتر نیاز مند پهنای روز افزون مادی و معنوی زحمتکشان شهروند ه کار عظیمی در پیش است . این مسئله در مرکز توجه احزاب کمونیست و کارگری کشورهای براد قرار دارد . ارقام زیر جنبه بسیار شاخصی دارند . طی سالهای ۱۹۵۵ و ۱۹۶۶ تولید کالا های صنعتی مورد مصرف عمومی در کشورهای عضو شورا ۲۳ برابر و حجم کل مصرف تقریباً ۲ برابر شد .

افزایش حجم مصرف (نسبت سال ۱۹۶۶ به سال ۱۹۵۵)

کشور	حجم کل	میزان سرانه
بلغارستان	۲۲۲	۲۰۲
مجارستان	۱۸۰	۱۷۴
جمهوری دموکراتیک آلمان	۱۶۸	۱۷۷
لهستان	۱۸۵	۱۵۹
رومانی	۱۸۵	۱۶۷
اتحاد شوروی	۱۹۷	۱۶۶
چکوسلواکی	۱۶۲	۱۴۹
جمع	۱۹۴	۱۶۵

این جدول نشان میدهد که آهنگ افزایش حجم مصرف بر آهنگ افزایش جمعیت بسی سبقت دارد و این امر در افزایش میزان سرانه مصرف تأثیر مساعد میبخشد .

علاوه بر افزایش حجم مصرف و از بین رفتن تمایزاتی که در مورد سطح مصرف میان کشورهای عضو وجود دارد تغییرات مهمی هم در استروکتور مجموع کالا های مصرفی صورت میگیرد . بدین معنا که وزن مخصوص خواربار تنزل میپذیرد و وزن مخصوص کالا های صنعتی افزایش مییابد . ضمناً مصرف گوشت ، شیر و قند در محصولات غذایی بسرعت رو با افزایش است . در مصرف کالا های صنعتی افزایش دائم سهم اشیاء مورد استفاده در از مدت صورت میگیرد و گرچه کشورهای سوسیالیستی در این زمینه هنوز پویا رشد یافته ترین کشورهای سرمایه دار نرسیده اند ، گرایش پایداری که در این مورد مشاهده میشود پیشرفت های سریع کشورهای براد ر انسان میدهد . میدانیم که سطح معلومات و کار آزمودگی کارکنان موسسات چه عامل مهمی برای رشد اقتصاد در وران ماست . در کشورهای رشد یافته صنعتی یک سوم مجموع رشد اقتصاد ب یکم این عامل تحقق میپذیرد . کاملاً روشن است که میزان این رقم در آخرین تحلیل بمیزان اثربخشی سیستم آموزشی منوط است .

در کشورهای سوسیالیستی علاوه بر انقلاب اجتماعی انقلاب فرهنگی نیز انجام گرفته است . کشورهای سوسیالیستی در نتیجه صرف مبالغ زیاد یکه بموقع خود بمصرف رسید سیستم آموزشی

پیشرفته ایرا احداث کرده اند که اکنون نیز به توسعه و تکمیل آن توجه عظیم معطوف میدارند . این بخش مهم از درآمد ملی که در زمان خود باد و رواندیشی برای این منشا ورمصرف رسیده است و در آن هنگام بار سنگین بد و شرزحمتگشان بود هم اکنون ثمرات فراوان بهار میآورد و درآینده ثمرات آن بیشتر از پیش خواهد شد . بدینسان امکانات نوینی برای افزایش رفاه توده زحمتکش فراهم میگردد .

کشورهای عضو شورای تعاون

اقتصادی | زنگاره اقتصاد

جهانی

کشورهای سوسیالیستی موقعیت آنها در اقتصاد جهانی است . تحلیل ارقام و آثارها نشان میدهد که این وضع هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی تحکیم میپذیرد . وزن مخصوص کشورهای سوسیالیستی و بخصوص شوراهای عضو شوراهای تولید صنعتی جهانی افزایش مییابد . (رجوع کنید به جدول پائین) ، از فاصله میان کشورهای برادر رو رشد یافته ترین کشورهای صنعتی سرمایه داری از لحاظ مجهز بودن کار به انرژی و وسائل فنی و کیفیت و سطح فنی بسیاری از محصولات کاسته میشود .

وزن مخصوص کشورهای عضو شورا در محصول کل صنعتی جهان در سالهای ۶۶ - ۱۱۵۱ بیش از ۱۷٫۱ برابر شده و به ۱٫۱ برابر وزن مخصوص ایالات متحده امریکا و ۲٫۱ برابر وزن مخصوص کشورهای بازار مشترک رسیده است .

سهم گروه کشورهای تولید صنعتی جهان (به درصد)

	۱۹۶۰	۱۹۶۶
کشورهای سوسیالیستی	۲۰	۳۸
از جمله - کشورهای عضو شورا	۱۷٫۸	۳۱
بقیه کشورهای جهان	۸۰	۶۲
از جمله - امریکا	۴۳٫۶	۲۸٫۴
- کشورهای عضو بازار مشترک	۱۲٫۵	۱۱٫۸

این ارقام وضع کیفی نوینی را در اقتصاد جهانی منعکس میسازد . بدین معنی که سیستم اقتصاد سوسیالیستی بسرعت توسعه می یابد و مواضع روز بروز استوارتری را بدست میآورد . برآورد ها نشان میدهد که سهم کشورهای سوسیالیستی در تولید صنعتی جهان درآینده نیز پیوسته افزایش خواهد یافت و در سال ۱۹۷۵ محتملاً از ۳۸٪ سال ۱۹۶۶ به ۴۶ - ۴۳٪ خواهد رسید . در مسابقه میان دو سیستم جهانی درآینده نزدیک جریان ایجاد تفوق سیستم اقتصاد سوسیالیستی در زمینه تولید صنعتی بر سیستم سرمایه داری و بخصوص در گروه کشورهای سرمایه داری رشد یافته تسریع خواهد شد .

حال از آنچه گفتیم نتیجه گیری میکنیم . از تحلیل ما در درجه اول این نتیجه بدست میآید که کشورهای سوسیالیستی عضو شورا در کوتاهترین زمان با برانداختن دشواریهای عده به

کامیابیهای بزرگی در زمینه ساختمان اقتصادی نائل آمده اند . این کشورها در اقتصاد خود پیشرفتهای عمیق بدست آورده اند ، تقسیم کار بین المللی سوسیالیستی را برنیاد برنامہ شالوده ریخته و اکنون دامنه آنرا وسعت میدهند ، سطح زندگی و فرهنگ مردم را بمیزان زیادی بالا برده و در مسابقه با سیستم جهانی سرمایہ داری کامیابیهای بزرگ بدست آورده اند . نیروهای مولده پرتوان و مناسبات اجتماعی سوسیالیستی رشد یافته به اکثریت کشورهای عضو شورای تعاون اقتصادی امکان داده است در تکامل خود بمرحله نوین یعنی بمرحله ایجاد جامعه سوسیالیستی رشد یافته گام نهند . در این مرحله برتری های سوسیالیست بعنوان پیشک رژیم اجتماعی بنحوی بمراتب کاملتر از پیش نمودار خواهد گشت و نیروی جاذبه آن برای ملل سراسر جهان بیشتر خواهد شد . زحمتکشان کشورهای سوسیالیستی تحت رهبری احزاب کمونیست و کارگری روز بروز با وضوح بیشتر ثابت میکنند که میتوانند از قدرت سیاسی خود به ورموشر برای تضمین منافع خویش و پیشرفت اجتماعی و صلح جهانی بهره بگیرند .

لنینیسم در نبرد بخاطر انسان

تودور پاولف

(رئیس افتخاری آکادمی علوم بلغارستان)

واقعياتی هست که هواداران لنینیسم یا مارکسیسم دوران ما ونیز "منتقدین" این تعالیم نمیتوانند آنها را نادیده بگیرند و نباید آنها کم بهاد دهند .
هنوز سال ۱۸۳۵ بود که کارل مارکس در امتحانات نهائی دبیرستان ضمن انشائی تحت عنوان " اندیشه های يك جوان بهنگام انتخاب حرفه " نوشت :

" اگر ما حرفه ای را برگزینیم که حداکثر امکان خدمت به جامعه بشری را برایمان فراهم سازد پشتما در زیر بار آن خم نخواهد شد زیرا فداکاری های ما بخاطر همگان صورت میگیرد و نشاط ناشی از کار ، نشاط بیسقط دار کوتهبینانه و خود خواهانه نخواهد بود و سعادت ما به میلیونها انسان تعلق خواهد داشت . . . "

بعد ها مارکس و انگلس در " مانیفست حزب کمونیست " (سال ۱۸۴۸) خاطر نشان ساختند که آزادی هر فرد لزما آزادی مجموعه افراد در جامعه کمونیستی است . در عین حال مارکس و انگلس وبعد هالنین خاطر نشان ساختند که آزادی واقعی يك فرد بدون آزادی گروه اجتماعی و طبقه اجتماعی که فرد بآن تعلق دارد میسر نخواهد بود . امروز در برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی این اندیشه ثبت است که " همه چیز بخاطر انسان و بسود انسان " .

مارکس ، انگلس و لنین - این تواریخ دانش و انقلابیون بزرگ در تمام دوران زندگی و فعالیت تئوریک و پراتیک خود بویژه این انسان دوستی را که واقعی است نه تجریدی تاکید کرده اند . ولی این انقلابیون انقلابی بطور اعم نبودند بلکه انقلابی پرولتری بودند ، تئوریسین بطور اعم نبودند بلکه تئوریسین هایی بودند که ماتریالیسم دیالکتیک را شالوده ریختند و بآن تکامل بخشیدند و این حقیقت را دریافتند که توضیح چگونگی جهان کافی نیست بلکه باید آنرا تفسیر داد و بطور خلاق دگرگون ساخت و عبارت دگر جهان را باید انسانی کرد .

برای آنها و پیروان صدیق آنها این حقیقت نیز مسلم بود و هست که فلسفه ماتریالیستی چنانچه در عین حال دیالکتیکی نباشد نمیتواند بطور پیگیر و تا آخر ماتریالیستی باشد همانگونه که فلسفه دیالکتیکی نیز چنانچه ماتریالیستی نباشد نمیتواند بطور پیگیر و تا آخر ماتریالیستی باشد .

از هنگام آغاز پرتوافکنی نبوغ مارکس تا غرش پیروزمندانه انقلاب اکثریکه پنجاه و یکمین سال

آنرا ملل برگزار کرده اند و از آهنگام تادوران ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم در اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی و از آنجمله بلغارستان - کشور دیمیترا گویف و گئورگی دیمیتروف - مسائل تفویض مهمی طرح و حل شده است که محتوی اساسی دوران ما را تشکیل میدهد و در نمای بی پایان پیشرفت جامعه بشری را روشن میسازد .

بمناسبت برخی حوادث که در دوران ما در جنبه سیاسی ، ایدئولوژیک و فلسفی روی داده است ما در این مقاله همسائلی را که در این اواخر مورد پژوهشها و مباحثات تفویض و متدولوژیک قرار میگیرد و هم تلاشهایی را که برای " انتقاد کوبنده " از لنینیسم و " رد " لنینیسم و قرار دادن آن در نقطه مقابل مارکسیسم و تعویض آن با تفویضها و متدولوژی های جدید با اصطلاح علمی و با اصطلاح انقلابی بعمل میآید بررسی خواهیم کرد .

اکنون انواع تفویضها که پایه آنها را مفهوم غرابت (*aliénation, Entfremdung*)^(۱)

مفهوم تشکیل میدهد و با این مفهوم ارتباط دارد شیوع فوق العاده پیدا کرده است . غرابت را خیلی ها تقریباً مقوله اساسی و قانون سراسر تاریخ گذشته و حال و آینده جامعه بشری تلقی میکنند . کارل مارکس پس از فاشی آمدن برآیده هایسم هگل و ماتریالیسم آنتروپولوژیک (۲) فویرباخ نخست در آثار اولیه و سپس در آثار پخته فلسفی و اقتصادی بعدی خود به مفهوم یا مقوله غرابت نیز توجه فراوان مصطوف داشت .

(۱) - غرابت مقوله ایست فلسفی و سوسیولوژیک که بموجب آن کار و فعالیت انسان و نتایج آن بطور عینی به نیروی مستقل حاکم بر انسان و خصم انسان بدل میگردد و در اثر آن انسان از عامل فعال به آلت پرورده اجتماعی تبدیل میشود . غرابت ناشی از تاثیرات مخرب نظام حاکم بر جوامع مبتنی بر تضاد های طبقاتی است که انسان را ناگزیر میسازد استعداد و قریحه خود را به شیئی تبدیل کند یعنی بآن " شیئیت " بدهد . (توضیح مترجم) .

(۲) - ماتریالیسم آنتروپولوژیک فویرباخ - ماتریالیسم فویرباخ بر " اصل آنتروپولوژیک " استوار است (واژه یونانی آنتروپولوژی مشتق از دو جز " است : *anthropos* - انسان و *logos* مفهوم ، آموزش ، *آنتروپولوژیک* بیولوژیک انسان یعنی چگونگی تکامل انسان را بمنوان پدید های در طبیعت و تاریخ طبیعی بررسی میکند) . " اصل آنتروپولوژیک " مبحث مفصلی است ولی کلی ترین نکات آن بقرار زیر است : انسان بطور عمدتاً فقط جزئی از طبیعت تلقی میگردد و به طبیعت اجتماعی انسان ، به مخلصیت فعال انسان ، به پراتیک اجتماعی انسان و به این واقعیت که عامل قاطع در تکامل انسان و تفکر او تولید مادی است توجهی ندارد . فویرباخ انسان را بطور تجریدی و مجزا و منفرد از سیر تکامل تاریخ جامعه بشری ، از مناسبات تولیدی و اجتماعی در نظر میگیرد و میان انسانها تنها روابط و پیوندهای طبیعی قائل است . باینجهت با وجود تمایز اصولی میان ماتریالیسم فویرباخ و سایر مکاتب فلسفی قبل از او این حکم مارکس درباره فویرباخ نیز صادق است که : " فلاسفه فقط بانحاء مختلف جهان را توضیح داده اند و حال آنکه سخن بر سر گرگونی آنست " . (نیز یازدهم از " تزهائی درباره فویرباخ ") .

(توضیح مترجم)

مسئله غرابت واقعا هم مسئله ایست قامض و بفرنج . فقط در ایام ما است که جوانب جدید از این مسئله بویژه بمناسبت تلاشهای کمرای تبدیل این مفهوم به مفهوم یا مقوله اساسی علم تاریخ و فلسفه و هنر و غیره بعمل میآید روشن میگردد . ما در اینجا نه امکان داریم و نه نیازی می بینیم که این مسئله را از کلیه جوانب تاریخی و منطقی آن بررسی کنیم .

همانگونه که پول در زمان ارسطو و قبل از آن نیز وجود داشت ولی فقط در زمان مارکس یعنی در دوران سرمایه داری ماهیت و اشکال خود را بطور کامل نمودار ساخت غرابت نیز قبل از سرمایه داری و آنهم نه فقط بعنوان یک مقوله اجتماعی - اقتصادی بلکه ایضا بعنوان مقوله فلسفی و هنری وجود داشته است . ولی فقط در دوران سرمایه داریست که غرابت شکل کلاسیک خود را بدست میآورد و بصورت کار انسانی غریب بانفس انسان و بعنوان لوازم غریب شد کار که در نقطه مقابل مولد قرار دارد نمودار میگردد . و نیروی انسانی در جریان استثمار سرمایه داری بشیوه غیر انسانی به شیئی بدل میگردد ، از کارگر سلب شخصیت میشود ، کارگر سرکوب میشود و در جریان تولید صنعتی به پیچ و مهره بیروحی بدل میگردد که در تعیین هدفهای تولید و اسلوب های سازمان و تقسیم کار هیچگونه شرکت و دخالتی ندارد .

مسئله غرابت دارای جوانب مختلف فلسفی ، سوسیولوژیک ، اقتصادی ، هنری ، اخلاقی و غیره است ، و اما بر کسی پوشیده نیست که نمتها اکثریستانیست ها و سایر فلاسفه ایدئالیست معاصر و جامعه شناسان و متخصصین رشته استتیک و اتیک (علم اخلاق) در کشورهای غرب بلکه برخی از مولفین در برخی از کشورهای سوسیالیستی و احزاب کمونیست نیز چه در پژوهش های مشخص و چه در پژوهشهای ایدئولوژیک عمومی خود هنوز در مورد مسئله غرابت به نظر واحدی نرسیده اند و در این نکته بحث دارند که آیا غرابت یک مقوله عام است و بالنتیجه آیا در جامعه کمونیستی نیز وجود خواهد داشت یا اینکه غرابت مقوله ایست ناشی از عوامل تاریخی مشخص که در شکل کلاسیک خود در سرمایه داری و بویژه در مرحله امپریالیستی یعنی بالاترین و در عین حال آخرین مرحله تکامل آن اهمیت خاص کسب میکند .

تمام کسانی که میکوشند مارکس جوان را باستاندا اظهار نظرهای او درباره غرابت در نقطه مقابل مارکس پخته قرار دهند ، دعوی میکنند که میان آثار اولیه و آثار بعدی مارکس در عمیقی وجود دارد . ولی لنین مدت ها پیش بانهایت صراحت ثابت کرد که آثار اولیه مارکس را باید بعنوان نموداری از پیدایش مارکسیسم و مراحل طبیعی تکامل او در راه رسیدن به ایدئولوژی پیگیر علمی پرولتاریا تلقی کرد . این واقعیت هنگام بررسی چگونگی برخورد مارکس به مفهوم یا مقوله غرابت اهمیت خاص کسب میکند .

ولی تزی هم که جمعی از مولفین مارکسیست مطرح کرده اند دارای اهمیت کمترین است . بموجب این تشکیلی که خود سرمایه داری برای سازمان کار بوجود آورده است یعنی متحد ساختن جمع کثیری کارگر در موسسات بزرگ سرمایه داری و تشکل آنها بصورت گروههای بزرگ که بوسیله خود پروسه تولید سرمایه داری انجام میگردد یکی از شرایط لازم غلبه بر غرابت و تمام عواقب اقتصادی و استتیک و ایدئولوژیک عمومی ناشی از آن است . در این ترواقعا هم هسته ای از حقیقت وجود دارد و موید آن هم از جمله این واقعیت است که در جریان تشکل و تاثیر عمومی و متقابل عدّه زیادی کارگر در یکدیگر و در یکدیگر قوانین دیالکتیکی نیروی کیفی جدیدی پدید میگردند که با حاصل جمع ساده نیروهای کارگری جداگانه فرق دارد . ولی مع الوصف این فقط جزئی از حقیقت است نه تمام حقیقت زیرا کارگرانی که در موسسه سرمایه داری کار میکنند در سالهای اولیه تکامل صنایع سرمایه

داری ماشین‌ها را میشکستند و در برخی از کشورها هنوز هم اکثریت آنها نمیتوانند شعور خود را به سطح شعور طبقاتی و فلسفه طبقاتی پرولتاریا یعنی فلسفه دیاکتیک ماتریالیستی و اقتصاد سیاسی و کمونیسم علمی برسانند .

نقطه پس از آنکه مارکس و انگلس با دانش تکامل یافته و با تفکر خلاق خود فلسفه انقلابی مارکسیستی اقتصاد سیاسی و کمونیسم علمی را شالوده ریختند و آگاهانه و با برنامه منظم به بردن شعور علمی در جنبش کارگری که تا آن زمان جنبش خود بخودی بود پرداختند برای مبارزه مشخص با غرابت امکان پدید آمدن . و آنگاه که تئوری انقلابی مارکسیستی به سلاحی در دست توده پرولتاریا بدل شد این سلاح بیگفته خود مارکس به نیروی مادی عظیم و بالنتیجه به یکی از مهمترین شرایط تشکیل و تحقق انقلاب پرولتری سوسیالیستی و سپس ساختمان جامعه سوسیالیستی و کمونیستی بدل گردید .

دومین پروسه تکامل خود آگاهی انقلابی و تقویت فعالیت انقلابی پرولتاریا، متحدان همنامان زحمتکش و روشنفکران توده ای بود که امکان بوجود آوردن تا کلکتیوهای کارگری و احاد کارگران غرابت زده که تولید سرمایه داری شخصیت و ماهیت انسانی را از آنان سلب کرده بود در احزاب انقلابی و سازمانهای توده ای دیگر متحد شوند و برنامه و استراتژی و تاکتیک انقلابی خود را تنظیم کنند و به تحقق آن بپردازند . شالوده اینکار با انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر و سپس ساختمان سوسیالیسم و نیز با انقلابهای سوسیالیستی که بعد ها در یکسلسله از کشورهای اروپائی و کشورهای دیگر بشکلی سواى شک شعور رخ داد - ریخته شد . به بیان دیگر معلوم شد که پروسه غرابت با پروسه متضاد آن یعنی احیای ماهیت انسانی " سلب شخصیت شدگان " و تهدید آنان به نیروی محرکه تاریخی و اجتماعی دارای شیوه تفکر و احساس و عمل انقلابی و به مبارزان و شخصیتهای خلاق همراه بوده و با این پروسه جبران میشده است . این مبارزان و شخصیتهای خلاق در طول تاریخ دهها ساله خود علاوه بر نمونه های بیشمار قهرمانی فردی و خلاقیت فردی علمی و فرهنگی قهرمانی های جمعی و خلاقیت جمعی بیسابقه در تاریخ جامعه بشری از خود نشان داده اند .

ولی حال که معلوم شد مقدمات لازم برای غلبه بر غرابت در همان دوران سرمایه داری فراهم میگردد در شرایط مرحله عالی کمونیسم یعنی هنگامیکه جامعه بشری بر قوانین تکامل اجتماعی تسلط عمیق و بحد کافی کامل پیدا میکند و هر کس بر حسب امکان خود کار و بر حسب نیاز مندیهای خود برداشت میکند و کار ازین بار شاق و عامل سلب کننده شخصیت انسانی به نیاز رونی ، به مایه نشاط و سر بلند اعضا جامعه کمونیستی بدل میگردد - بطریق اولی غرابت غیر ممکن میشود .

بسیاری از تئوریسین ها و مورخین مبحث غرابت اتفاقاً با این جانب مسئله همیشه بحد کافی توجه نکرده اند . اگر پستانسیالیست ها ، فنومنولوگ ها (۱) ، آکسیولوگ ها (۲) و غیره از این

(۱) - فنومنولوگ ها - نمود شناسان . از واژه " Phénoménologie " نمود شناسی یعنی توصیف نظری (اسپیکولا تیف) و تجریدی پدیده ها بر اساس نمود ظاهری آنها و بدون توجه به ارتباط عینی واقعی آنها باید پدیده های دیگر . نمود شناسی در فلسفه ایدئالیستی هگل سیر تکامل شعور انسانی را بررسی میکند و آنرا بعنوان تکامل قائم بالذات و فی نفسه روح تلقی مینماید . در فلسفه معاصر بورژوائی - نمود شناسی تئوری ایدئالیستی و متافیزیکی است که " ماهیت " روحانی قابل درک را که گویا مافوق هستی واقعی و ماقبل تجربه حسی است " پژوهش " مینماید . از نمود شناسی برای مبارزه علیه جهان بینی علمی استفاده وسیع بعمل میآید . (توضیح مترجم) .

(۲) - آکسیولوگ ها - " ارزش شناسان " (از واژه یونانی آکسیولوژی - ارزش شناسی : axios ارزنده و logos مفهوم ، آموزش) - آکسیولوژی تئوری غیر علمی در زمینه بررسی " ارزش ها "

واقعیت برای مطلق کردن مفهوم غرابیت و تبدیل آن به ماهیت بنیادی یا "ترانسندنتال" (۱) انسان و سراسر سیرتکامل تاریخ و بدینسان ستایش نیستی ، ترس ، دلهره و اضطراب و سرانجام مرگ بیهوده استفاده میکنند .

برخی از مورخین و تئوریسین ها تلاش خند و آوری بکار میبرند برای آنکه ثابت کنند که شرکت برخی از فرانسویان در نهضت مقاومت ضد فاشیسم بر پایه اگزستانسیالیسم صورت گرفته است . آنها این واقعیت مهم را فراموش میکنند که در آلمان بسیاری از پیروان هیدیه گروسایر اگزستانسیالیست ها آگاهانه وارد گروههای حمله رژیم فاشیستی هیتلر شدند .

پاسداران ایدئولوژیک بورژوازی این واقعیات را بسود بورژوازی پرده پوشی میکنند تا نقش حقیقی ایدئولوژیک مطلق ساختن و مبالغه در مفهوم غرابیت را که مارکس در آثار اولیه خود صفحات بسیاری را بآن اختصاص داده است پنهان نگاهدارند . ولی مارکس پخته کتاب " سرمایه " و آثار زیاد دیگری دارد که در آنها محکومیت ناگزیر نظام اجتماعی - اقتصادی سرمایه داری و ضرورت تاریخی پیروزی کمونیسم و بالنتیجه برانداختن غرابیت را بطور کامل روشن و مقنع ثابت کرده است . لنین و حزب کمونیست اتحاد شوروی و سایر احزاب مارکسیست - لنینیست صحت این پیشبینی علمی داهیانه مارکس را نه فقط از نظر تئوریک بلکه در فعالیت عملی خلاق و همهجانبه خود نیز ثابت کرده اند .

۲

" منتقدین " کنونی مارکسیسم - لنینیسم که میکوشند با تفسیر خاص مفهوم غرابیت مارکس جوان را در نقطه مقابل مارکس پخته قرار دهند و خود غرابیت را هم به مقوله اساسی پروسه تاریخی جامعه انسانی بدل کنند و کارشان در این زمینه به ورشکستگی کشیده است سلاح خود را پیوسته با خشمی شدید علیه بنیاد تئوریک علم شناخت مارکسیستی و منطق و دیالکتیک مارکسیستی یعنی علیه تئوری لنینی انعکاس بکار میاندازند . مجلات و کتب و سخنراهیها و گزارشهای بیشمارکنگره ها و کنفرانسها و غیره به " انتقاد " و " رد " تئوری لنینی انعکاس تخصیص داده میشود .

برخی از فلاسفه و مکاتب فلسفی چه در گذشته و چه در حال حاضر بارها کوشیده و میکوشند ثابت کنند که نه فقط خلاقیت هنری بلکه حتی خلاقیت علمی را نمیتوان بکمک تئوری انعکاس به مفهومسی که مارکس و لنین برای آن قائل بودند - توضیح داد . میدانیم که مارکس و لنین ثابت کرده اند که فکر چیزی نیست جز همان ماده فقط با این تفاوت که به مغز انسان منتقل شده و در آن تغییر صورت داده

(بقیه از صفحه قبل)

پدیده های اجتماعی است که در فلسفه ایدئالیستی و جامعه شناسی بورژوائی رواج وسیع یافته است . این تئوری پدیده های اجتماعی و فرهنگ جامعه را بعنوان پروسه قانونمندانه قابل شناخت علمی و عینی تلقی نمیکند بلکه آنها را " ارزش های " میشناسد که عامل تعیین کننده آنها مالک ها و آرمانهای ذهنی یا ایدئالیستی است . (توضیح مترجم) .

(۱) - ترانسندنتال (Transcendental) معنی تحت اللفظی آن برون از حد و و شرفور است . مفهومی است ایدئالیستی در فلسفه کانت بمعنای " از ازل ذاتی و فطری خود عقل ، که از تجربه کسب نمیشود و در روءاء عرضه تجربه و مافوق آن قرار دارد " برخلاف فلسفه تریالیستی که تمام عناصر شناخت را مبتنی بر تجربه و پراتیک و انعکاس روابط و مناسبات عینی پدید آورده و طبیعت و جامعه میداند . (توضیح مترجم) .

است و عبارت دیگر فکر تصویر ذهنی جهان عینی واقعی است . تئوریسین های علم شناخت و روان شناسی که پیرامون مجله یوگوسلاوی " پراکسیس " گرد آمده اند و نیز برخی از تئوریسین های همین رشته در فرانسه و ایتالیا و کشورهای دیگر مدافع تزی هستند که بموجب آن خلاقیت فکری بهمان علت که خلاقیت فکری است نیازی به هیچگونه انعکاس از خارج ندارد و انعکاس هم بهمان علت انعکاس است که هیچ عنصری از خلاقیت فکری در بر ندارد ، در تایید این تزی حتی به لنین استناد میورزند که گفته است شعور انسانی تنها انعکاس واقعیت عینی نیست بلکه خالق واقعیت عینی خارجی نیز هست . ولی در اینجا اندیشه لنین تحریف میشود زیرا لنین باز کر کلمه " خالق " میخواهد این نکته را خاطر نشان سازد که انسان واقعیت خارجی عینی طبیعی و اجتماعی را بشیوه انسانی تغییر صورت میدهد یعنی آنرا انسانی میسازد و باین مفهوم خلق میکند .

در نظر لنین و نیز در نظر مارکس و انگلس تغییر صورت دادن جهان طبق برنامه معین و باین مفهوم ایجاد اشیاء و اشکال جدید فقط در صورتی میسر است که انسان واقعیت عینی خارجی را به درستی بشناسد بدین معنی که این واقعیت به مغز انسان منتقل گردد و بر پایه علمی و واقعی در آن حلایی شود و بدینسان فکر - تصویر ذهنی جهان عینی خارجی باشد . موشکهایی که به ماه پرتاب میشوند ، هواپیما های جت ، لوکوموتیو ها ، زئراتورهای کوانتا ، افزارهای معمولی کار و غیره در گذشتارها و جنگل هانمی رویند بلکه محصول کار خلاق مخترعین و مهندسین خود هستند که بر حسب نیاز مندیهای جوامع و دولتیهائی که به ایجاد و استفاده از آنها علاقه دارند ساخته میشوند . تمام ماشین ها و آثار فرهنگی و موسسات اجتماعی و غیره حاصل کار خلاق افراد و انسان بطور اعم هستند . ولی ایجاد آنها بدون اطلاع واقعی از چگونگی پدیده های عینی خارج از ذهن و خصوصاً و اشکال و قوانین و روابط موجود در جامعه و طبیعت میسر نیست .

مطلق کردن استعداد های خلاقه انسان با اشکال و درجات مختلف یا از قائل شدن همانندی مطلق و متافیزیک فکری پدیده های عینی خارجی منعکس در آن ناشی میشود و یا از تبدیل مطلق و متافیزیک فکر به علامت ، به سمبول یا به هیروگلیف ، لنین در اثر فنا ناپذیر خود " اصلت ماده و اصلت نقد تجربی " (" ماتریالیسم و امپیریو کریتیسیسم ") و نیز در " دفاثر فلسفه " و یکسلسله آثار دیگر از یکسو نظریه یا زاروف و یوهانس رکه و ویلهلم شوپ را در باره همانندی مطلق و متافیزیک احساس و پدیده های مورد احساس و از سوی دیگر انحراف هلم هولتس و پاخانف را در جهت سمبولیسم و هیروگلیفیسم که احساس و پدیده مورد احساس را از یکدیگر منفک میسازند مورد انتقاد پیگیر و در هم شکن قرار داده است . لنین این مسئله را با نهایت دقت حل میکند بدین معنی که شناخت را یک پروسه دیالکتیکی تعریف میکند که بصورت انفکاک دائمی فکر از شیئی و در عین حال انطباق آنها انجام میگیرد . ولی نه بصورت انفکاک مطلق و متافیزیک مورد نظر هلم هولتس و نه بصورت همانندی مطلق و متافیزیک با زاروف . در عین حال لنین در " دفاثر فلسفی " ضمن انتقاد از سمبولیسم خاطر نشان میسازد که خود سمبول نمیتواند اهمیت معرفتی داشته باشند و دارند . این اندیشه لنین به مفهوم صحیح و واقعی آن چگونگی نقش معرفتی و اهمیت سمبول هارا مثلا در ریاضی عالی و در منطق بطور اعم و منطق ماتریالیستی بطور اخص و در فیزیک و غیره توضیح میدهد . ولی این امر فقط در صورتی میسر است که در جریان بکار بردن آنها در آخرین تحلیل ایده های اولیه یعنی تصاویر ذهنی اشیاء و پدیده های عینی خارجی ملاک قرار گیرد و سرانجام به تصویر فکری - ذهنی پدیده های عینی یعنی به واریسی صحت و سقم آنها در پراتیک بازگشت شود .

بدینسان علم مارکسیستی - لنینیستی یعنی ماتریالیستی - دیالکتیکی برای سمبول ها اهمیت معین قائل است ولی سمبولیسم یعنی مطلق کردن سمبول هارا نفی میکند ، تصاویر ذهنی را قبول

دارد ولی سوپرکتیویسم یعنی مطلق کردن ذهنیات را رد میکند ، نسبیت را قبول دارد ولی با رلا تیویسم یعنی مطلق کردن نسبیت ونفی امکان شناخت عینی مخالف است ، خصائص فردی را قبول دارد ولی اندیوید والیسم را نفی میکند . غیره . این نحوه برخورد گواهی است بر اثبات نقش اهمیت واقعا علمی و خلاق وبالنتیجه انقلابی جهان بینی واسلوب مارکسیستی - لنینیستی وماتریا دیالکتیک وتاریخی واقتصاد سیاسی مارکسیستی - لنینیستی و کمونیسم علمی .

ونیز میدانیم که حتی اساطیر و افسانهها در شرایط معین و در حدود معین اهمیت معرفتی داشتند . ولی اگر تصاویر ذهنی که دارای اهمیت معرفتی هستند در عرصه اصول جای خود را به اساطیر و افسانههای مذهبی بدهند و یا رالیسم سوسیالیستی در رشته هنر واستتیک جای خود را به رالیسم مبهم ، به آبستراکسیونیسیم ، به کویسیم و ادائیسیسم (۱) وغیره بدهد آنگاه نقش علم پژوهشی و علم تطبیقی یا عملی در شناخت علمی وخلاقیت واقعی نفی میگردد وتئوری ومدلولوژی مارکسیستی از " حقایق " مذهبی انباشته میشود .

چنین چیزی را چگونه میتوان فلسفه ، سوسیولوژی واستتیک پرولتاریا - انقلابی ترین ، با انضباط ترین ، فعالترین و در عین حال بحکم شرایط هستی اجتماعی - تاریخی ونقش وآرمان خود دیالکتیکی ترین طبقه سراسر تاریخ جامعه بشری نامید ؟ پرولتاریا که با پدیده ها و پروسه های مادی اجتماعی وطبیعی ارتباط مستقیم وبلا واسطه دارد بحکم طبیعت ونقش تاریخی خود عمیقاً دیالکتیکی است بدینمعنی که : پرولتاریا با محواستثمار خود وبویژه با برانداختن ستمگری سرمایه داری وامپریالیسم برملا همانطور که مارکس وانگلس بنحود رخشان ثابت کرده اند هرگونه استثمار و ستم انسان بر انسان وبالنتیجه موجودیت خود را بعنوان یک طبقه خاص و بیرو زمان نقش و اهمیت طبقاتی وسیاسی خاص خود را ازین خواهد برد .

تمام تاریخ معاصر سرمایه داری وسوسیالیسم بطور کامل وتکذیب ناپذیر ثابت کرده است که هرگونه تلاشی برای " کهنه " جلوه دادن مارکسیسم - لنینیسم وتمویض نقش تاریخی عظیم پرولتاریا یا نقش روشنفکران تکنوکرات وغیره در جامعه بورژوازی امپریالیستی معاصر خصلت ارتجاعی دارد وبکلی پوچ وسخیف است .

۳

برخی از " منتقدین " مارکسیسم - لنینیسم از کامیابیهای پیشرفت فنی وبویژه از دستاوردهای سبیرنتیک وتئوری انفورمسیون که مایه افتخار جامعه بشری است بدون هیچگونه پایه واساسی برای توجیه این تز استفاده میکنند که میان جامعه سرمایه داری وجامعه سوسیالیستی تمایز اساسی و کیفی وجود ندارد وگویا پیشرفت فنی واقتصادی وعمومی آنها در جهت " همگرایی " (تلاق) دو سیستم صورت میگردد . اینکه تئوری " همگرایی " چه هدفهایی را تعقیب میکند - مطلبی است کاملاً روشن ولی درست روشن نیست که چرا برخی از مولفین تشخیص نمیدهند که حتی کاملترین ماشینهای سبیرنتیک وبفرتجربین پروسه های انفورمسیون وارآنجله انواع پروسه های فیزیولوژیک وپسیکولوژیک ولوژیک که از آنها برای مدل سازی سبیرنتیک استفاده میشود جانب ذهنی (عامل ، عنصر ذهنی) در خود ندارد . حتی واضعین سبیرنتیک تئوریک ونفی یعنی کسانی چون وی نرولوشی خودشان خاطر نشان میسازند که معرفت بر خود شعور انسانی به پژوهشهای سبیرنتیکی وانفورمسیونی محدود

(۱) - دادائیسم (Dadaisme) ماخوذ از کلمه فرانسه dada یعنی اسب چوبی (

بازنچه کودکان) . این جریان که در سال ۱۹۱۶ در رشته ادبیات وهنرنقاشی پدید آمد انعکاسی از عصیان هنرمندان علیه جهانی که در جریان جنگ اول امپریالیستی سیما ی صخ شده ای بخود گرفته بود . این عصیان شکل ضد اجتماعی شدید در ادبیات وهنر بخود گرفت وتاسال ۱۹۲۲ دوام یافت . (توضیح مترجم) .

نمیشود زیرا شعور انسانی جانب ذهنی (عامل ، عنصر ذهنی) دارد . برخی از مولفین مارکسیست که آکادمیسین شوروی پرگ جزو آنهاست انفورماسیون را بدرستی تعریف کرده اند و آنرا یک پروسه عینی میدانند که برای پیشرفت آتی تکنیک و اتوماسیون و ماشینهای مدل ساز و اسلوب های مدل سازی اهمیت فراوان دارد ولی بخودی خود همان پروسه عینی باقی میماند یعنی جانب ذهنی در خود ندارد . شعور انسانی همیشه انعکاس ذهنی اشیاء عینی است و با چنین کیفیتی کارش کبیه ساده اشیاء عینی بشیوه عکاسی نیست بلکه قادر است اشیاء عینی را بشیوه خلاق منعکس سازد و در فعالیت علمی پژوهشی و فعالیت علمی تطبیقی خود هم آزمایشهای سبیرنتیک و هم از پروسه های انفورماسیونی استفاده کند .

حال که از اسلوب مدل سازی سخن میمان آمد باید بلافاصله خاطر نشان ساخت که این اسلوب هر اندازه سابقه دار و اثربخش باشد (مثلا در ریاضیات) باز هم باید آنرا قبل از هر چیزی و بطور عمد و در آن جوانبی که در پدیده ها و پروسه های مورد مدل سازی عام و یا لا اقل خاص هستند بکار بست تا در جوانبی که مفرد و تک هستند و در عین وحدت ریالکتیکی خود با عام و خاص (و درست بعنوان چنین وحدتی) چیزی تکرار ناپذیر و بالنتیجه غیر قابل مدل سازی هستند . در انقلاب کمیسر سوسیالیستی اکتبر و در سایر انقلاب ها قانونمند پهای عام و خاص آنها قابل مدل سازی هستند . ولی این قانونمند پها را بعنوان وحدت ریالکتیکی عام و خاص و مفرد نمیتوان بدور کامل تجدید کرد و لذا هر چیزی در هر کشور جداگانه و در هر مرحله ای از تکامل کشور باید مسائل ویژه خود را بشیوه خلاق طرح و حل کند .

عام و خاص منفک از مفرد بصورت تجریقات ذهنی وجود دارند . مفرد منفک از عام و خاص نیز فقط تجرید ذهنی است . این مطلب هم در مورد هر انقلاب صادق است و هم در مورد هر گونه فعالیت مشخص انسانی در تاریخ ملل ، طبقات و تکامل انسان بطور عام .

" منتقدین " مارکسیسم لنینیسم این مطلب را درک نمیکند و یا بعبارت دقیقتر چنین وانمود میسازند که آنها درک نمیکند و یا خاطری آسوده پیوند ریالکتیکی عام و خاص و مفرد را میگزینند و تئوری های گوناگونی وضع میکنند و آنرا با قیافه ای ظفر مند در نقطه مقابل مارکسیسم لنینیسم " تارومار شده " برای بار چندم ! - قرار میدهند .

ایدئولوگ های امپریالیستی ضد مارکسیست و ضد کمونیست شوق سوزانی به " تارومار ساختن " مارکسیسم - لنینیسم دارند . ولی از تمایل تا واقعیت عینی تفاوت از زمین تا آسمان است: در لحظه تاسیس انترناسیونال اول احزاب کمونیست پیش از چند صد عضو نداشتند ولی امروز عده آنها به ده ها میلیون نفر میرسد مضافاً اینکه صد ۱۵ میلیون نفر هم تحت تاثیر اندیشه های مارکسیسم - لنینیسم قرار دارند که از آن نه فقط برای توضیح علمی واقعیت بلکه برای درگونی انقلابی جامعه و طبیعت نیز استفاده میکنند .

از آنچه گفته شد این نتیجه منطقی بدست میآید که در تاریخ هم شخصیت های بزرگ و هم افسران معمولی که عمیقاً حامل طبیعت کل اجتماعی خود و بویژه طبقه خود ، مردم خود و ملت خود هستند ، فقط در صورتی شخصیت های واقعی هستند و میتوانند باشند که جانب عام در آنها (مارکس از " مجموعه تمام مناسبات اجتماعی " سخن میگفت) با جوانب خاص و مفرد در وحدت ریالکتیکی باشد . این شخصیت ها در جوانب عام و واحد ولی در جوانب خاص خود نیز تکرار پذیرند ولی در وحدت عام و خاص و مفرد خویش تکرار پذیر نیستند . مثلاً لنین ، گئورگی دی میتروف ، تلمان ، تورز و گرامشی دارای جانب مشترکی هستند که در شخصیت های " عادی " نیز تکرار میشود ولی آنها دارای جانب خاص نیز هستند که فقط در نروه معینی از افراد طبقه معین یا ملت معین قابل تکرار است . در عین حال

بارد بگرتا کید میکنیم که همه آنها بمنوان تجسمی از وحدت دیالکتیکی عام وخاص ومفرد تکرارناپذیرند . این مطلب علی الاصول در مورد ملل وفرهنگ ملی کشورهای گوناگون نیز صادق است . ملل سوسیالیستی حامل علائم یا عناصری هستند که برای هر ملت سوسیالیستی عمومیت دارد و در ملل نوع بورژوازی مشاهده نمیشود . در عین حال ملت سوسیالیستی همین حامل برخی علائم خاص ومفرد نیز هست که فقط ذاتی خود آنست ، بمعبارت دیگر هر ملتی (ومتناسب با آن هر حزب کمونیست مارکسیستی) دردهمانحال که خصلت مفرد وخاص خود را تحقق می بخشد و گسترش میدهد به مجرد آنکه از تحقق و گسترش آنچه که برای تمام ملل سوسیالیستی عمومیت دارد ویا از تحقق و گسترش تمام آنچه برای هر حزب کمونیست مارکسیستی وهر انقلاب سوسیالیستی وهر ساختمان سوسیالیستی در حکم قانونندی عام است دست بردارد پذیر نمیتواند ملت واقعا سوسیالیستی باشد .

از اینجا بموجب قوانین منطق این نتیجه دست می آید که اگر مبنای ملی عملا به ناسیونالیسم و مبنای فردی عملا به اندیویدالیسم بدل گردد انترناسیونالیسم اینقبیل ملت ها وکلکتیویسم اینقبیل افراد فقط انترناسیونالیسم وکلکتیویسم در گفتار و معبارت دیگر پرده ساتیرای پیشبرد نظریات و تمایلات واقدا مات ناسیونالیستی و شوینیستی واندیویدالیستی تمامعیار از کار برد می آید .

شعار " پرولترهای تمام کشورها متحد شوید " در " مانیفست حزب کمونیست " آن خصلتی را در پرولتاریا ملاک قرار میدهد که بران پرولترهای تمام کشورها بمناسبت طبیعت بین الطلی سرمایه داری واستثمار وستم سرمایه داری عمومیت دارد . ولی پرولترها از ملت خود واز حزب کمونیست ملی خود جدا نیستند . آنها نه تنها حق دارند بلکه از بخواهند کمونیست واقعی و انقلابی وسازنده خلاق باشند عوظقند همین پرست سوسیالیستی باشند . ولی در عین حال اثر نحوه تفکر و شیوه عمل انترناسیونالیست های پرولتری سوسیالیستی نباشد نمیتوانند مبارزان وسازندگان خلاق و انقلابی باشند . وحدت دیالکتیکی همین پرستی سوسیالیستی و انترناسیونالیسم سوسیالیستی که یکی از علائم مشخصه آن دوستی میان کشورهای سوسیالیستی واز جمله و در درجه اول دوستی با مردم مشروری است شرط ضروری موجودیت واقعی (ونه تجریدی) و عمل واقعی هر ملت سوسیالیستی ، هر حزب کمونیست و هر فرد کمونیست است . از اینجا است که بر اساس ملاحظه سیاسی واقتصادی وملاحظات دیگر روزی که به حکم منطق عمیق ناگزیر این نتیجه دست می آید که وحدت نظر در اصول عام و وحدت عمل تمام کشورهای سوسیالیستی واحزاب کمونیست ومبارزین کمونیست برای پیشروی صحیح وهمه جانبه بسوی پیروزی کامل وقضی آرمان مشترک کمونیستی ، انقلابی ، انترناسیونالیستی و ملی ماضوررت تاریخی مطلق دارد .

اگر از همین زاویه مسئله آزادی را مطرح کنیم روشن میشود که این مسئله برای ما مارکسیست-لنینیست ها و برای احزاب و ملل و کشورهای ما بآن معنی نیست که " منتقدین " مارکسیسم - لنینیسم برای آن قائلند . آن آزادی که آزادی عمل نباشد و فقط آزادی اندیشه های ما باشد آزادی واقعی نیست . در عین حال آن آزادی که فقط آزادی عمل باشد و آزادی اندیشه رهنمون عمل ما نباشد آزادی واقعی نیست .

آزادی نمیتواند آزادی بی ضوابط باشد و بمعبارت دیگر نمیتواند در آن واحد هم آزادی برای استثمارگران باشد وهم برای استثمارشوندگان ، هم برای فاشیست وهم برای قربانی او ، هم برای تجار و امپریالیستی وهم برای اقدامات نیروهای سوسیالیستی علیه تجار و امپریالیستی و در دفاع از نظام فرهنگ سوسیالیستی ، در دفاع از جنبش جهانی کمونیستی و جنبش انقلابی و آزاد بیخشی ملی و در راه صلح و دوستی میان ملل و پیشرفت همه جانبه انسانی .

در این زمینه باید خاطر نشان کرد که از سخنان مشهور گورگی دی میتروف در جریان دادرسی لیبزیک مبنی بر اینکه من فرزند طبقه کارگر بلغارومردم بلغارم گاه بدون توجه ارتباط آن با سخنان دیگری که در همان اظهارات بیان شده است نقل قول میشود . او در دنباله همان سخنان گفته است : من کمونیست هستم و کمونیست یعنی انترناسیونالیست پرولتری خواهم ماند . چرخ تاریخ گرمانعی در حرکت است و کمونیسم ، هم در آلمان و هم در بلغارستان و هم در سراسر جهان پیروز خواهد شد . و نیز باید سخنان رفیق تود ورژیوکف را در نطق اخیرش در باره کمسومول و جوانان یاد آور شد . او گفت میهن پرستی و انترناسیونالیسم دو جز " تفکیک ناپذیر آن چیزی هستند که تربیت کمونیستی نامیده میشود .

ضمناً رفیق تود ورژیوکف و تمام حزب کمونیست بلغارستان خاطر نشان کرده و میکنند که در تناسب میان میهن پرستی و انترناسیونالیسم — انترناسیونالیسم عنصر عمده و تعیین کننده است . بدون قبول این نکته سیاست مارکسیستی و افعال پرولتری ممکن نیست . در دوران ما کسی که دوست ارد و گاه سوسیالیستی — دستاورد عمده طبقه کارگر جهانی نباشد نمیتواند مبارز و افعال پرولتری باشد .

ما اینجا در باره اینکه آیا میان مفهوم ملت و مفهوم خلق فرقی هست یا نه و اگر هست چگونه است به استدلالات عریض و طویل نخواهیم پرداخت . صرف نظر از اینکه در تاریخ ما قبل سرمایه داری جامعه بشری عناصری از ملت وجود داشته یا نداشته و تا چه درجه ای وجود داشته ، واقعیت اینست که نوع کلاسیک ملت در شرایط بورژوازی — سرمایه داری پدید آمده و تکامل پذیرفته و سپس با پیروزی انقلاب سوسیالیستی در شرایط ساختمان سوسیالیستی تحول ملت نوع بورژوازی و تبدیل آن " ملت نوع سوسیالیستی آغاز شده است ."

در این مورد نکته بسیار مهم اینست که وحدت میهن پرستی سوسیالیستی و انترناسیونالیسم سوسیالیستی در همان حال که ملامت یا قانونمندیهای مشترک دارد در شرایط کشورهای مختلف دارای ویژگیهای ذاتی خود نیز هست . همین مطلب در مورد شخصیت های تاریخی که شعور و فعالیت آنها ترکیب حامی ازمیهن پرستی سوسیالیستی و انترناسیونالیسم سوسیالیستی است نیز صدق میکند و نمونه های آن هم لنین ، تروز ، تلان ، گرامشی ، دی میتروف و سایرین هستند . آنها هم رهبران و آموزگاران ملی خود هستند و هم رهبران و آموزگاران انقلابی انترناسیونالیست . آنها بمانند آموزند که وحدت اندیشه شرط مقدماتی وحدت عمل واقعی نیروهای انقلابی کمونیستی در مقیاس بین المللی است و هم وحدت فکری انترناسیونالیستی یعنی قبول اصول اساسی مارکسیسم — لنینیسم و هم وحدت عمل انترناسیونالیستی یعنی عمل مشترک و متشکل بخاطر آرمان کمونیستی حکم تاریخی در زمان ما است .

متجاوزین امپریالیستی و " منتقدین " مارکسیسم — لنینیسم و کمونیسم بیهوده از تئوری مارکسیستی — لنینیستی دیالکتیکی ماتریالیستی طبقات و ملت و انترناسیونالیسم بیزار نیستند . ولی طبقه کارگر سراسر جهان و ملت کشورهای سوسیالیستی و احزاب کمونیست به اهمیت عظیم دیالکتیک ماتریالیستی واقفند . طلی هم که از نبرد دیالکتیکی استعمار رسته اند و با آنکه نه صنایع رشد یافته سنگین و سبک و نه طبقه کارگر کثیرالعدد دارند در پرتو کمکیهای موثر برادرانه کشورهای سوسیالیستی در جهت راه رشد سوسیالیستی سمت گیری میکنند بحکم ضرورت تاریخی بیش از پیش به اندیشه های مارکسیسم توجه نشان میدهند .

در شرایطی که رشد اقتصادی و فنی و سیاسی و فرهنگی اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی با آهنگ و دامنه بی سابقه ای تحقق میپذیرد متجاوزان امپریالیست با اضطرابی روز افزون

مشاهد می‌کنند که چگونه سیر تکامل عینی تاریخ لا به لایذیر کار عظیم خود را به سامان میرساند :
 نظام اجتماعی — اقتصادی کمونیستی جایگزین نظام اجتماعی — اقتصادی سرمایه داری میشود —
 بهمانسان که نظام اجتماعی — اقتصادی سرمایه داری در زمان خود جایگزین نظام اجتماعی —
 اقتصادی فئودالی و قبل از آن نظام اخیر جایگزین نظام برده داری گردید .

۴

مارکس در آثار خود خاطر نشان می‌ساخت که برای محو اندیشه مالکیت خصوصی اندیشه های کمونیسم کاملاً کافیسست ولی برای محو خود مالکیت خصوصی در عرصه واقعیت عینی پراتیک کمونیستی واقعی لازم است . مارکس و انگلس و بویژه لنین با مجموعه فعالیت تئوریک و پراتیک انقلابی خود این اندیشه را چنانکه می‌باید و شاید دقیق کرده اند . این تدقیق را لنین با نهایت روشنی در این حکم بیان کرده است که پراتیک در وحدت دیاکتیکی تئوری و پراتیک عامل تعیین کننده است و در عین حال حزب و اقفا انقلابی بدون تئوری انقلابی ممکن نیست .

" منتقدین " مارکسیسم که می‌گوشند نظام اجتماعی سرمایه داری را حفظ کنند و ابدی سازند بنوبه خود احکام معینی صادر میکنند که در لحظات مختلف مبارزه میان دوسیستم اجتماعی و واید تولوژی فرمولبند بی‌اهم و معانی مختلفی داشته است .

پس از آنکه تا مدت معینی موجودیت مارکسیسم را به سکوت بر گزار میکردند و سپس برای رد مارکسیسم و تحریف آن به تلاشهای دگماتیک و رویزیونیستی دست زدند در سالهای چند دهه اخیر مشی آنتی مارکسیسم و آنتی کمونیسم به شکل دوگانه گامسختوگاه با نرمش بروز کرد . اخیراً این دو شیوه تاکتیکی بطرز خاصی در موارد مختلف با هم ترکیب میشود و یا یکی جایگزین دیگری میگردد .

در اتحاد شوروی و در سایر کشورهای سوسیالیستی و در مطبوعات کمونیستی یکسلسله از کشورهای سرمایه داری پژوهشهای اقتصادی در باره آنتی مارکسیسم و آنتی کمونیسم بیکی از موضوعات اساسی بدل گردیده و پیرامون آن کتابها و مقالات بسیاری نوشته شده است .

مشکل لزومی داشته باشد که تمام مطالب انتقاد در باره آنتی مارکسیسم و آنتی کمونیسم مورد بررسی قرار گیرد . ما فقط نکات زیر را در اینجا ذکر میکنیم .

هر قدر برای ایدئولوگ های آنتی مارکسیست و آنتی کمونیست بر اساس تجربه شخصی بیشتر یقین حاصل میشود که مبارزه با نه‌اعلیه مارکسیسم — لنینیسم و کمونیسم علمی بکمال استدلالات علمی و منطقی آنطور که میل دارند اثربختر از کار دینمیآید و وسائل و شیوه های روانی (پسیکولوژیک) بیشتری را بکار میبرند . در آلمان و در آن هیتلر و گوپلز و روزنبرگ وضع بر این منوال بود . دشمنان کنونی مارکسیسم و کمونیسم نیز بیش از پیش به وسائل و " اسلوبها ی " روانی متوسل میگردند .

کسانی که در دوران هیتلر کتاب " نبرد من " هیتلر را خوانده اند میدانند که در آن نمیتوان نه فقط در وصفه بلکه حتی در جمله یافت که دارای مفهوم منطقی و پیگیری منطقی باشد و با واقعیات عینی و سیر تکامل عینی تاریخ بشری تطبیق کند . ولی ما که از تعالیم مارکس — انگلس — لنین پیروی میکنیم متأسفانه در بسیاری از موارد می‌پنداریم که اگر از نظر منطقی حق بجانب ما باشد و براهین و احکام ما با سیر تکامل عینی تاریخ بشری تطبیق کند همین بس خواهد بود تا دشمن را از نظر معنوی خلع سلاح کنیم و توده زحمتکش و روشنفکران را بسوی خود جلب نمائیم . معلوم شد که هم هیتلر و هم موسولینی و همسایه ایدئولوگ های مرتجع آمریکا و آلمان غربی و برخی از کشورهای دیگر بیش از آنکه از براهین احکام علمی استفاده کنند از وسائل و اسلوب های مختلف برای اعمال تاثیر روانی (فردی و اجتماعی) در توده های

بزرگ مردم و از جمله حتی در کارگران صنعتی استفاده میکنند .
 برای نمونه میتوان موارد استفاده از مبارزه علیه کیش شخصیت استالین و نیز از روحیات ناسیونالیستی شونیستی محافل معین برخی از کشورهای ذکر کرد که در گفتار همبستگی انترناسیونالیستی و کمک مشترک و وحدت عمل را قبول دارند ولی در گرد آری آن بی اعتنا هستند و در برخی موارد آشکارا آنرا نفی میکنند .

کیش شخصیت ذاتی نظام سوسیالیستی ، دولت ، حزب و فرهنگ سوسیالیستی نیست .
 کیش شخصیت فقط در در ناکی برپیکر سوسیالیسم بود که خود حزب کمونیست مثلا در اتحاد شوروی (و نه فقط در اتحاد شوروی) و تمام جامعه علیه آن مبارزه قاطع و اثربخش انجام دادند ولی به نفسی نیهیلیستی کامیابیهای اقتصادی ، اجتماعی ، علمی ، فرهنگی و کامیابیهای دیگری که در دوران کیش شخصیت بدست آمده بود راه ندادند .

روشن است که از نقطه نظر تئوریک و از نظر منطقی و تاریخی اکنون وظیفه عبارتست از ادامه ساختمان سیستماتیک و روز بروز سریعتر سوسیالیسم و کمونیسم در کشورهای ما .
 این اوایل در دوران دولتی و ایدئولوژیک آمریکا و غیره در سراسر جهان به تبلیغات ضد شوروی و ضد کمونیستی و ضد مارکسیستی بیسابقه ای دست میزنند و در این تبلیغات تنها این هدف مفهوم را تعقیب میکنند که توجه محافل اجتماعی جهان را به سمتی که منافع تجاوزکاران امپریالیست اقتضا دارد منحرف سازند بلکه میکوشند زمینه را برای تشدید بیش از پیش و خامت اوضاع جهان و بازگشت بدوران " جنگ سرد " هموار کنند .

و نیز در این اواخر هنگام بحث درباره در موکراسی آنرا در نقطه مقابل مرکزیت قرار میدهند بی آنکه در نظر بگیرند که مرکزیت در هر کشور سوسیالیستی اعم از اتحاد شوروی و جمهوری توده ای بلغارستان و سایر کشورهای سوسیالیستی بطور ساده مرکزیت نیست بلکه مرکزیت دموکراتیک است . هیچکس نمیتواند این حقیقت را انکار کند که هم در اتحاد شوروی و هم در جمهوری توده ای بلغارستان توده مردم که در سازمانها و موسسات مختلف سیاسی ، فرهنگی ، اقتصادی و غیره متشکل هستند ، در سیستم جدید رهبری و اداره بخش اقتصادی و امور دولتی و نیز در سراسر زندگی اجتماعی بیش از پیش شرکت میورزند . وانگهی منظور " منتقدین " از موکراسی دموکراسی بورژوازی یا موکراسی بطور اعم است که در ماهیت امر وجود ندارد . آنها در این باره ظاهرا سکوت میکنند که دیکتاتوری پرولتری یعنی قدرت اکثریت عظیم کارگری زحمتکش همانطور که لنین تصریح کرده است هزار بار دموکراتیک تر از هر دیکتاتوری بورژوازی است .

اینهاست واقعیات و اینست منطق . ولی دشمنان مارکسیسم و کمونیسم را نه به حقایق نیازی هست و نه به منطق . بهمین جهت آنها بیش از پیش به وسائل و شیوه های آزمون شده روانی متوسل میگردند و در این رهگذر مفهوم موکراسی را بطور اعم بکار میبرند و مرکزیت را در نقطه مقابل موکراسی قرار میدهند و چنین مینمایانند که گویی این مرکزیت هیچ وجه مشترکی با موکراسی ندارد . سرانجام وقتی از موکراتیزاسیون سیستم های اقتصادی در اتحاد شوروی و جمهوری توده ای بلغارستان و کشورهای سوسیالیستی دیگر سخن میگوئیم باید متوجه باشیم که منطق واقعیات و پراهمین نتیجه گیریها حکم میکند که سیستم اقتصاد سوسیالیستی با اعتقاد ما بدون مرکزیت دموکراتیک در زمینه برنامه ریزی و رهبری اقتصاد ملی و کنترل آن از نقطه نظر تناسب های اساسی و تنها با " دموکراتیزاسیون از پائین " یعنی با رقابت خود بخود میان موسسات به شکست ناگزیر محکوم خواهد بود .
 چنین وضعی البته به صرفه " منتقدین " کمونیسم و مارکسیسم است . ولی چون آنها با پراهمین واحکام منطقی قادر به اثبات هیچ چیز نیستند راه دیگری برایشان نمی ماند جز آنکه به وسائل و شیوه های

روانی متوسل شوند .

حال اگر آنچه را که در بالا متذکر شدیم به عرصه فلسفه و جهان بینی و متدولوژی هم بسط دهیم باز به همان نتایج بالا خواهیم رسید و خواهیم دید که انکار خصلت دیالکتیکی ماتریالیستی و نفی نقش و اهمیت فلسفه مارکسیستی - لنینیستی و تلاش برای تعویض آن با فلسفه ایدئالیستی ذهنی یا عینی و یا باسیستی از نظریات فلسفی گوناگون یعنی با پلورالیسم فلسفی که بهیچوجه نمیتوان آنرا با وحدت اندیشه و عمل جنبش جهانی کمونیستی دوران معاصر هماهنگ ساخت - از نظر منطقی بکلی سخیف و بی پایه است. در اینجا هم باز ما بجا ی منطق با انواع وسائل و شیوه های روانی مواجه هستیم (این وسائل و شیوه ها در سازمانهای مختلف ، در مراکز اطلاعاتی ، در سرویس های سری ، در پژوهشگاه های علمی ، در سمپوزیوم ها ، کنگره ها و غیره بکار برد میشوند) ، ایالات متحده امریکا به تنهایی طی ده سال اخیر دهها میلیارد دلار صرف اینگونه وسائل و شیوه ها کرده است .

اینهاست واقعیات و اینست منطق انعکاس علمی این واقعیات در شعور انسان شریف دارای شیوه تفکر عینی . ولی اگر علیرغم این واقعیات و علیرغم این منطق - بازمی بینیم که مخالفان ما برای گمراه ساختن بخشی از زحمتمندان و برانگیختن آنها به اعمال و اقداماتی بسودر هیران و ایدئولوگ های امپریالیستی از امکانات معینی برخوردارند - آنوقت وظیفه ما آنستکه در عین تقویت بیشتر از پیش مشی منطقی و علمی صحیح و عینی خود در زمینه شناخت انقلابی و دگرگونی انقلابی این مسئله را مطرح سازیم که آیا ما نیز نباید همراه با تقویت این مشی در عین حال برای استفاده از جهات مثبت و برای نیل به هدف های مثبت تدابیر لازم و وسائل و شیوه های روانی فردی و اجتماعی لازم بکار ببریم و بدینسان اشرخشی پیکار تعرضی خود را علیه آنٹی مارکسیسم ، آنٹی کمونیسم و آنٹی سوسیالیسم و بطور کلی علیه هرگونه تجاوز و ارتجاع سیاسی و اجتماعی و ایدئولوژیک در دوران واقعا با عظمت کنونی - تشدید کنیم ؟

بنظر من پاسخ این مسئله فقط میتواند مثبت باشد و بخصوص در صفحات همین مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " است که ما با استفاده از تجربه احزاب کمونیست و کارگری و سایر سازمانهای تسرقیخواه میتوانیم این مسئله را مطرح سازیم و آنرا بطور کامل و اشربخش حل و فصل کنیم . این کار امکان جدیدی را برای استدلال بهتر و تحقق کاملتر خصلت واقعا انسانی و ستانه مارکسیسم - لنینیسم و کمونیسم علمی فراهم خواهد ساخت .

شیوه برخورد طبقاتی ، انترناسیونالیسم

زولتان کوموجین

(عضو یولیت بورو و دبیر کمیته مرکزی)
(حزب سوسیالیست کارگری مجارستان)

در این اواخر، در جنبش جهانی کمونیستی ، بخصوص بمناسبت حوادث کنونی مبارزه طبقاتی جهانی ، اغلب این سؤال پیش میآید : در سهای ناشی از ضدانقلاب مجارستان در سال ۱۹۵۶ چیست؟

بدیهی است اگر حوادث سال ۱۹۵۶ مجارستان را الگو و موضوع امروز یا فردا تطبیق دهیم مسئله را ساده کرده ایم . جزئیات حوادث در تاریخ بطور کامل تکرار نمیشود . و انقلاب کاملاً همانند وجود ندارد . همچنانکه دوضاع انقلاب کاملاً همانند وجود ندارد . قیاس های مکانیکی برای مارکسیست - لنینیست ها پذیرفتنی نیست . ولی بنظر ما حوادث سال ۱۹۵۶ که برای حزب ما مردم و میهن سوسیالیستی ما با تشنحات دردناک و انفجار همراه بود ، میتواند هم برای امروز و هم برای فردا عبرت انگیز باشد . در این مقاله بدون آنکه مدعی بررسی تمام دلائل موافق یا مخالف باشیم ، میخواهیم موضع اصولی حزب سوسیالیست کارگری مجارستان را درباره این حوادث بیان داریم .

حوادث ضد انقلابی سال ۱۹۵۶ در مجارستان ، علل و مقدمات آن و تمام حوادثی که بعد از روی داد ، برای عده ای زیاد چه در داخل و چه در خارج کشور ما تا مدتی طولانی بسهولت قابل درک نبود . ما فقط بتدریج توانستیم کمونیستهای مجارستان ، مردم زحمتکش و دوستان خارجی خود را به مضمون طبقاتی این حوادث ، هدف و مفهوم مبارزه خود متوجه سازیم . ما تا کنون فراموش نکرده ایم که زمانیکه برای بسیاری از کمونیست های اروپای غربی بر اساس تجربه خود آنها روشن بود که در مجارستان ضد انقلاب انجام گرفته است ، عده ای از کمونیستهای مجارستان در اثر گمراهی های ایندئولوژیک و سیاسی بواقعیّت ضد انقلاب کاملاً پی نبرده بودند . تجربه ما نشان داد که ممکن است در تاریخ وضعی پیش آید که یک ناظر خارجی در اثر تجربه مبارزه طبقاتی ، دوری جغرافیائی و توجه به دورنمای تکامل جهانی که حوادث سیاسی حاد داخلی مانع دید آن نشده است ، به مضمون واقعی و ماهیت وضع بفرنج حوادث یک کشور بهتر از کسی که خود در این حوادث شرکت دارد ، پی ببرد .

کمونیستهای مجارستان فراموش نمیکنند که ۵ م بستگی انترناسیونالیستی احزاب برادر در سال ۱۹۵۶ چه کمکی بآنها نمود . رفقای ما که در کشورهای سرمایه داری مبارزه میکردند ، بعلت ابراز همبستگی نسبت به اتحاد شوروی و انقلابیون مجارستان زیر ضربات شدید ارتجاع قرار گرفتند . این رفقا در برابر

فشار وارده عقب نشینی نکردند و عقیده ما با پایداری خود نه فقط بمضامین طبقه کارگر و حزب خود لطمه وارد نساختند ، بلکه از این منافع بطور شایسته دفاع کردند .

اصول مارکسیسم - لنینیسم ، بویژه شیوه برخورد طبقاتی و انترناسیونالیسم به کمونیستهای مجارستان و حزب ما کمک کرد تا مضمون و علل حوادث ضد انقلابی سال ۱۹۵۶ را درک کنند و از آن نتایج لازم بگیرند . بعقیده ما شیوه برخورد طبقاتی و انترناسیونالیسم بد انمناسبت که فقط زمانی میتوان واقعیات و پیروسیهای حیات اجتماعی و سیاسی را بد رستی درک کرد و درباره آنها تصمیم صحیح اتخاذ نمود که این واقعیات و پیروسیها در رابطه متقابل با مبارزه طبقاتی در مقیاس جهانی بررسی شود و پیروسی مبارزه طبقاتی بر اساس مفاهیم مجرد " دموکراسی " ، " حاکمیت " ، " بشردوستی " ارزیابی نشود و مضمون طبقاتی مشخص این شعارهای تجریدی در جریان تصادمات اجتماعی آشکار گردد .

رفیق کادار در مقاله منتشره در مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " (شماره ۲ سال ۱۹۵۹) درباره تجربه مبارزه طبقاتی در مجارستان مینویسد : " ضد انقلاب میدانست که از آشکارا با شعار احیاء سرمایه داری وارد میدان شود ، امید موفقیت نخواهد داشت ، باینجهت هدف های خود را پرده پوشی میکرد . ضد انقلاب لا اقل در آغاز کار نه از سرمایه داری ، بلکه از " سوسیالیسم دموکراتیک " دمیزد . " سوسیالیسم بدون دیکتاتوری " - اولین گام در تاکتیک ضد انقلاب بود . . . دومین گام تاکتیکی ضد انقلاب عبارت بود از " دموکراسی خالص " بدون محتوی طبقاتی " . در فاصله میان ۲۳ اکتبر و ۴ نوامبر سال ۱۹۵۶ بار دیگر روشن شد که شعار ضد انقلاب مجارستان درباره " سوسیالیسم بدون دیکتاتوری " همانطور که نین در تعالیم خود بما گوشزد کرده بود ، کوششی است برای سرنگون ساختن دیکتاتوری پرولتاریا و استقرار دیکتاتوری ضد انقلابی و " دموکراسی خالص " نیز در حکم آزادی نیروهای است که چه در داخل حزب و چه در خارج آن علیه حاکمیت طبقه کارگر مبارزه میکنند و همچنین بمعنای ارتعاب و ترور سیاسی و جسمانی کمونیستهای انترناسیونالیست و فادار به سوسیالیسم میباشد . طبقه کارگری که بحکومت رسیده است نمیتواند با استفاده از این حکومت دموکراسی سوسیالیستی را تکامل بخشد و آزادی فردی سوسیالیستی را تضمین نماید . ولی اگر حکومت از دست برود دموکراسی سوسیالیستی و آزادی سوسیالیستی دیگر وجود نخواهد داشت .

پس از ۴ نوامبر سال ۱۹۵۶ ما مفادیم مجرد " دموکراسی " و " حاکمیت " را با اصول مارکسیستی برخورد طبقاتی و انترناسیونالیسم پرولتری سنجیدیم آنوقت آشکار شد که تفسیر دموکراسی و استقلال ملی و آزادی و بشردوستی بوسیله چه کسانی و بجهت نحوی انجام میگردد و این اشخاص خواستار چه و در خدمت چه هدف ها و کدام منافع و کدام حکومت هستند و از پشتیبانی کدام نیروهای اجتماعی داخلی و خارجی برخوردارند و بکجا میروند . وحدت ملی - یاکی و بجهت هدفی ؟ دموکراسی و آزادی - برای چه و علیه چه ، برای که و علیه که ؟ استقلال در قبال چه و علیه چه ؟ چه کسی از حاکمیت دفاع میکند و چه کسی آنرا تهدید میکند ؟ و تمام اینها مجموعاً بنفع کدام حکومت و چه کسانی ؟ ما این مسائل را مطرح کردیم و از نظر اصول طبقاتی و انترناسیونالیسم پرولتری با آنها پاسخ دادیم - در نتیجه از عده ما کاسته شد ، ولی ما نیرومندتر شدیم و سپهر در جریان تجزیه و قطب بندی ، اکثریت قاطع مردم زحمتگر مجارستان را بسوی خود جلب کردیم و بدینسان وحدت ملی نوینی با مضمون سوسیالیستی بوجود آمد .

عمدترین علل ضد انقلاب سال ۱۹۵۶ مجارستان را حزب ما چنین تعریف کرده است :

۱ - اشتباهات رهبری دگماتیک و سکتاریست گذشته .

۲ - نیروهای رویزیونیستی که در داخل حزب پدید آمده بودند ؛

۳ - عناصر دشمن در داخل کشور ؛

۴ - اقدامات امپریالیسم جهانی . علل چهارگانه فوق کماهم پیوند محکم دارند و لازم و

ملزوم یکدیگرند به شورش ضد انقلابی آشکار منجر گردید . در صورت فقدان حتی یکی از علل فوق ، کار یضد انقلاب کشاند نمیشد .

عوامل چهارگانه فوق الذکر مدت‌ها پیش از ۲۳ اکتبر سال ۱۹۵۶ وجود داشتند و عمل میکردند

و در حوادث ضد انقلاب و نیز در مبارزه اجتماعی پس از آن دخیل بودند .

اگر رهبری حزب تا سال ۱۹۵۶ دچار چنین اشتباهات بزرگ سیاسی نمیشد ، ضد انقلاب

نمیتوانست موجودیت نظام سوسیالیستی را بخطر اندازد . کمونیستهای مجارستان باین مسئله

پی بردند و آنرا علنا اعلام داشتند . تخلف آشکار از قوانین سوسیالیستی ، بی اعتنائی با اصول

لنینی در زندگی حزبی ، دگماتیسم و بی پرنسیپی ، تصمیمات انفرادی و وجه بسا ذهنی و خود سرانه

اشتباهات عدیده در سیاست اقتصادی ، کم بهادادن به نقش فعالین و اعضاء حزب و توده های

زحمتکش - کار را به بحران کشانید و اعتماد اعضاء حزب را از رهبری سلب نمود و رابطه حزب را

با طبقه کارگر برهم زد . رهبری آنروزی حزب نمیتوانست با اشتباهات خود اعتراف کند . ایمنی

رهبری نه فقط قادر باصلاح خطاها و رفع عواقب تباهی کاریهان بود ، بلکه حتی برای انتقاد شرافتمندانه

از خود نیز شهامت کافی نداشت . بهمین جهت این رهبری در برابر اپوزیسیون رویزیونیستی و خطر

ضد انقلاب عاجز ماند . اقدامات بی پایه وسطحی ، سازشکاری اپورتونیستی ، یکسلسله تصمیمات

نیم بند و شبهه تصمیمات ، تزلزل و تعلل در کار تیرگه و اعاده حیثیت محکومین بیگناه ، کمونیستها را

مایوس و خلع سلاح کرد و موجب شد که شعارهای راست در باره " دموکراسی عام " بشردوستی مجرد

ما فوق طبقاتی و " کمونیسم ملی " در میان بخشی از حزب و توده ها موثر افتد .

اشتباهات رهبری دگماتیک و سکتاریست مجموعاً نقش رهبری کننده حزب و نیروی مبارزه آن

را مختل ساخت و به دل سردی هواداران سوسیالیسم و نیروهای انقلابی مجارستان و سپس به

پاشیدگی سازمانی این نیروها و از این طریق به تشدید نفوذ دشمن طبقاتی کمک نمود .

گروه رویزیونیست راست داخل حزب فعالیت سیاسی خود را با تقاضای کمک از کشورهای

امپریالیستی بمنظور مبارزه علیه اتحاد شوروی و نیروهای انقلابی مجارستان آغاز نکرد ، بلکه با این کار

به فعالیت خود پایان داد . رهبران این گروه ، فراكسیون خود را بقصد احیاء سرمایه داری به

وجود نیاروندند ، بلکه با پلاتفرمی حاوی شعارهای " سوسیالیسم دموکراتیک " بحای دیکتاتوری

پرولتاریا ، احیاء حکومت ائتلافی قبل از سال ۱۹۴۸ بجای نقش رهبری حزب ، دوری از اتحاد

شوروی زیر شعار " استقلال ملی " بجای دوستی با اتحاد شوروی در راه ضد انقلاب گام نهادند .

این گروه بحکم منطق اعمال خود راهی را که به خیانت منجر میشد ، تا پایان طی کرد . در مجارستان

فاصله زمانی میان اعلام " دموکراسی خالص " و اعدام و کشتار کمونیستها در سال ۱۹۵۶ کوتاه بود .

معهداً تدارک ضد انقلاب با حلق آویز کردن کمونیستها در خیابان ها آغاز نشد ، بلکه اینکار خود

ادامه تدارک ضد انقلاب بود .

بدینسان رویزیونیست های راست داخل حزب در تدارک سیاسی و ایدئولوژیک ضد انقلاب

و متزلزل ساختن پایه های حزب و جامعه سوسیالیستی نقش مهمی بازی کردند . آنان در آغاز

بنام مبارزانی که بخاطر اصلاح خطاها وارد میدان شده‌اند ، مسائل درون حزبی را بکوجه و بازار کشاندند و با این عمل کاری را که دشمن طبقاتی به تنهایی نمیتوانست انجام دهد ، انجام دادند . آنها در تبلیغات خود مدعی بودند که دوران دهساله پیش از ۱۹۵۶ با بردگی و فقر توأم بود . آنان دستاوردهای تاریخی مردم زحمتکش مجارستان را مورد تردید قرار میدادند ، نفی میکردند و آن می‌ناختند ، شور قهرمانی برای ساختمان سوسیالیسم را منکوب کردند و نسبت به نیرو و امکان سازندگی خلق بی ایجابی بوجود می‌آوردند . رویزیونیست های راست ابتدا توأم ها را علیه رهبران حزب و دولت و سازمانهای اجتماعی و اقتصادی و فعالین تحریک میکردند و سپس به ترور و تحریم سیاسی و معنوی آنان میپرداختند و آنها را " استالینیست " و " راکوشیست " و " آبرو باخته " مینامیدند . عوامفریبی آنان کسانی را که بهترین سالهای زندگی و تمام نیرو و دانش خود را وقف سوسیالیسم نموده و فدای کارانه به مردم خد متکرده بودند ، در وضع دشواری قرار داده بود . این تجربه تاریخی به ما میآموزد که فقط با مبارزه درد و جبهه میتوان اشتباهاتی را که در جریان ساختمان سوسیالیسم پیش میآید برطرف ساخت : مبارزه با کسانی که یعلل مختلف میکوشند مانع اعتراف آشکار به اشتباهات گردند و مبارزه با کسانی که میخواهند از این اشتباهات برای نفی پیشرفت واقعی و ایجاد روحیات ضد سوسیالیستی استفاده کنند .

رویزیونیست ها با تضییقات سیاسی و فشار معنوی کار دستگامهای امنیتی و نیروهای مسلح را مختل میکردند . رویزیونیست های مجارستان از تابستان سال ۱۹۵۶ کنترل و رهبری اکثر دستگامهای تبلیغاتی را بدست گرفتند ، بدین ترتیب و مسائل نفوذ ایدئولوژیک و سیاسی در افکار عمومی بدست آنان افتاد . بار دیگر ثابت شد که تسلط بر وسائل نفوذ ایدئولوژیک و سیاسی در مبارزه طبقاتی چه عامل مهمی است . در تابستان سال ۱۹۵۶ طبقه کارگر و حزب کمونیست تسلط خود را بر ارگانهای مطبوعاتی از دست دادند . ارگانهای مطبوعاتی همراه با کلوب مباحثات سیاسی که " محفل پتوفی " نامیده میشد با قزار ایدئولوژیک و سیاسی ضد انقلاب بدل شد . ایجاد روحی ناسیونالیستی و ضد شوروی و رساندن آن تا حد هیستری در اردارک ایدئولوژیک ضد انقلاب نقش بزرگی داشت . تبلیغات ناسیونالیستی اعلام میداشت که " همه مجارها برادرند " . رویزیونیست ها میگفتند " ده میلیون قلب بمردمجار هماهنگ می‌تپد " میکوشیدند رهبر خود ایمره ناگ را بزرگترین چهره تاریخ مجارستان جلوه دهند و تمام ملت را گرد او متحد سازند .

اشتباهات سنگین رهبران سکتاریست و دکماتیک حزب و دولت و نیز فعالیت رویزیونیست های راست در پانز سال ۱۹۵۶ مجارستان را بوضعی کشانید که موجبات فعالیت آشکار تر نیروهای دشمن در داخل و مداخله امپریالیسم جهانی فراهم آمد .

در چنین شرایطی به اصلاح اشتباهات گذشته و دفع خطر راست اقدام شد و کشور دستخوش شورش خونین ضد انقلاب قرار گرفت . پس از سرکوب شورش ضد انقلاب بکعلت اتحاد شوروی ، نیروهای انقلابی و مردم زحمتکش مجارستان امکان یافتند نه در حرف ، بلکه در عمل به تحقق نتایج اصولی کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی و ساختمان سوسیالیسم بپردازند ، سوسیالیسمی که از اشتباهات سکتاریستی و دکماتیکی رویزیونیستی مبری باشد و پیوسته با این اشتباهات مبارزه کند .

ما از تحلیل مراحل ضد انقلاب مجارستان در سال ۱۹۵۶ و تاکتیک دشمن طبقاتی در سه‌ماه مهم گرفتیم ، اغلب شاهد همیشود که وقتی تفاوت میان خطر تحول ضد انقلابی و خودتصادم‌خونین مسلحانه بوضوح نشان داده نمی‌شود چه کمراهی‌های فراوان پدید می‌گردد . این نادرست است که گویا ارزیابی خطر ضد انقلاب فقط بر پایه فرضیات انتزاعی و بدون اطمینان معین ، میسر است . اثر مسائل اجتماعی بر مبنای پرنسیپ طبقاتی و انترناسیونالیسم در نظر گرفته شود میتوان با دقت و اطمینان زیاد مدلل ساخت که آیا خطر کودتای مسالمت‌آمیز و یا مسلحانه ضد انقلاب وجود دارد یا نه . در مجارستان مدت‌ها پیش از ۲۳ اکتبر یعنی پیش از تصادم مسلحانه خطر کودتای مسالمت‌آمیز ضد انقلاب ، محو تدریجی نظام سوسیالیستی و احیاء تدریجی نظام استثمار سرمایه داری به وجود آمده بود (در آن زمان فقط عده معدودی این خطر را درک میکردند) .

در کشور ما در آستانه پائیز سال ۱۹۵۶ در نتیجه اشتباهات رهبری باصطلاح چپ و در عین حال اپورتونیست و نیز در نتیجه فعالیت چند ماهه رویزیونیست‌های راست در میان توده‌های حزبی کمراهی ایدئولوژیک و سیاسی پدید آمده بود . امکان کامل وجود داشت که حزب تحت رهبری رویزیونیستی قرار گیرد و حزبی با برنامه و اصول سازمانی رویزیونیستی پدید آید . توده‌ها اساسی کارگران و دهقانان و روشنفکران از لحاظ سیاسی لا قید و غیرفعال شده بودند . ضد انقلاب موفق شده بود تا این زمان اعتبار معنوی بخش بزرگی از کمونیست‌ها را که از لحاظ سیاسی فعال بودند از بین ببرد و اعتماد توده‌ها را نسبت به کمونیست‌ها متزلزل سازد . رویزیونیست‌های راست بازگشت بوضع پیش از سال ۱۹۴۸ ، یعنی بازگشت بزمان حکومت ائتلافی را ضروری می‌شمردند . حزب کمونیست هر آینه پلانفرم رویزیونیستی بآن تحمیل میشد در این حکومت یقیناً ر اقلیت قرار میگرفت بدین ترتیب در پائیز سال ۱۹۵۶ خطر کودتای مسالمت‌آمیز ضد انقلابی در مجارستان پدید آمده بود .

ولی با اینهمه کودتای مسالمت‌آمیز ضد انقلاب انجام نگرفت . شتابزدگی دشمنان داخلی و خارجی یکی از علل اساسی آن بود . مثلاً رادیوی رم در ۱۳ اوت ۱۹۵۶ چنین خبر داد : " کمونیسم ملی مجارستان را در بدترین حالات میتوان فقط بوضع موقت و انتقالی تلقی نمود چنانچه آنان موفق شوند سربازان روس را از مجارستان بیرون کنند و با استثمار روس‌ها پایان دهند آنوقت بندار کمونیسم ملی یکی دو ماه دیگر هم باقی بماند ، ولی سپس در اثر تراکم ناراضی‌ها تو مارش در هم پیچیده خواهد شد . . . اگر آنان واقعا مواضع ملی اتخاذ کرده باشند . . . این قربانی را هم متحمل خواهند شد " .

در سال ۱۹۵۶ نیروهای داخلی و خارجی ضد انقلاب در مجارستان میخواستند در مدت بسیار کوتاهی به احیاء کاس سرمایه داری و محو نظام سوسیالیستی نائل گردند . اد موند تایلور خبرنگار اروپائی مجله " ریپورتور " که از مجلات مطلع امریکاست ، در شماره ۴۷ دسامبر ۱۹۵۶ آن در باره جزئیات روابط بعضی از کارکنان وزارت امور خارجه مجارستان با سفارت امریکا در بوداپست در روزهای ضد انقلاب چنین گزارش میدهد :

" کاردار امریکا در بوداپست ناگزیر بود شخصا یا ایمره ناگ ملاقات کند و از او بخواهد که لا اقل تا زمانیکه ارتش شوروی کاملاً کشور را ترک کرده است ، بی اعتمادی معینی نسبت به غرب از خود نشان دهد . دعوت ایمره ناگ به اینکه در برانداختن کمونیسم پیش از حد شتاب نکند ، در آن شرایط

کاری بود کاملاً درست . ولی توصیه ما به ایمرهانگ بدبختانه خیلی دیر انجام گرفت . بعلاوه این توصیه در نتیجه اقدامات رسمی و غیررسمی دیگر آمریکا که مجارستان را تحت فشار میبشمار میگذاشت تا فوراً و کاملاً با کمونیسم قطع پیوند کند ، تأثیر خود را از دست داد .

دشمن طبقاتی از شکست ضد انقلاب مجارستان در سال ۱۹۵۶ پیش از همه باین نتیجه رسید که در کار نباید شتاب کرد بلکه باید آنرا مرحله به مرحله انجام داد . امپریالیسم جهانی طبق تاکتیک " ایجاد تزلزل و سست کردن پایه ها " سیاست و تاکتیک احیاء مسالمت آمیز را در رجه اول اهمیت قرار داده است . دشمن طبقاتی از ضد انقلاب سال ۱۹۵۶ در مجارستان در سرفراوان گرفت .

ما کمونیستهای مجارستان میل داریم که کمونیستهای نیز از تجارب و درسهای ضد انقلاب مجارستان کمتر از دشمنان مشترک خود پند نگرفته باشند .

ع

با در نظر گرفتن علل ضد انقلاب سال ۱۹۵۶ در مجارستان و توجه به نیروهای عمده شرکت کننده در حوادث آن زمان و با گرفتن نتایج لازم میتوان بروشنی درک کرد که چرا حزب ما برای اصل مبارزه در وجهبه اهمیت فراوان قائل است . کامیابیهای هم که ما در ۱۲ سال اخیر بدست آورده ایم نتیجه مبارزه در وجهبه میباشد . اکنون نیز این مبارزه یکی از پایه های سیاستوشیوه کار ما را تشکیل میدهد . این امر ما را از تکرار اشتباهات سکنا ریستی و دکماتیکی گذشته و از انحراف رویزیونیستی راست در امان میدارد .

ما بر پایه مبارزه در وجهبه میتوانیم وحدت ایدئولوژیک و سیاسی و سازمانی حزب و وحدت عمل و نقش رهبری حزب را پیوسته مستحکم سازیم . مبارزه در وجهبه که در داخل و خارج حزب انجام میشود ، پیوسته موجبات بحث خلاق و بسط و مکرر سازی و تشدید فعالیت را در جامعه ما فراهم میآورد . ما بکمن این مبارزه میتوانیم از بروز اشتباهات احتمالی جلوگیری کنیم و در مواردی هم که این اشتباهات بهرحال بروز میکنند ، با سرعت هر چه بیشتر آنها را از میان برداریم .

ما میکوشیم سیاست خود را بدون انحرافات راست و چپ اجرا کنیم و این کار را یکی از عواملی میدانیم که در آینده نیز ضامن تحقق هدفهای ما خواهد بود .

در حوادث ضد انقلاب سال ۱۹۵۶ در مجارستان و در جریان برانداختن عواقب آن بار دیگر ما ثابت شد که سیاست اصولی و وحدت تحریف و عمل بهترین سیاست است . در ماههای اکتبر و نوامبر سال ۱۹۵۶ و نیز در ماههای بعد روحیات ناسیونالیستی و ضد شوروی بخش قابل ملاحظه ای از توده ها را تحت تأثیر گرفته بود . همروزه این اصل نباید میشد که کمونیستها فقط در صورتی میتوانند برای حزب خود اعتبار و محبوبیت ایجاد کنند که از توافق و سازش با ناسیونالیستها و ضد شورویها بپرهیزند و برعکس علیه آنها برخیزند . کمونیستها نمیتوانند در امر ناسیونالیسم با دشمن طبقاتی بمسابقته بپردازند . و اگر کمونیستها صراحتاً از اصول خود دفاع کنند ، دیر یا زود ولی حتماً پیروز خواهند شد .

کمونیستهای مجارستان پراز ۴ نوامبر سال ۱۹۵۶ سبب اتهاماتی را که امپریالیسم متوجه آنها کرده بود ، تحمل کردند . آنان مسئولیت اقدامات تقاطع و مبارزه با هیجاناتی که عوام فریبی ناسیونالیستی برانگیخته بود ، بعهده گرفتند و اتهام برهم زدن " وحدت ملی " را تحمل کردند . ما میخواستیم " وحدت ملی " ناسیونالیستی و ضد شوروی را که نیروی عظیم انقلاب از همان آغاز آن میری بود ، برهم

ز نیم و برهم زدیم . این نیرو که هنگام ضد انقلاب زیر فشار ارتجاع و تحریکات عنان گسیخته و در نتیجه خیانتات به تنگنا افتاده بود ، در شرایط مساعدی که بکمک اتحاد شوروی بوجود آمد ، فعالیت خود را تشدید نمود . زمانیکه فروکش هیجانان ناسیونالیستی آغاز شد ، افرادی هم که در جاگمراهی شده بودند از این " وحدت ملی " راستگه وحدت دروغین بود ، سرپا زدند . در نتیجه پیروزیهای ۱۲ سال اخیر وحدت ملی نوینی پدید آمد که دارای مضمون سوسیالیستی است و اجرای برنامه حزب کمونیست را هدف خود قرار داده است . شیوه عمده تحکیم این وحدت عبارتست از مباحثه رقیقانه صریح و موکراتیک و تبادل نظر آزاد در باره تمام مسائل اجتماعی مورد علاقه .

در حل مسائل ساختمان سوسیالیسم نیز پیروی از سیاست اصولی بهترین سیاست است . شیوه رویزیونیستهای راست در سال ۱۹۵۶ عبارت بود از سازشی غیر اصولی با گروههای اپوزیسیون روشنفکران با سیاستمداران بورژوازی و امپریالیسم . گفتگوی صریح و مرزبندی روشن بر پایه اصول ، اگر چه در آغاز خوش آیند همه نبود ، بزودی به نتایج رضایتبخش رسید . حزب کمونیستی که بتواند طی مدت طولانی تمام افراد کشور را بلا استثنا بر مبنای طبقاتی بدنیال خود ببرد تاکنون وجود نداشته است و مدتها نیز وجود نخواهد داشت . ولی حزب ورهبری آن همیشه باید اکثریت زحمتکشان را بطور عمده از راه اقناع بسوی خود جلب نماید . کار به نفع زحمتکشان و هواداران سوسیالیسم و حرف مقنع وسیله عمده جلب آنان است . با مخالفین سیاسی نیز میتوان و باید بحث کرد . ولی بعقیده مادر کشوری که سوسیالیسم ساخته میشود نمیتوان از بکار بردن وسائل قدرت علیه نیروهای کمطور فعال علیه سوسیالیسم و نظام موجود مبارزه میکنند صرف نظر کرد . این نیز جزئی از مفهوم سیاست اصولی پیگیری تشکیل میدهد و با موازین قانونیت سوسیالیستی توافق دارد . قانونیت سوسیالیستی در جنبه دارد . یکی از جوانب قانونیت سوسیالیستی اینست که نباید کسی را بعزت داشتن نظریات سیاسی مخالف ، مادامکه قوانین کشور را نقض نکرده است ، مجازات کرد . جانب دیگر قانونیت سوسیالیستی اینست که هر قدر موظف به مراعات قوانین میباشد و در صورت تخلف از قوانین عواقب ناشی از آنرا باید در نظر داشته باشد .

حزب و دولت و مجلسها طی بیشتر از ده سال احکام و قراردادهای و قوانین زیادی را که در خارج از کشورها نیز مورد توجه قرار گرفته است بمرحله اجرا در آوردند . حزب و دولت ما اینکار را با تحقق بی چون و چران حاکمیت مجارستان انجام داده و در آینه نیز انجام خواهد داد . تاکید این نکته را زانجهت لازم است کمطوریکه میدانیم نیروهای نظامی اتحاد شوروی بطور موقت در کشور ما هستند . وظیفه این نیروها دفاع از کشورهای عضو پیمان ورشو است . نیروهای نظامی شوروی بدین آنکه حاکمیت مجارستان را محدود سازند و در امور داخلی ما مداخله نمایند ، این وظیفه خود را انجام میدهند . وجود نیروها نظامی شوروی در مجارستان علاوه بر انجام وظیفه عالی دفاع از صلح و امنیت ، به تربیت مرد مجارستان با روح انترناسیونالیسم نیز کمک میکند و دوستی شوروی و مجارستان را تحکیم میبخشد .

برای جامعه مجارستان مدتهاست این حقیقت به ثبوت رسیده است که رهبری گذشته سیاست آن و نیز اقدامات رویزیونیستها و ضد انقلاب امر ساختمان سوسیالیسم را بر اساس اصول و روح کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی در معرض خطر قرار داده بودند . وقتی این موانع بر طرف گشت و راه تحکیم حکومت هموار شد ، ما حل مسائل اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و توسعه تدریجی و موکراتیک را در دستور روز قرار دادیم و با استفاده از پشتیبانی فعال و خلاق توده مردم به تحقق آنها پرداختیم . و این کار را در آینه نیز با چنین روحی انجام خواهیم داد . سیاستی که ما طی ۱۲ سال اجرا کرده ایم و در آینه نیز قصد داریم با موفقیت بیشتر اجرا کنیم بر اصول طبقاتی و انترناسیونالیسم پایه گذاری شده است .

سیاست شرقی بن : ماهیت و پندارهای آن

گرهارد کگل

(کارمند مشول کپته مرکزی
(حزب سوسیالیست متحده آلمان)

سیرتغییرتناسب قوا در جهان سیستم امپریالیسم را یاد ورنمان غمانگیزی روبرو ساخته است. آمریکا تاکنون در منجذاب تحاوزنا فرجام خود در وینتام فرورفته است. شهرهای آمریکا در آتش نفرت نژادی و خشم و برآشفنگی میسوزند. سیستم ارزی جهانی امپریالیستی که بردلا را آمریکا و لیبره انگلیس متکی است به تبد چار شده است. در سال ۱۹۶۸ برای نخستین بار در تاریخ طی چند روز متوالی مراکز تعویض ارز در پایتخت های برخی از کشورهای سرمایه دارن از قبول دلا را میکشائی و لیبره انگلیسی امتناع کردند. دعوی روپست ساله دانشمندان و سیاستمداران بورژوائی مبنی بر اینکه گویا بنمک ایجاد تورم بی دربی ولی تحت کنترل میتوان رشد فارغ از بحران سرمایه دارن را تامین کرد باطل از کار آمد.

ناتو و بازار مشترک اروپا در اثر این بحران حالت تب آلود پیدا کرده اند. تضاد های میان امپریالیست ها با اتوالی روزافزونی نمودار میگردد. جنگ اسرائیل علیه کشورهای عربی به نتایج مطلوب امپریالیسم نیانجامید. از اعضای ناتو کشورهای چون یونان که رژیم فاشیستی بر آن چیره شده است و ترکیه یکد یکررا به جنگ تهدید کردند. در فرانسه تضاد مات طبقاتی نیرومند بروز کرد. در فرانسه و آلمان غربی و سایر کشورهای سرمایه دارن طغیان جوانان بویژه در دانشگاه ها و دانشکده ها شد تمپید یرد.

این نمونه نیز نمونه های بسیار دیگر که میتوان ذکر کرد نشان میدهند که امپریالیسم در چه وضع نا استواری قرار دارد. بحران عمومی سیستم سرمایه دارن بیش از پیش تشدید میگردد. در چنین شرایطی برای امپریالیسم چیزی مه لوبترا آن نیست که در نقطه ان بتواند به تمرش دست بزند و از این رهگذر وضع خود را بهبود بخشد. انعکاس این تمایل در استراتژی دنیائی امپریالیسم نمودار است.

استراتژی دنیائی آمریکا در اروپا

استراتژی دنیائی مجموعه ایست از وسایل و شیوه های فعالیت ایدئولوژیک و سیاسی، نظامی و اقتصادی که امپریالیسم آمریکا علیه نیروهای سوسیالیسم و تمام جنبش شرقی خواه در جهان بکار میرد. امپریالیسم آمریکا بکلیت این استراتژی دنیائی میکوشد مواضع خود را در عرصه جهانی بهر قیمتی شده حفظ کند و تحکیم بخشد، جنبش آزاد ملی و اجتماعی را متوقف سازد و اگر برایش میسر باشد تحولا متعرق را که هم اکنون در جهان صورت گرفته است و از آن جمله تغییر تناسب جهانی قوا بسود سوسیالیسم را از بین ببرد. محتو استراتژی دنیائی آمریکا قبل از هر چیز عبارتست از تدارک و انجام مداخلات مسلحانه و ضد انقلاب در مقیاس جهانی. این استراتژی علیه تمام نیروهای سوسیالیستی

و نیروهای دموکراتیک و ضد امپریالیستی متوجه است. ضمناً وسائل و شیوه های تحقق این استراتژی بسیار متنوع است و دامنه آن از تجاوز خونین و وحشیانه به خلق و بیتنام تا مشی متخذه در قبال کشورهای سوسیالیستی اروپا که در اصطلاح سیاست شناسان امپریالیسم امریکا "سیاست اغوا" اروپای شرقی" یا "پل زدن" نامیده میشود گسترش دارد.

از تغییر تناسب قوای جهانی بسود سوسیالیسم که امپریالیسم را به اتخاذ چنین سیاست تفکیک شدت های واداشت برای نخستین بار در آخرین سال های عمر الس و وزیر امور خارجه اسبق ایالات متحده امریکا نتیجه لازم بعمل آمد و این هنگامی بود که دالس ظاهراً متوجه شده بود که مشی او در مورد عقب راندن سوسیالیسم در اروپا با توسل به نیروی نظامی هیچگونه امید موفقیت ندارد. امپریالیسم امریکا در نتیجه تجدید نظر لازم حالا سیاست تصادم نظامی را در آن مناطقی کاملاً مجاز می شمارد که خطر مرگ برایش نداشته باشد. ولی حساب امپریالیسم امریکا در تجاوز به ویتنام غلط از کار درآمد.

هرجا امپریالیسم امریکا سیاست تصادم را از نظر کشیده شدن پای خود بدان و مداخله مستقیم خود خطرناک تشخیص میدهد میکوشد بدست متحدین خود جنگ براه اندازد. نمونه ینک چنین جنگ با دست دیران را ماد ر خاور نزدیک مشاهده کردیم. ولی تجاوز اسرائیل به ملل عرب نیز برای استراتژی دنیائی امپریالیسم امریکا موفقیتی بیار نیارود.

سرانجام در مناطقی که نیروهای مسلح اتحاد شوروی و کشورهای عضو پیمان ورشوه میتوانند هرگونه تجاوز جنگی را درهم شکنند (مثلاً در اروپا) ایالات متحده امریکا و آلمان غربی با همکاری یکدیگر "سیاست شرقی جدید" را طرح ریخته اند. هسته مرکزی این سیاست جنگ پسیکولوژیک و فعالیت منظم همه جانبه برای تجزیه و تلاشی کشورهای سوسیالیستی است. ولی این سیاست پشتیبانی از برانداختن قهری نظام سوسیالیستی را نیز منتفی نمیداند. امپریالیسم این شیوه قهر مستقیم را حتی علیه آزاد پهای بورژوا - دموکراتیک نیز که کودتای نظامی فاشیستی در یونان نمونه بارز آن بود - بکار میبرد. شیوه تفکیکی استراتژی دنیائی ایالات متحده امریکا، هم در ویتنام و هم در خاور نزدیک و هم در اروپا برای مقصد واحد بکار می رود و آنها هم حفظ و توسعه تسلط امپریالیستی و توسعه ظلمی بهره قیمت است.

وایت روستورایزن دولت امریکا در مقاله "روند سوم" که در اکتبر سال ۱۹۶۳ در مجله "فورین آفرس" انتشار یافت مسئله آلمان را یکی از مسائل اساسی سیاست خارجی امریکا نامیده است. او برای حل این مسئله بسود امپریالیسم و تضعیف مواضع سوسیالیسم در اروپا اتخاذ استراتژی و تاکتیک ترصد و انتظار توأم با "جنگ سرد" و همکاری محدود و دامنه مسابقه تسلیحات را توصیه کرد و نوشت تلاش دائم ما باید متوجه این امر باشد که تاکتیک انعطاف پذیر استفاده از تدابیر اقتصادی و غیره در ارد و گاه سوسیالیستی اختلاف و تفرقه بوجود آوریم.

دولت امریکا در گذشته معتقد بود که سوسیالیسم را در اروپا میتوان با حمله مستقیم به عقب راند و کشورهای سوسیالیستی کوچک را از سوسیالیسم "آزاد ساخت" و آنها را از اتحاد شوروی جدا کرد و بدینسان دولت عمده سوسیالیستی را منفرد و ضعیف ساخت ولی حالا در عین تعقیب هدف های سابق میکوشد تاکتیک انعطاف پذیرتری را تنظیم کند که در مرحله اول حتی الامکان موجب تصادم جنگی با اتحاد شوروی نشود. حالا سعی میشود با ترکیبی از خرابکاری های سیاسی و زنیکاری و دام گستر اقتصاد و "جنگ سرد" به هدف های سابق جامه صل پوشانده شود. تاکتیک "انعطاف پذیر" جدید در اروپا نیز دامنه اثر از تحریکات نظامی مرزی تا واگذاری کمک های اقتصادی از خنجر و اسلحه خود کار تا کشودن آغوش برای خفه کردن - گسترش دارد.

ایالات متحدہ امریکا در همان حال کہ سیاست خود را باین شیوہ هماہنگ میسازد تئوری جدید نیز برای جنگهای محدود تنظیم کرده است . جنگهای محدود بعقیدہ امپریالیستهای امریکائی آنچنان جنگهایی هستند کہ میتوان بدون خطر ایجاد جنگ جهانی ہستہ ای براحتمالی بہ آن دست زد . متخصصین استراتژی تلافیجویی در آلمان غربی از این تئوری جنگهای محدود استقبال کرده و آنرا بامقاصد تلافیجویی خود ساز نموده اند . در مارچ سال ۱۹۶۸ ژنرال تیلور فرماندہ سپاہ روم ارتش آلمان غربی کہ جنایاتش در کشورهای جنوب شرقی اروپا در دوران جنگ دوم جهانی مشہور است - این مطلب را تایید کرد . این ژنرال فاشیست در باشناہ مطبوعات شہر مونیخ گفت : " من جنگ محدود از نوع جنگ ویتنام را در اروپا غیر عملی نمیدانم . این جنگ نیز بخشی از " سیاست شرقی نوین " را تشکیل میدہد . "

روستو رایزن دولت امریکا کہ در بالا از نام بردیم در مورد این سیاست دولت بن گفت آلمان غربی باید منتظر بماند تا شرایط مساعدی بوجود آید کہ بتواند بہ ہدفهای خود بدون ایجاد خطر مہلک تحقق بخشد . سیاستمداران مشہور آلمان غربی یعنی کسانی چون اشتراوس ، کیزینگر و براندت وسایرین نیز نظائر این مطالب را اظہار داشته اند . شیوہ های عمل تفکیکی ناشی از این سیاست شرقی انعطاف پذیر را روشن تر از ہمہ پروفیسور بژزینسکی کارشناس دولت امریکا در زمینہ آنتیسم کمونیسم فرمولبندی کرده است . برنتھارت مائولف آلمان غربی در مجلہ " بلہ تر فورڈ ویچہ اونڈ اینتر ناسیونالہ پولیتیک " بدرستی مینویسد کہ تمام سیاستمداران تلافیجویی جمہوری فد رال آلمان ہنگام تشریح " سیاست شرقی جدید " خود بہ بژزینسکی استناد میکنند و او را در زمینہ سیاست شرقی امریکا در اروپا صاحب نظریا اوتوریته می شمارند . این مطلب در مورد بارتسل سیاستمدار اتحاد مسیحیون د موکرات و تلافیجوی آشکار و در مورد براندت وزیر خارچہ سوسیال د موکرات و اشتراوس و یارون فون اونڈ سوگو تنہرگ شخصیتهای فاشیست منشر دولت بن و ایضاً در مورد پروفیسور منرت کارشناس آلمان غربی در رشتہ انتی کمونیسم و افراد دیگر دارای ہمین صیغہ سیاسی نیز صدق میکند .

بدینجہت ما مجبوریم بہ آقای بژزینسکی توجہ خاص معطوف داریم .

ہدف استراتژی و تاکتیک امپریالیستی او کہ بنا بہ سفارش و رئیس جمہور امریکا برای بکار بردن در کشورهای سوسیالیستی اروپا تنظیم شدہ است علاوه بر مفرد ساختن و برانداختن جمہوری سوسیالیستی د موکراتیک آلمان ہارتست از ایجاد انحراف و انشعاب در کشورهای سوسیالیستی و از جملہ جدا کردن مجارستان ، لہستان ، رومانی و چکوسلواکی از اتحاد شوروی و جلب تدریجی این کشورها بہ بلوک کشورهای سرمایہ داری اروپا و سپس وارد کردن آنها باین بلوک .

بژزینسکی وضع این کشورها را بدقت بررسی کردہ و جوانبی را کہ بنظرش برای برانگیختن گروہ های مختلف اہالی این کشورها و سرانجام تمام این کشورها علیہ اتحاد شوروی از ہمہ مساعدت تراست مشخص ساخته است .

بژزینسکی و از ہی اوتام خیل سیاستمداران تلافیجویی آلمان غربی از ناسیونالیسم خردہ بورژوائی کہ در کشورهای سوسیالیستی ہنوز بطور کامل از بین نرفته است بعنوان اہرم عمدہ استفادہ میکنند . در عین حال بیانگران سیاست شرقی امپریالیستی هیچ اعتنائی باین مطلب ندارند کہ خود آنها وقتی از مناسبات کشورهای سرمایہ داری با ایالات متحدہ امریکا و جمہوری فد رال آلمان سخن بمیان میآید ہرگونہ ناسیونالیسمی را مضر و حتی خود ملت ہا را ہم پدیدہ ای کہ نہ و متسوخ اعلام میکنند . ولی وقتی امپریالیستہایہ کشورهای سوسیالیستی میرد از ندی بی اعتنا بہ دعاوی قبلی خود کوتہ بینی

ملی و پراکنندگی و تفرقه را تبلیغ میکنند و خرافات ناسیونالیستی خرده بورژوازی را میستایند و بآن دامن میزنند و بنجل ترین کالای آنتی کمونیسم را بی بازار میریزند .

سلاح دیگری که بژرنیسکی برای آن رجحان خاص قائل است تبلیغ " حذف و خلع ایده نولوژی

(" دزید هولوژی زاسیون Desideologisation ") از مناسبات میان کشورهای امپریالیستی و بخواد از تزریق زهراید نولوژی ضد بشری خود به ملل دست بردارد . بزعم بژرنیسکی مردم کشورهای سوسیالیستی و دولت های آنها باید در جریان " حذف و خلع ایده نولوژی " از مناسبات دولتی این نکته را فراموش کنند که در جهان کنونی مبارزه طبقاتی و تضادات طبقاتی وجود دارد و بخش مهمی از مبارزه طبقاتی را در مقیاس جهانی همان مبارزه میان دولت امپریالیستی و کشورهای اردوگای سوسیالیستی تشکیل میدهد . هدف " حذف و خلع ایده نولوژی " افغان و خلع سلاح ایده نولوژیست ملل کشورهای سوسیالیستی برای تضعیف آنهاست تا امپریالیسم بتواند تناسب قوا را در جهان بسود خود تغییر دهد .

تئوری کدائی " همگرایی " نیز که پروفیسور بژرنیسکی باعلاقه خاص آنرا تبلیغ میکند همین هدف

را تعقیب میکند . بموجب این تئوری مبارزه برای سوسیالیسم یا کوشش برای فائق آمدن بر سرمایه داری لزومی ندارد زیرا برای باز کردن دری که خود باز است نباید خود را بدر سرانداخت . بژرنیسکی حتی میکوشد مستقیم خود را متقاعد کند که ایالات متحده آمریکا اصلاً مخالفتی با کمونیسم ندارد ، بلکه فقط با " کمونیسم توتال " مخالفاست . او میگوید عصر ما ، عصر گذار از سرمایه داری — به سوسیالیسم نیست بلکه گذار از " عصر صنعتی " به " عصر تکنوکرونیکی " است . اگر از موعظه بژرنیسکی مدافع ایده نولوژی امپریالیسم آمریکا پیروی کنیم باید بپذیریم که دورانی بعنوان دوران گذار از فئودالیسم به سرمایه داری در تاریخ وجود نداشته بلکه فقط یک گذار فارغ از مبارزات ایده نولوژیست و مبارزه طبقاتی از عصر فلاحتی به عصر صنعتی صورت گرفته است . بزعم او تنها کشوری که در جهان به " عصر تکنوکرونیکی " گام نهاد ایالات متحده آمریکا است و اگر کشوری در جهان نخواهد به پیشرود طبق ادعای بژرنیسکی باید ایالات متحده آمریکا را شاخص حرکت خود قرار دهد . بعقیده بژرنیسکی مارکسیسم — لنینیسم ، کمونیسم ، احزاب کمونیست و سوسیالیست ، تئوری های طبقاتی ، طبقه کارگر و طبقه سرمایه داران همه و همه مفاهیم متعلق به ماضی بعید هستند که در دوران ما نباید هیچ نقشی بازی کنند . بعقیده بژرنیسکی کمونیسم مدتهاست مرده است .

تئوری بژرنیسکی روى افرادى در کشورهای سوسیالیستی حساب شده است که از مارکسیسم

لنینیسم بی اطلاعند ، آنها درنگ کرده اند و تحت تسلط جهان بینی خرده بورژوازی هستند .

این افراد آن بخشی از اهالی را تشکیل میدهند که آمادگی دارند ایده نولوژی بورژوازی را بپذیرند ، زود تحت تاثیر قرار میگیرند و از آنها میتوان برای رخنه کردن در کشورهای سوسیالیستی و تدارک ضد انقلاب در این کشورها استفاده کرد . بژرنیسکی آشکارا برانداختن سوسیالیسم را در جمهوری دموکراتیک آلمان و انحلال این جمهوری را بعنوان یک دولت موقت میگذرد . او زمینه توصیه — سیاستمداران تلافی چون آلمان غربی برای عملی ساختن این مقصد اسان بخروج نمیدهد .

البته بژرنیسکی میدانند که هدفها نسیاست تلافیجویانه بن نمیتواند برای " سیاست اغواگری "

آن در مورد سایر کشورهای سوسیالیستی دشواریهای بزرگ بوجود آورد و باینجهت دوستانه به بن توصیه میکند لاف از طرح دعوی تجدیدنظر در مرزهای او در — ناپسند خود دارن ورزد و قرار داد مونیخ را از زمان آغاز آن فاقد اعتبار اعلام کند تا ایالات متحده آمریکا و امپریالیسم آلمسان

غربی آسانتر بتوانند به لهستان و جمهوری سوسیالیستی چکوسلواکی رخنه کنند . ما می بینیم که برخی از سیاستمداران تلافیجوی آلمان غربی بعلمت بی بردن به عبث بودن " سیاست شرقی جدید " خود اکنون به پیرون از توصیه های بیژرینسکی تمایل نشان میدهند . بدیهیست که این افراد قصد ندارند شرافتمندانه از عناصر پیشگفته سیاست تلافیجویانه بن تبری بجویند . در اینجا سخن بر سره مان مانورها تائیکتی یا لفظی است که اخیرا براندت وزیر خارجه سوسیال دموکرات نیز بکار برده است .

سیاست شرقی آلمان غربی و سنتهای امپریالیسم آلمان

تئوری " سیاست شرقی انعطاف پذیر " را در آلمان غربی پرفسور گره وپوضع کرد . او در دوران رژیم هیتلر نظیر کیزینگر صدراعظم کنونی آلمان فدرال در وزارت امور خارجه ریبین تروپ مقام مورد اعتماد خاصی را داشت و باتفاق سایرین میکوشید هجوم آلمان فاشیستی را به اتحاد شوروی از نقطه نظر حقوق بین المللی و از جهات سیاسی و حقوقی توجیه کند .

گرهه در دوران زماندارن ارهار دادسون این " سیاست شرقی جدید " را فرمولبندی کرد و شروع روزی را مور خارجه وقت کوشید تا باین سیاست تحقق بخشد . گرهه از جمله میگوید این واقعیت که دول هسته ای جهان با احتمال قوی میل دارند از جنٹ هستند بهره بزنند بد ان معنی نیست که دیگر در جهان تیراندازی صورت نخواهد گرفت و نیز بد ان معنی نیست که تهدید به جنٹ از زرادخانه سیاست حذف شده است . ولی گرهه بر آنست که " امکانات دول هسته ای جهان " بر پایه توازن هسته ای " بسیار محدود و وجه بسا بمراتب محدود تر از امکانات دول متوسط است " . منظور روشن است : دولت متوسطی چون جمهوری فدرال آلمان غربی با دولت کوچکی ولی سراپا مسلحی چون اسرائیل میتواند در شرایط خاصی با دستزدن به عملیات تحریرت آمیز و اقدام به تجاوز و ایجاد تصادمات مرزی و اجرای سیاست تجاوزکارانه تلافیجویانه از دولتجهانی هسته ای امریکا گام فراتر نهند . زیرا دول هسته ای اسلحهای خود را علیه یکدیگر نشانده گیری کرده اند . با اینجهت بن میخواهد که تجاوز نظامی به جمهوری دموکراتیک آلمان بعنوان آنچنان عملیات جنگی که موجب شرکت متحدین وارد و تصرف در این عملیات گردد تلقی نشود بلکه یک نوع عمل پلیسی خاص تلقی گردد . دعوی بن در مورد نمایندگی منحصر سراسر آلمان باید " زمینه حقوقی " همین تجاوز نظامی محدود را فراهم سازد . و اما در مورد سیاست تلافیجویانه علیه لهستان و جمهوری سوسیالیستی چکوسلواکی باید گفت که بن حق طرح " دعاوی حقوقی " نسبت به اراضی لهستان و چکوسلواکی را برای خود محفوظ نگاه داشته است و امپریالیستهای آلمان غربی در " سیاست شرقی جدید " خود نیز این دعاوی را با همان شدت دعوی حق نمایندگی منحصر سراسر آلمان مطرح میسازند . بن در چارچوب " سیاست شرقی جدید " از آمادگی خود برای حصول تفاهم دمیزند ولی فقط باین شرطه مقدماتی که کشورهای سوسیالیستی در تمام ملاقاتها و مذاکرات و در حین و فصل احتمالی مسائل نسبت به تمام هدفهای اساسی تلافیجویانه بن برد بار باشند .

ناگفته نماند که پروفسور گرهه به برخی نتایج دیگر نیز که معرف چگونگی " سیاست شرقی جدید " دولت آلمان غربی است رسیده است . او میگوید : چون در قرن اتم باید نسبت به " جنگ گرم " یا احتیاط عمل کرد لذا تشدید " جنگ سرد " و استفاده بیشتر از شیوه های " جنٹ سرد " اهمیت خاص کسب میکند . گرهه سازمان بلوکه ها و پیمانتهای نظامی و جلب کشورهای جدید غیر متعهد باین بلوک ها و کمکهای اقتصادی و ارباب و پروپاگانده و رخنه های داخل کشورهای دیگر و کودتاها و فعالیت تخریبی باشکال گوناگون دیگر را در زمره شیوه های " جنٹ سرد " میداند .

گروه پروپاگاندا را برای تضعیف دشمن (یعنی کشورهای سوسیالیستی) از طریق تضعیف روحیه اهالی این کشورها و پشتیبانی و تقویت فعالیت تخریبی و سلب اعتبار و حیثیت از این کشورها در کشورهای دیگر و بطور کلی در نظر محافظ اجتماعی جهان وسیله خوبی میدانند . بدینسان گروه و مهمترین عناصر " سیاست شرقی جدید " جمهوری فدرال آلمان غربی را که کیزینگر و براندت باعلاقه زیادی خود را مخترع آن جلوه میدهند در خطوط اساسی طرح ریزی کرده بود . پس از آنکه تلاشهای شروع برای عملی ساختن " سیاست شرقی جدید " عقیم ماند و آرهارد رئیس دولت او با شکست کامل روبرو شد نمایندگان سرمایه انحصاری آلمان غربی باین نتیجه رسیدند که اگر " سیاست شرقی جدید " در قالب عبارات مبهم سوسیال دموکراتیک آن بوسیله یک سیاستمدار مشهور سوسیال دموکرات عرضه گردد کشورهای سوسیالیستی آنها بیشتر واقعی تعلق خواهند کرد تا اینکه بوسیله دیپلمات نازی سابق یا عضو سابق گارد حمله هیتلر شروع زعرضه شود .

فون هاسل وزیر عضو اتحاد مسیحیون دموکرات این ماموریت براندت وزیر سوسیال دموکرات را در ۲ ژوئیه سال ۱۹۶۷ چنین تشریح کرده است : " تمایل دولت فدرال به برقراری تفاهم با همسایگان خود در شرق بهیچوجه بمعنای تغییر مشی اساسی سیاست شرقی نیست بلکه فقط بمعنای بیان آن بزبان دیگر و با لهجه های جدید است " .

صدر اعظم فدرال آلمان غربی در ژوئیه سال ۱۹۶۸ " سیاست شرقی جدید " را که بنام کابینه خود با اجرای آن مشغولست دقت کرد . این تدقیق در جلسه مشترک اتحاد مسیحیون اجتماعی در مونیخ انجام گرفت . کیزینگر تصریح کرد که تغییر وضع موجود را وظیفه حتمی دولت خود میدانند و هرگز " تسلیم " واقفیت موجود در اروپا نخواهد شد .

کیزینگر کمی قبل از انتصاب خود بمقام ریاست دولت آلمان غربی در شماره اول سال ۱۹۶۶ مجله " زود اوست " و بچه فیرتل یارس بلتر " ارگان باصلاح انجمن فرهنگی جنوب شرقی آلمان تمایل مشخص خود را بشرح زیر بیان داشت : " تحکیم غرب و بازگرداندن سرزمین های جدا شده آلمان ، اسلاو ، مجارستان و رومانی به غرب از طریق استفاده مسالمت آمیز از امکانات سیاسی - هدفی است که ما باید برای تحقق آن کار کنیم " . ظاهراً کیزینگر هم به همان پندارهای امپریالیستی و توسعه طلبانه اشتراکس و زبرداری خود در چاراست . اشتراکس در کتاب خود تحت عنوان " طرحی برای اروپا " نظیر تالیفات بعدی خود استراتژی تشکیل " دولت جهانی اروپا " را تحت هژمونی آلمان غربی طرح ریزی کرده است . این امپراتوری دارای برجسب " دولت جهانی اروپا " که در عالم پندار آراش پذیر امپریالیستها و میلیتاریستهای دصفت آلمان غربی بوجود آمده است طبق نقشه های آنها باید از اقیانوس اطلس تا دریای سیاه گسترده شود .

وزرای سوسیال دموکرات دولت امپریالیستهای آلمان غربی این وظیفه را بمعده خود گرفته اند که بکلمات اصطلاحات سوسیال دموکراتیک و با استفاده از خاطرات مربوط به نقش مترقی سوسیال دموکراتهای قدیمی آلمان در دوران امپراتوری بیسمارک سیاست شرقی بن را به جامه " سیاست کاهش و خامت " بیاریند و بهمین جهت براندت وزیر خارجه عضو حزب سوسیال دموکرات آلمان (ونهتنها او) قبل از هر کار به ماموریت از طرف کیزینگر و اشتراکس به کشورهای جهان سفر میکنند و به همهی توجه ماینکه میخواهند حرفهای او را گوش کنند یا نه اطمینان میدهند که دولت بن نیت صلح و ستانه دارد . براندت میخواهد طرفهای خود را در مذاکراتی که انجام میدهد متقاعد سازد که آلمان غربی از سیاست تلافیجویانه و تجدید تسلیحات پیروی نمیکند و در آن کشور نتوانیم توسعه نمی یابد و در سیاست داخلی بکملق قوانین فوق العاده برای تلافیجویی تدارکی بعمل نمیآید و هدف تمام سیاست دولت بن فقط دست یابی به صلح ، کاهش و خامت و نیل به دوستی

است. آقای براندت در مقاله سخود برای مطبوعات خارجی به فریبگری دستمیزند و حتی از پیشنهاد هائی سخن میگوید که گویا برای جمهوری دموکراتیک آلمان فرستاده شده و در آنها احترام متقابل به مرزها و امتناع از بکار بردن نیرو در مناسبات فیما بین پیش بینی گردیده است.

در همان حال که براندت با جمله پردازیهای سوسیال دموکراتیکی که هیچگونه تعهدی بدنیال نمیآورد برای شیرین کردن مزه "سیاست شرقی جدید" آلمان غربی میکوشد، دولت اشتراکوس-کیزینگریوسلیه سخنگویان رسمی خود اعلام میدارد که در فکر آن نیست که از هیچیک از هدفهای تلافی جویانه خود و مثلاً از دعوی نمایندگی منحصر سراسر آلمان و تغییر مرزها و یا دریافت سلاح هستهای دست بردارد. حتی متحدین جمهوری فدرال آلمان غربی نمیتوانند ادعا کنند که واگذاری حق مستقیم یا غیر مستقیم تملک سلاح هسته ای بمؤثرال های هیلتلری و به سیاستمداران تلافی جوی میتواند عاملی بران حفظ امنیت اروپا باشد. برای آنکه راهالی آلمان غربی این تصور بوجود نیاید که دولت آنها واقعا از سیاستگامش و خامت پیروی میکند سازمانهای تلافی جوی، حزب نئونازی، سیاستمداران منتقد اتحاد مسیحیون دموکرات و حزب سوسیال دموکرات آلمان و نیز آقای اشتراکوس با اتحاد مسیحیون اجتماعی محدانیه تقویت روحیات تلافی جویانه میپردازند و در این فعالیت به پشتیبانی دولت متکسی هستند و این عمل را در حضور رهبران دولت انجام میدهند. در این مورد کافست سخنان دکتر به شر نمایند ه جمعیت آلمانیهای سوئد را بیاد بیاوریم که در ژوئن سال ۱۹۶۸ در گرماگرم دعای تلافی جویانه رشته سخن را با آنجا کشاند که پیشنهاد کرد جمهوری سوسیالیستی چکوسلواکی موسسات صنعتی آلمانیهای سوئد را به صاحبان پیشین آنها بازگرداند.

در همان حال که براندت وزیر امور خارجه عضو حزب سوسیال دموکرات آلمان اطمینان میدهد که جمهوری فدرال آلمان غربی نسبت به چکوسلواکی هیچگونه ادعای ارضی ندارد سایر اعضای دولت بن مدتها پیش موافقت خود را با انتشار سند حقوقدانان آلمان غربی اعلام داشته اند. عمده دلائل این سند آنستکه گناه تقسیم چکوسلواکی در سال ۱۹۳۸ بگردن خود آنکشور بوده است. بموجب این سند هنگام واگذاری اراضی چکوسلواکی بر اساس قرارداد مونیخ صحبت الحاق در میان نبوده بلکه مطالب برسر "بکارستن اصل ملی پس از وقوع واقعه" بوده است و حق حاکمیت آلمانها بر سوئد بر اقدامات چند جانبه استوار بوده و حالا نمیتوان آنها را با حکم قضائی یکجانبه ملغی ساخت.

وزیر امور خارجه جمهوری فدرال آلمان میرنجد از اینکه جمهوری دموکراتیک آلمان، اتحاد شوروی لهستان و سایر کشورهای سوسیالیستی "سیاست شرقی جدید" را پرده دودی مینامند که مشی سابق آلمان غربی را میپوشاند. بنا بگفته براندت این دعوی با خصلت واقعی سیاست بن مطابقت ندارد. ولی اشتراکوس همکار او در دولت در کتاب "طرحی برای اروپا" که در بالا بان اشاره شد بدون ابهام تاکید کرده است که باید "ملن اروپای شرقی و جنوب شرقی را با استفاده از روابط فرهنگی و اقتصادی توریسم، مبادله هیئتهای ورزشی و وسائل مناسب دیگر" به غرب سرمایه داری نزدیک کرد.

براندت وزیر امور خارجه خطاب به کشورهای سوسیالیستی از کمک اقتصادی سخن میگوید ولی اشتراکوس همکار او در دولت هدفهای این کمک را توضیح میدهد و میگوید: "همکاری اقتصادی نباید به رژیم های کمونیستی کمک کند که قدرت خود را تحکیم بخشند. کمک اقتصادی باید با طرحهای معینسی همراه باشد که این کشورها را محکمتر از شرق با غرب پیوند دهد. رژیم های کمونیستی را باید آهسته... منحل ساخت. ما باید به این پروسه کمک کنیم و از آن پشتیبانی نمائیم."

اشتراکوس در مقاله ای که در مجله رسمی "آگوسن پولیتیک" منتشر ساخت نیز به همین اندازه رک است. در مقاله گفته میشود که: "باید اندیشه های ما را در زندگی اجتماعی کشورهای کمونیستی رسوخ داد و برای اینکار از تمام وسائل تبلیغاتی معاصر استفاده کرد و آنها را با کاردانی و مهارت

پسیکولوژیک انجام داد . . . بدینسان افراد در کشورهای کمونیستی حامل آگاه یا غیرآگاه اندیشه های غرب خواهند شد و در میان آنان احساس ناراضی عمومی پدید خواهد آمد و چنین احساسی مقدمه ایست برای تغییرات داخلی و درگونی درونی در این کشورها بدون بکار بردن نیرو در اروپا عوامل قاطعی وجود دارد که جنگ پسیکولوژیک موفقیت آمیزتر میسر میسازد .

توضیح دیگر را درباره اظهار اطمینان های براندت راجع به تمایل به کاهش و خاتم کیزینگر رئیس دولت درکنگره باصطلاح " اتحاد مسیحیون در موکرات آواره " در سال ۱۹۶۸ داده است . کیزینگر گفت نمیتواند پیشگویی کند که برای تحقق هدف کنسپسیون بن درباره آلمان (یعنی احیای امپراتوری آلمان نخست درحد و در مرزهای سال ۱۹۳۷) چه مدت خواهد گذشت . سپس با اشاره آشکار به تهاجم اسرائیل به کشورهای عربی افزود که : " ولی پندارتاریخ از پندار فرد فرد ما و مجموع ما بمراتب غنی تر است و ما باید روحیه خود را آماده کنیم که لحظه این تصمیم زودتر از آنچه که ما امید داریم فرارسد . آنگاه ما باید صاف و ساده بآن اقداماتی دستبزنیم که آن روز و آن ساعت بما اجازه میدهد و در این جهان بزرگ ما متوقع دارد " . کیزینگر در مورد جمهوری دموکراتیک آلمان از اینهمه صریحتر اظهار نظر کرد و گفت : " ما میخواهیم از طریق معالجه تدریجی کانون بیماری را محدود نگاه داریم (منظور اوسوسیالیسم در سرزمین آلمان و دولت سوسیالیستی آلمان است - گ . ک .) تا سرانجام آنرا براندازیم . چنین است از ما " .

براندت وزیر امور خارجه بین چندی پیش ضمن سخنرانی خود در انجمن اتریشی مسائل سیاست خارجی در وین مدعی شد که جمهوری فدرال آلمان غربی هیچگونه دعوی ارضی مطرح نمیسازد (رجوع شود به بولتن اداره مطبوعات و اطلاعات دولت فدرال مورخ ۱۲ ژوئن سال ۱۹۶۸) . ظاهراً آقای براندت با این سخن میخواهد بگوید - و اظهارات رسمی او این مطالب را نشان میدهد - که امپراتوری آلمان درحد و در مرزهای سال ۱۹۳۷ هرگز سقوط نکرده و به موجودیت خود ادامه میدهد . و اما در خارج از مرزهای سال ۱۹۳۷ مقامات رسمی بن عجالتاً هیچگونه ادعای ارضی مطرح نمیسازند ولی او عمدتاً مطالب را طوری بیان کرده است که زود با واران وی خبران باین نتیجه برسند که دولت بن میکوشد مرزهای موجود را در اروپا برسمیت بشناسد .

براندت درکنگره اخیر حزب سوسیال دموکرات آلمان از " شناسایی یا احترام به مرزهای او در - نایس قبیل ازحل و فصل آن بر اساس انعقاد پیمان صلح " سخن گفت . ولی چند روز پس از آن همین براندت خاطر نشان ساخت که در مورد صرف نظر کردن از هیچیک از باصطلاح جوانب حقوقی و فی المثل در مورد صرف نظر کردن از دعاوی بن نسبت به مرزهای سال ۱۹۳۷ سخنی هم نمیتواند در میان باشد .

والتر اولبریش در بیراول کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحد آلمان و رئیس شورای دولتی جمهوری دموکراتیک آلمان اخیراً ضمن سخنرانی خود در مجلس ملی تطابق عناصر عهد باصطلاح " سیاست شرقی جدید " جمهوری فدرال آلمان غربی و براندت وزیر امور خارجه آنرا با سیاست لوکارنو که اشترازمان وزیر امور خارجه مشهور جمهوری ویمار تعقیب میکرد خاطر نشان ساخت و ثابت کرد که سیاست شرقی کنونی دولت بن نسخه جدیدی از همان سیاست لوکارنو است .

امپریالیستهای آلمان پس از سال ۱۹۱۸ ضمن توجیه سیاست تلافیجویانه خود بر مبنای مطالبه احیای مرزهای سال ۱۹۱۴ تاکتیک زیرکانه ای اتخاذ کردند . در آن زمان نیز هدف قانهای این بود که با یکسلسله مانورهای تاکتیکی در زمینه حصول تفاهم و کاهش و خاتم دولت دیگر را به امنیت آنها مطمئن سازند و چنین وانمود کنند که در مقابل دولت غربی به گذشتن درمیدهند و در عین حال راه را

برای تجاوز به شرق برای خود بازنگاه دارند. یکی از مداخل مهم این سیاست که توسط اشترزمان صدراعظم و سپس وزیر امور خارجه وقت اجرا میشد قرارداد ای بود که در لوکارنو با مضاء رسید. به دول غربی اعلام شد از طرح ادعاهای مرزی خودداری خواهد شد. سیاست آشتی، همکاری، عدم تشنج و غیره و غیره طرح ریزی گردید. ولی در مورد همسایه های شرقی و شمالی آلمان از تانکینگ اظهار اطمینان هائی پیروی میشد که هیچگونه ضمانت اجرا نداشت. قرارداد هائی در باره محاکمیت منعقد گردید که در آنها مسئله مرزها کمربان تا مین صلح اهمیت قاطع داشت عمدتاً مسکوت گذارده شده بود.

بدیهیست که اشترزمان در عرصه سیاست خارجی در آنزمان با انواع وسائل خصلت صلح و ستانه نیات دولت خود را در مورد شرق و غرب تاکید میکرد. ولی در محیط همکاران خود بکلی بازبان دیگری صحبت میکرد.

اشترزمان که در آن هنگام وزیر خارجه جمهوری ویمار بود پس از امضای قرارداد لوکارنو روز ۲۲ نوامبر سال ۱۹۲۵ در برابر هیئت مرکزی " حزب خلق آلمان " نطق کاملاً محرمانه ای ایراد کرد. صورت جلسه تند نویسی شده این جلسه بایگانی شد و فقط چندی پیش انتشار یافت. اشترزمان در آن نطق در باره سیاست لوکارنو توضیحاتی داد و گفت:

" اگر ما به مسئله بازگشت اراضی آلمان در ناحیه شرق به پیردازیم صاف و ساده جامعه ملل رای نخواهد داد که لهستان باید دالان را پس بدهد یا نه. این فقط اهرمی است که از آن میتوان استفاده کرد و بقیه را اوضاع و احوال جهانی معین خواهد کرد. ولی واقعیت وجود اهرمی که کمیشن آن در لحظه مساعد میتوان بازگشت دالان را مطالبه کرد مهمترین نکته است. ولی اگر لهستان در وضع دشواری قرار گیرد چه باید کرد؟ ناحیه شرقی آلمان قبل از لوکارنو پیر از آن بچه وضعی دچار میشد؟ اگر ما میخواهستیم قبل از انعقاد قرارداد لوکارنو دست به اقدامی علیه لهستان بزنیم اتحاد فرانسه خود بخود بکار میافتاد و ارتش فرانسه از رن میگذشت و بدینسان آلمان در این مورد به عدم تحرک محکوم میشد. ولی اگر حالا (یعنی پیر از لوکارنو) وضعی پیش آید که اروپا علاقمند شود روشن کند که باید باین یا بآن وسیله به لهستان کمک کند یا نه آنوقت آنچه برای ما اهمیت قاطع کسب خواهد کرد این خواهد بود که آلمان در آن لحظه با آن دول جهانی که قادر به حل این مسئله خواهند بود بهترین و صمیمانه ترین مساعدت را خواهد داشت "

ناگفته نماند که اشترزمان بخود می بالید که بعنوان وزیر امور خارجه با تعقیب سیاستی که هدف آن احیای مرزهای سال ۱۹۱۴ است همواره تاکید میکرد باید منتظر رشدنا " جناح عصیانگر است به جو شوخ و خوش بیاید ". براندت و کیزینر غالباً باین مفرط به نمایندگان کشورهای سوسیالیستی توصیه میکنند که باید از بن و سیاست شرقی آن استقبال کنند زیرا در اغیر این صورت ممکنست جریان را دیکال راست در آلمان غربی توسعه پیدا کند. آنها این نیرنگ را هم از اشترزمان عاریت گرفته اند.

یک قسمت دیگر از همان نطق محرمانه اشترزمان: " و اما وضع مرزهای شمالی هرچه متوال است؟ دانمارک بما پیشنهاد کرده است قرارداد حکمیت منعقد گردد. در مورد انعقاد چنین قرارداد ای با دانمارک ما باید از همان اصولی پیروی کنیم که در مورد قرارداد های حکمیت در ناحیه شرق و جنوب شرقی از آن پیروی کردیم یعنی بدیهیست که ما این قرارداد حکمیت را خواهیم بست ولی بدون آنکه متضمن هیچگونه شناسائی مرزها یا حذف امکان جنگ باشد ". خویشاوندی نزدیک میان سیاست آلمان اشترزمان که براندت با آن همبستگی دارد و سیاست شرقی دولت کنونی بن اظهار من الشمس است.

براندت وزیر امور خارجه سوسیال دموکرات بن آگاهانه از تانکینگ اشترزمان پیروی میکند.

براندت ضمن نطقی که روز ۱۰ مه ۱۹۶۸ بمناسبت نودمین سال تولد اشترومان در ماینس ایراد کرد برخی از قسمتهای نطق محرمانه اشترومان را عیناً نقل کرده است. این بد انمعناست که براندت با این نطق آشنا بوده است، براندت دلبستگی کامل خود را به سیاست اشترومان اعلام داشت و مدعی شد که اشترومان در مطالبی که درباره شرق گفته است بکاربردن نیرو را برای حل مسائل در نظر نداشته است و "قراردادهای حکمیت که آلمان علاوه بر فرانسه و بلژیک با لهستان و چکوسلواکی نیز منعقد ساخته این مطلب را ثابت میکند".

این اظهار اخیر براندت بطور مفتح نشان میدهد که او کاملاً آگاهانه میخواهد افکار عمومی اروپا را درباره هدفهای سیاست دولت ائتلافی بن گمراه سازد، زیرا اشترومان در نطق محرمانه خود درست عکس این مطلب را میگوید. همانگونه که اشترومان سعی داشت در هر شرایطی حق مطالبه تجدید نظر در مرزهای کشورهای شرقی و شمالی اروپا را محفوظ نگاهدارد تا در لحظه معین از آن بعنوان اهرمی برای تجاوز امپریالیستهای آلمان استفاده کند دولت بن و براندت نیز در اظهارات خود راجع به امتناع از بکار بردن نیرو و هدفهای سیاست تلافیجویانه را سکوت میکنند تا این اهرم را همیشه در دست داشته باشند و در لحظه معین آنرا بکار اندازند.

همانطور که رفیق والتر اولبریشت خاطر نشان ساخت "اهرمهایی که اشترومان برای تجاوز به اتریش، چکوسلواکی و لهستان تهیه کرده بود به سود هیئت لرتام شد و از آن برای اقدام به جنگ جهانی استفاده کرد.

حوادث بین المللی عیب بودن سیاست شرقی آلمان غربی را نشان میدهد. ولی سیاستمداران تلافیجوی آلمان غربی و براندت وزیر خارجه سوسیال دموکرات آنان نمیخواهند از حوادث تاریخ درس بگیرند. اظهارات رسمی کیزینگر را و اخرسپتا میرسال گذشته در مجلس آلمان غربی و نیز مذاکراتی که در آنجا صورت گرفت موید این مطلب است. دولت کیزینگر از تریبون مجلس استفاده نکرد برای آنکه تاکید نماید که سیاست شرقی کنونی نه تنها ادامه خواهد یافت بلکه خصلت تجاوزکارانه آن نیز تشدید خواهد شد.

معنی این سخن آنستکه سیاست کنونی تلافیجویانه و مانورهای فریبگرانه براندت در مقیاس وسیع ترویکمک تسلیحات روزافزون ادامه خواهد یافت. از جمله ما باید به تشدید ادعای غیر قانونی و بیکی غیر واقعی دولت کنونی بن در مورد انحصار حق نمایندگی سراسر آلمان که برای صلح و امنیت اروپا بسیار خطرناک است توجه داشته باشیم.

کاملاً روشن است که هر تلاشی برای تحقق هدفهای تلافیجویانه در حکم جنگ است. وزراء سوسیال دموکرات دولت بن و کیزینگر رئیس آن اطمینان میدهند که خواستار جنگ نیستند. ولی چه مطالبه آنها درباره بسط دامنه تسلط امپریالیسم و میلیتاریسم آلمان غربی بر جمهوری دموکراتیک آلمان وجه مطالبه آنها در مورد احیای مرزهای سال ۱۹۳۷ و بطریق اولی سایر مطالبات آنها کار را به جند میشکند.

بهر تقدیر ما باید در نظر داشت که ما هم باید با اجرای "سیاست شرقی جدید" و "انعطاف پذیر" خود هم خطر جنگ و هم خود جنگ را طرحریزی کرده است. ضمناً سیاستمداران تلافیجو و میلیتاریستهای آلمان غربی ظاهراً امید دارند که این بار با پشتیبانی فعال ایالات متحده آمریکا به نتایج بهتر از جنگ اول و دوم جهانی برسند. تسلیحات اتمی و حق مستقیم یا غیر مستقیم تمسک سلاح اتمی - احتمالاً در چارچوب اتحاد نظامی کشورهای اروپای غربی - باید در صورت اقدام به تحقق سیاست تلافیجویانه به شان تا آنها نیروی خاص بدهد.

هر کس بخواهد به خصلت واقعی سیاست شرقی آلمان غربی یا هرمانوری که در چارچوب این

سیاست انجام گیرد پی ببرد باید گفتارها و اطمینان های مربوط به حصول " تفاهم " را با مطالبات اساسی سیاست تلافیجویانه بن مقایسه کند و تره های بن را در مورد مسائل زیر واری نماید :

— آیا بن حاضر است مرزاودر — ناپس و مرز میان جمهوری دموکراتیک آلمان و جمهوری فدرال آلمان غربی را برسمیت بشناسد ؟ اگر نه آنوقت در باره امتناع از سیاست تلافیجویی . جای سخنی نمیتواند در میان باشد .

— آیا بن حاضر است قرارداد مونیخ را از همان آغاز آن غیرقانونی بشناسد ؟ حاضر است یانه ؟ اگر نه بدیهیست که در باره امتناع از سیاست تلافیجویی در قبال جمهوری سوسیالیستی چکوسلواکی جای سخنی نمیتواند در میان باشد .

— آیا بن حاضر است از حق انحصار نمایندگی سراسر آلمان و اجرای " دکترین هالشتاین " دست بردارد ؟ حاضر است یانه ؟ اگر نه آنوقت بدیهیست که در باره امتناع از سیاست تلافیجویی جای سخنی نمیتواند در میان باشد .

— آیا بن حاضر است شرافتمندانه از هرگونه ادعای تسلط سلاح اتمی دست بردارد و داخل منطقه اروپائی خالی از سلاح اتمی گردد ؟ حاضر است یانه ؟ اگر نه ، آنوقت بدیهیست که در باره امتناع از سیاست تلافیجویی جای سخنی نمیتواند در میان باشد .

کشورهای سوسیالیستی و مردم آن نمیتوانند به سخنگویان سیاست شرقی آلمان غربی اجازه دهند یا مذاکراتی که هیچ تعهدی بوجود نمیآورد و با موافقت و مخالفت های سوسیال دموکراتیکی که نه موافقت است و نه مخالفت مانور کنند . آنچه را که میتوان بحساب آورد فقط موافقت غیردو پهلو در باره مسئله کاهش و خامت و برانداختن کانون های جنگ است . هرگونه عبارت پردازی سیاستمداران بن همانگونه که براند تعامل میکند ، هیچ تعهدی بدنیال ندارد — معنایش در واقعیت امر — " موافقت " پرسروصد با سیاست کهنه تلافیجویانه امپریالیستهای آلمان غربی است .

برخی از درسهای مونیخ

ازدنگ فیرلینگر

(عضو کمیته مرکزی)

(حزب کمونیست چکوسلواکی)

تسلیم در برابر هیتلر که سی سال پیش در مونیخ انجام گرفت ما را درباره مسائل عدیده ای که امروز نیز اهمیت متبرم خود را حفظ کرده است به تعمق وامیدارد. بحث درباره ریشه های تاریخی سیاست آن زمان در ول غربی که کار آنها را به سازش تدریجی با ناسیونالیسم روز بروز شدید تر آلمان گشاند در اینجا لزومی ندارد. این سیاست سازشکارانه را قرارداد لوکارنو شالوده ریخت که در سال ۱۹۲۵ توسط فرانسه، انگلستان، آلمان و ایتالیا با مضاء رسیده بود. قرارداد لوکارنو که به عنوان پیروزی صلح به محافل اجتماعی هدیه شده مناسبات فرانسه با چکوسلواکی و لهستان زبان بزرگ وارد ساخت و راه را برای نقشه های توسعه طلبانه امپراتوری آینده آلمان در شرق علیه اتحاد شوروی هموار ساخت.

بنظر من توضیح مجدد چگونگی شرایط تاریخی اروپای آن زمان که همه بحد کافی از آن آگاهید ضرورتی ندارد. توسعه طلبی کشورهای دارای نظام اجتماعی فاشیستی به شکست انجامید ولی تضاد های درونی جهان سرمایه داری که تعادل اقتصادی آن در درجه اول بکمک تولید روز افزون تسلیحات حفظ میشود و تمام و کمال تابع قدرت سرمایه انحصاری است برای صلح جهانی خطر دائم ایجاد میکند.

یکی از فاجیعترین لحظات تاریخ نوین چکوسلواکی تسلیم ننگین مونیخ است که از بی آن تصرف مناطق مرزی چکوسلواکی و سپس تجزیه کشور چکوسلواکی و سرانجام اشغال نازی فرارسید. چکوسلواکی بورژوا - دموکراتیک آن زمان که کشور دارای رشد همه جانبه محسوب میشد مجبور بود تحت فشار دول غربی به تسلیم تن در دهد. چکوسلواکی قربانی توطئه امپریالیستی شد. پس از شکست "بیلاهور" (نام یکی از مناطق کوهستانی و ماخود از نام "بیلاهور" یعنی "سفیدکوه" مترجم) که در نتیجه آن مردم چک تحت تسلط حکومت فئودالی وین قرار گرفتند، قرارداد مونیخ حادثه دیگری بود که ممکن بود به فاجعه درمان ناپذیری برای چک ها و اسلاواک ها بدل گردد. فقط تارومار ارتش فاشیسم و شکست قطعی نازیسم و پیروزی مشترک متفقین و در درجه اول پیکنار قهرمانان مردم شوروی که با قربانیهای بی شمار همراه بود آزادی و استقلال خلق های ما را تأمین کرد. کامیابیهای جنگی مردم شوروی سراسر اروپا را از بردگی نازی آزاد کرد. این کامیابیها مقدمه ای بود که چکوسلواکی با استفاده از آن توانست در نخستین سالهای پس از جنگ پایه های سیاسی و اقتصادی نظام دموکراتیک خود را با تکیه جبهه ملی وسیع تحت رهبری حزب کمونیست چکوسلواکی بوجود آورد.

نویسنده این مقاله قبل از جنگ و در دوران دومین جنگ جهانی سفیر چکوسلواکی در اتحاد شوروی و یکی از متکرین اتحاد حزب سوسیال دموکرات سابق با حزب کمونیست چکوسلواکی بود.

حزب کمونیست چکوسلواکی در همان سال ۱۹۳۸ با مبارزه قاطع علیه تسلیم ننگین مونیخ و دعوت تمام مردم به دفاع از میهن خود اعتماد زحمتکشان را بسوی خویش جلب کرده بود. حزب کمونیست چکوسلواکی یگانه حزب سیاسی بود که رهبری آن دفاع از میهن را در قبال خطر آلمان نازی و وظیفه میهن پرستانه هر فرد چکوسلواکی اعلام کرد.

سیاست رهبران سیاسی غرب یعنی دالدیه و ونه زامداران فرانسه و چمبرلین نخست وزیر انگلستان به تجاوزکاری روزافزون هیتلر کمک کرد. آنها با تمام قوا میکوشیدند تا محافل اجتماعی اروپا از نیات شرافتمندانه اتحاد شوروی و آما دگی این کشور برای کمک به چکوسلواکی در صورت تقاضای چکوسلواکی برای این کمک سبب خبر بمانند.

بطوریکه میدانیم دولت شوروی در آن روزها اعلام کرده بود که اگر فرانسه تعهدات خود را در مورد قرارداد سال ۱۹۲۴ انجام دهد و به دفاع از چکوسلواکی برخیزد اتحاد شوروی با فرانسه همکاری خواهد کرد. علاوه بر این وقتی اتحاد شوروی به خیانت محافل حاکمه آن زمان فرانسه یقین حاصل کرد اعلام داشت که آماده است بدون فرانسه نیز به چکوسلواکی کمک کند. تردیدی نیست که اتحاد شوروی راه عملی ساختن این کمک را پیدا میکرد.

محافل رسمی دیپلماتیک و نظامی غرب بوسائل گوناگون میکوشیدند حقیقت بسیج واحدهای بزرگی از نیروهای مسلح را که آن زمان در اتحاد شوروی انجام میگرفت از افکار عمومی پنهان نگاهدارند اتحاد شوروی تا روز ۲۳ سپتامبر حوزه های نظامی بلوروسی و کیف را بسیج کرده بود. سی لشکر باضافه واحدها تانک و ستور و نیروی هوایی بحال آمادگی جنگی کامل درآمده بودند. این نیروها سپهر در طول مرزهای لهستان و رومانی مستقر شدند.

در این هنگام در خود چکوسلواکی نیز قریب به ۴ لشکر آماده بود. علاوه بر آن سیستم استحکاماتی که در طول مرزهای چکوسلواکی با آلمان احداث شده بود میتوانست جلوی تهاجم نیروهای هیتلری را بگیرد. ژنرال کریچی رئیس ستاد ارتش آن زمان معتقد بود که چکوسلواکی میتوانست سه ماه تمام در مقابل تهاجم نیروهای نازی مقاومت کند. بدینسان اگر چکوسلواکی تصمیم به دفاع از خود میگرفت هیتلر نمیتوانست در ماجراجویی خود چنان موفقیت سریعی بدست آورد. فیلد مارشال گیتل یکی از رهبران آن زمان ارتش آلمان در دادگاه نورنبرگ اعتراف کرد که آلمان در چنین صورتی به هیچ وجه دست به عملیات نظامی نمیزد زیرا فاقد نیروی لازم برای درهم شکستن سیستم استحکاماتی چکوسلواکی بود و در مرزهای غربی نیز ارتشی نداشت.

نیروی دفاعی چکوسلواکی قبل از همه در آمادگی مردم بران سختترین فداکاریها در قبال دفاع از میهن خویش نهفته بود. مردم بخوبی میفهمیدند که موجودیتشان در معرض خطر نیستی قرار گرفته است. اگر دولت وقت چکوسلواکی با شجاعت و قاطعیت بمقاومت در برابر هیتلر برخاست، چکوسلواکی بکلی سرنوشت دیگری پیدا میکرد. اسناد تاریخی که در بایگانیها پیدا شده است حاکی از آنند که در چنین صورتی هیتلر حاضر نبود خود را به خطر بیاندازد زیرا خوب میدانست که آلمان شکست خواهد خورد.

اگر واقعا چکوسلواکی تصمیم به مقاومت در قبال تجاوز نازیها میگرفت با احتمال قوی از پشتیبانی مردم فرانسه نیز که از سیاست غدارانه زامداران خود سخت رنج میبردند برخوردار میشد. در لحظه ای که فرانسه تصمیم گرفت به بسیج محدود دست بزند و در لندن میان نمایندگان فرانسه و انگلستان مذاکرات صورت میگرفت خود دالدیه نخست وزیر فرانسه گفت فرانسه حتی بدون شرکت انگلستان هم امکان دفاع از چکوسلواکی را خواهد داشت. ولی روز دیگر چمبرلین نخست وزیر انگلستان تلگرافی از برانگ در جلسه قرائت کرد که در آن گفته میشد ژنرال سیرووی نخست وزیر چکوسلواکی (که

چنانکه میدانیم دست نشاندۀ ارتجاع بود (خود سلاح را زمین میگدازد .
 من نمیخواهم در اینجا بار دیگر به تحلیل مفصل این مطلب پردازم که در لحظه حساس قبل
 از مونیخ در مقر ریاست جمهوری یا در کابینه گودچی نخستوزیر وقت چکوسلواکی چه گذشت و یا
 نمایندگان انگلستان و فرانسه که خواستار تسلیم بلا قید و شرط بودند چه مذاکرات ضد و نقیضی
 صورت گرفت . یک نکته روشن است و آن اینکه نقش قاطع را در آخرین تحلیل منافع الیگارشی نیرومند
 مالی و صنعتی و ملاکان که از همان نخستین سالهای استقلال چکوسلواکی موسسات دموکراتیک کشور
 را علیه مردم ارادۀ مردم به تصرف خود در آورده بودند - بازی کرد .

پس در پاسخ این سؤال که چرا مردم چکوسلواکی در برابر خطر عاجل بدفاع قاطع از میهن
 خود برخاستند میتوان گفت که : نخست بآن جهت که در آن زمان منافع طبقاتی بورژوازی در رهبری
 کشور نفوذ داشت و طبقه حاکمه تحت تاثیر این منافع بکلی غیر فعال بود و تحت فشار دول غربی
 برای گذشت های پی در پی آمادگی از خود نشان میداد .

دوم بآن جهت که سیاست سرمایه مالی به پیدایش یک بحران اقتصادی عمیق کمک کرد و موجب
 اضطکاک های ملی دارای عواقب شوم گردید . سوم بعلت اختلافات طولانی شوم در حزب کارگری
 یعنی حزب سوسیال دموکرات و حزب کمونیست که حتی در قبال تجاوز آلمان نازی نیز حاضر نشدند
 بر پایه پلاتفرم مشترک متحد شوند .

نخستین وظیفه ما نمایندگان جناح چپ سوسیال دموکراسی آن بود که پس از آزادی چکوسلواکی
 همکاری نزدیک و حزب را برای اتحاد بعدی آنها تامین کنیم . این امر نقش قاطع و رهبری کننده
 کارگران را در چارچوب جنبه ملی وسیع تامین کرد و این جنبه را مطابق سنت های دیرین توده های
 و دموکراتیک چکوسلواکی به جنبه واقعا سوسیالیستی و دموکراتیک بدل ساخت .

در حال حاضر ما خوب میدانیم که هنوز در جهانی بسر میبریم که تضاد های اجتماعی عمیق آنرا
 تجزیه کرده و وجهان جدا از یکدیگر بوجود آورده است : یکی جهان سرمایه داری که در آن با وجود
 انواع گروهها و جریانهای مترقی سرمایه انحصاری قدر قدرت مسلط است و دیگری جهان سوسیالیستی
 ماکه از قوانینی بکلی متفاوت با قوانین جهان سرمایه داری یعنی از قوانین مترقی سوسیالیسم پیروی
 میکند و بر ماركسیسم - لنینیسم تکیه دارد .

در عین حال ما درس مهمی را هم که تاریخ ما داده است فراموش نمیکنیم بدین معنی که میدانیم
 در آلمان غربی عناصر تلافیجویه فعالیت جدی مشغولند و انواع وسائلی میکوشند نتایج دو مین جنگ
 جهانی را تغییر دهند . نمودار بارز این امر در فعالیت دولت آلمان غربی مشاهده میشود که تا
 امروز همچنان امتناع دارد از اینکه اعلام کند قرارداد مونیخ از همان آغاز بی اعتبار بوده است و
 نمیخواهد از این امر نتایج سیاسی و قضائی لازم بگیرد . دولت آلمان غربی در این زمینه عملا از
 خواستهای سازمانهای نفونازیست و تلافیجوی آلمان غربی که در اصطلاح جمعیت آلمانیهای سوئد
 متحد شده اند پشتیبانی میکند . رهبران این جمعیت در دوران مونیخ و قبل از آن نقش فعال ستون
 پنجم هیتلر را بازی میکردند . باین جهت سی امین سال قرارداد مونیخ هشدار مهمی است که بار
 دیگر ما گوشزد میکند که نیروهای مسئول مونیخ هنوز جدا به فعالیت مشغولند و ما باید آماده باشیم
 تمام گرایشها و تلاش های کسانی را که میخواهند به پیروی از نقشه های امپریالیستی در آیند نیز با روح
 مونیخ عمل کنند با قاطعیت دفع کنیم . تعلق چکوسلواکی به اردوگاه جهانی سوسیالیستی و شرکت
 فعال آن در سیاستی که این اردوگاه در زمینه صلح و امنیت اروپا تعقیب میکند و این واقعیت که
 کشور ما در چارچوب پیمان ورشو جزء لاینفک قدرت مسلحانه این اردوگاه است تضمینی است برای
 آنکه مونیخ دیگر هرگز تکرار نشود .

دردوران قبل از مونیخ بخش عمده مردم ما یعنی نهمین طبقه کارگر بلکه قشرهای وسیع طبقاً متوسط و روشنفکران مرفعی در صفوف فشرده ای متحد شدند تا بدفاع از میهن برخیزند . ولی رهبری دولت از منافع طبقاتی سرمایه‌تبعیت میکرد و به سیاست و دیپلماسی غیرفعال و در خود فرورفته ای متکی بود که نمیتوانست در میان مردم و در میان محافل اجتماعی مرفعی کشورهای غرب انعکاس مطلوب داشته باشد .

مردم ما امروز در شرایط بگلی تازه و مراتب مساعد تری به ساختمان سوسیالیسم مشغولند و از احساسات عالییه میهن پرستی و وفاداری به دوستان خود و به انترناسیونالیسم سوسیالیستی صادقانه ای که لنین وصیت کرده است سرشارند . باینجهت ما میخواهیم و آماده ایم در آینه نیز اقتصاد سوسیالیستی جدید و جامعه سوسیالیستی جدید خودمان را بر پایه همکاری نزدیک با تمام کشورهای ارد و گاه سوسیالیستی پیشرفت دهیم .

در شرایط کنونی درک صحیح نقش رهبری حزب کمونیست در جامعه سوسیالیستی و بکار بستن اصول دموکراسی درون حزبی در مقیاس وسیع و دفاع از ازا و توریته حزب و حفظ آن اهمیت فراوان دارد . حزب باید نیروی رهبری کنند ه اتحاد وسیع تری از سایر احزاب سیاسی و سازمانهای اجتماعی باشد که مثل ما کمونیست ها اصول دموکراسی سوسیالیستی را در چارچوب جنبه ملی خلل ناپذیر میدانند .

تمام سیاست اقتصادی و رفهم اقتصادی ما که خطوط اساسی آن بار فرم های سایر کشورهای سوسیالیستی شباهت دارد بععلل کاملاً طبیعی توسعه روابط اقتصادی متقابل با اتحاد شوروی و سایر کشورهای ارد و گاه سوسیالیستی را در نظر دارد .

تمام سیر تکامل تاریخی پیشین جمهوری سوسیالیستی چکوسلواکی و موقعیت جغرافیائی آن در مرکز اروپا بما جدا هشدار میدهد و موکداً طلب میکند که از هراقدامی که در دوستی و اتحاد ما با سایر کشورهای ارد و گاه سوسیالیستی تیرگی ایجاد کند و مبانی آنرا متزلزل سازد بپرهیزیم .



تشدید ناموزونی

رشد اقتصادی سرمایه داری

یودگن کوچینسکی

(عضو آکادمی علوم)
(جمهوری دموکراتیک آلمان)

۱ - آموزش لنین

لنین در سال ۱۹۱۵ ضمن مباحثه با کسانی که شعار "ایالات متحده اروپا" را مطرح کرده بودند، تغییر تناسب نیروها را در اروپای قرن گذشته چنین توصیف نمود:

"نیروها در جریان رشد اقتصادی تغییر میابند. پس از سال ۱۸۷۱ آلمان ۴ - ۳ بار سریعتر از انگلستان و فرانسه رشد میافت و ژاپن ۱۰ بار سریعتر از روسیه" (کلیات آثار لنین، جلد ۲۱، صفحه ۳۱۰).

لنین سپس مندرک میشود که:

"ناموزونی رشد اقتصاد و سیاسی قانون مسلم سرمایه داریست" (همانجا، ص ۳۱)

مقاله حاضر مدعی تحلیل همه جانبه تاثیر قانون رشد ناموزون اقتصادی و سیاسی سرمایه داری در شرایط امپریالیسم نیست. ما توجه خود را بدو رعمده بمرخی نکات تازه در رشد ناموزون اقتصادی سرمایه داری معاصر معطوف خواهیم داشت. ما تشریح تاثیر رشد جهشی کشورهای امپریالیستی را بر سر نوشت "جهان سوم"، تاثیر سیستم جهانی سوسیالیسم را بر شرایط و اشکال بروز قانون رشد ناموزون، تاثیر رشد ناموزون سرمایه داری معاصر را بر استراتژی و تاکتیک جنبش جهانی کمونیستی و ذی فیه خود قرار نمیدسیم. درباره این مسائل بفرنج فقط بید اشاره نمیتوان اکتفا کرد. این مسائل محتاج بررسی خاص هستند.

اگر فقط جنبه اقتصاد مسئله را در نظر بگیریم، شاخصهای نسبی تولید صنعتی ملانارزیایی رشد ناموزون اقتصادی خواهد بود.

سهم برخی کشورها در تولید صنعتی جهان در سالهای ۱۹۱۳ - ۱۸۷۰

(به درصد)

سال	آلمان	انگلستان	فرانسه	ایالات متحده امریکا	روسیه
۱۸۷۰	۱۳	۳۲	۱۰	۲۳	۴
۱۸۸۰	۱۳	۲۸	۹	۲۸	۳
۱۸۹۰	۱۴	۲۲	۸	۳۱	۳
۱۹۰۰	۱۶	۱۸	۷	۳۱	۶
۱۹۱۰	۱۶	۱۴	۷	۳۵	۵
۱۹۱۳	۱۶	۱۴	۶	۳۶	۶

طی سالهای ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۳ سهم انگلستان در تولید صنعتی جهان بیش از ۲ برابر سهم فرانسه تقریباً ۲ برابر کاهش یافت . سهم امریکا و روسیه تقریباً ۱٫۵ برابر افزوده شد . سهم آلمان نیز در این مدت بالا رفت . تولید صنعتی آلمان در سال ۱۹۱۳ بمیزان زیاد بیش از انگلستان و بیش از ۲٫۵ برابر تولید فرانسه بود .
ناموزونی رشد سرمایه داری علل کاملاً مختلف دارد ، باشکال کاملاً مختلف انجام میگیرد و بنا پدیده های کاملاً مختلف همراه است .

بنا بعقیده کلاسیک های مارکسیسم - لنینیسم پایه های رشد ناموزون سرمایه داری بر تولید کالائی ساده نهاده شده است . تولید کالائی سرمایه داری به رشد ناموزون وجهی موسسات مختلف ، رشته های صنعتی مختلف و کشورهای مختلف منجر میشود . لنین این پدیده ها را ناگزیر میدانند .

لنین توسعه مستعمرات را که ناموزونی آن " بسیار شدید " است ، عامل بسیار موثر و تا درجه معینی عامل تسریع کننده پروسه رشد ناموزون توصیف میکند (جلد ۲۲ ، ص ۲۴۶) .
این تذکر لنین نیز حائز اهمیت فراوان است :

" سرمایه داری در مستعمرات و کشورهای ماورا بحار سریعتر رشد مییابد و در میان آنها کشورهای امپریالیستی جدید (مانند ژاپن) پدید میآید " (همانجا صفحه ۲۶۱) .

کشورهای صنعتی نوحاصله یا حتی آن کشورهای کشاورزی که تازه صنعتی میشوند در نتیجه امکان بکار بستن تجربه فنی و پروسه های تکنولوژیک کشورهای رشد یافته در شرایط مساعد معین میتوانند سریعتر از کشورهای صنعتی قدیمی رشد یابند .

بطوریکه مشاهده میشود لنین قانون رشد ناموزون اقتصادی و سیاسی را معلول مناسبات تولید سرمایه داری میدانند . لنین برای نشان دادن رشد ناموزون سرمایه داری گاه به رشد سالهای ۱۸۷۱ - ۱۸۷۰ اشاره میکند ، گاه به اواسط قرن ۱۹ و گاه حتی به زمان پیدایش نطفه های سرمایه داری انگلستان در قرن ۱۷ باز میگردد .

بخصوص با در نظر گرفتن این مطلب باید این سؤال را مطرح کرد که چرا زمانیکه لنین به بررسی جدی امپریالیسم پرداخته بود ، برای رشد ناموزون سرمایه داری پس از آغاز جنگ جهانی چنین اهمیت خاصی قائل میشد ؟ بعقیده ما این امر سه علت داشت :

۱ - بطوریکه لنین متذکر شده است ، جنگ از یکسوتتها وسیله سنجش نیروی نسبی عمده ترین کشورهای سرمایه داریست . در عین حال جنگ وسیله ایست که بکمک آن نحوی فوق العاده و سریعتر میتوان این نیروی نسبی را تغییر داد . تغییرات حاصله در عرصه اقتصاد را میتوان ادامه ارقامی که در جدول پیش ذکر شده است ، نشان داد .

سهم برخی کشورها در تولید صنعتی جهان در سالهای ۱۹۱۳ و ۱۹۲۰

(به درصد)

سال	آلمان	انگلستان	فرانسه	ایالات متحده امریکا
۱۹۱۳	۱۶	۱۴	۶	۲۶
۱۹۲۰	۹	۱۴	۵	۴۷

۲ - لنین بر اساس تعمق خود درباره آموزش رشد سرمایه داری ، در سپتامبر سال ۱۹۱۶ باین " نتیجه مسلم " رسید که :

" سوسیالیسم نمیتواند در آن واحد در تمام کشورهای پیروز گردد . سوسیالیسم ابتدا در یک و یا چند کشور پیروز خواهد شد و بقیه کشورها تا مدت زمانی در دوران بورژوازی و یا ماقبل بورژوازی باقی خواهند ماند " (کلیات آثار لنین ، جلد ۲۳ ص ۶۲) .

بدینسان قانون رشد ناموزن سرمایه داری برای جنبش انقلابی کارگری دارای اهمیت عظیم استراتژیک است . انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر و جریان بعدی تاریخ موید صحت استنتاجات علمی لنین بود .

۳ - امپریالیسم رشد ناموزن اقتصادی و سیاسی سرمایه داری را تشدید میکند . پیدایش انحصارات و جنگهای جهانی رشد ناموزن سرمایه داری را تسریع مینماید و این امر منبوه خود سرعت پیدایش انحصارات و حدت فوق العاده تشنجات جهان سرمایه داری میافزاید . اینهاست بعقیده ما دلائل عمده این امر که چرالنین با کشف خصوصیات جدید رشد ناموزن سرمایه داری در دوران امپریالیسم ، برای این قانون اهمیت کاملاً خاصی قائل میشد .

۲ - تجربه نوین

صحت قانون رشد ناموزن اقتصادی و سیاسی طی نیمقرنی که از زمان کشف آن میگردد ، کاملاً تایید شده است . در عین حال عوامل جدیدی که در زمان حیات لنین وجود نداشتند ، پدید آمده است . این عوامل موجبات تشدید رشد ناموزن اقتصادی و سیاسی را فراهم میآورند و باید دقیقاً مورد بررسی قرار گیرند . همچنین گرایش‌هایی متضاد با قانون رشد ناموزن پدید آمده است که موجب تشدید بیشتر تضادهای جهان سرمایه داری میگردد . هنگام تحلیل علل تشدید بحران عموم سرمایه داری درباره این گرایشها به تفصیل صحبت خواهیم کرد .

گرایش در جهت برطرف شدن نابرابری رشد اقتصاد

همزمان با تشدید تضادهای سیاسی

اینک قدرت صنعتی نسبی بعضی کشورهای عمده سرمایه داری را در چارچوب تولید سرمایه داری مورد بررسی قرار میدهم :

سهم کشورهای در تولید صنعتی سرمایه داری در سالهای ۱۹۶۵ - ۱۹۱۳

(به درصد)

سال	آلمان	انگلستان	فرانسه	ایالات متحده آمریکا	ژاپن	سایر کشورها
۱۹۱۳	۱۶	۱۴	۶	۳۶	۱	۲۷
۱۹۲۰	۹	۱۴	۵	۴۷	۲	۲۳
۱۹۲۹	۱۲	۱۲	۶	۴۴	۳	۲۳
۱۹۳۷	(۱) ۱۲	۱۱	۵	۴۲	۳	۲۷
۱۹۴۸	(۲) ۴	۱۱	۴	۵۴	۱	۲۶
۱۹۶۵	(۲) ۹	۸	۵	۴۵	۶	۲۷

(۱) - در منطقه کنونی جمهوری فدراتیو آلمان .

(۲) - جمهوری فدراتیو آلمان .

جنگهای جهانی اختلاف شدید در سطح اقتصادی کشورها بوجود میآورد ، ولی در سالهای بعد گرایش آشکار در برطرف شدن این اختلاف پدید میآید . پس از جنگ جهانی اول اقتصاد آلمان در سطح بسیار نازل قرار داشت ، زیرا در سال ۱۹۱۹ در حدود ۶٪ تولید صنعتی جهان را تامین مینمود . سهم امریکا نسبت به پیش از جنگ بمیزان زیادی بالا رفت . در سال ۱۹۱۹ در امریکا تقریباً ۵۰٪ تمام محصولات صنعتی جهان تولید میشد . در سال ۱۹۳۷ سهم آلمان نسبت به سال ۱۹۱۹ دو برابر افزایش یافت ، و مانند سالهای پیش از جنگ جهانی اول از سهم انگلستان بیشتر شد و بیش از دو برابر سهم فرانسه گردید . سهم امریکا دوباره پائین آمد .

در طول دومین جنگ جهانی مواضع امپریالیستهای آلمان و ژاپن در جهان متزلزل شد و سپس در چار شکست کامل گردید . ولی بلافاصله پس از جنگ یکم امپریالیسم امریکا در این کشورها رونق جدی آغاز شد . موقعیت اقتصادی ژاپن امروز بمیزان قابل ملاحظه ای مستحکم تر از سالهای پیش از جنگ دوم جهانی است . سطح رشد اقتصادی امریکا پس از رونق شدید دوران جنگ جهانی دوم ، دوباره بوضع سالهای ۱۹۳۷ و ۱۹۲۹ بازگشته است .

تمام اینها حاکی از آنست که در جهان سرمایه داری در دوران امپریالیسم و جنگهای جهانی گرایشی در جهت برطرف شدن اختلاف شدید در سطح رشد اقتصادی بوجود میآید . ولی در نتیجه برطرف شدن این اختلاف ، ناموزونی گذشته که بانفجار تضادها و جنگ جهانی منجر شده بود ، از نو برقرار میشود .

" ناموزونی های خاص رشد اقتصادی " که در زمان جنگهای جهانی پدید میآید ، در سالهای پس از جنگ برطرف میشود و این امر بمعنای تشدید تضادهای سیاسی و آماده شدن شرایط برای انفجار تازه این تضادها یعنی بروز جنگهای جهانی است . ولی در ۲۵ سال اخیر عامل جدیدی نیز پدید آمده است که تحلیل ما را بمراتب بفرنگتر میسازد .

ناموزونی روز افزون پیشرفت تکنیک

زمانیکه لنین شرایط بین الطلیحات را تحلیل میکرد ، دهها سال بود که گرایشی در جهت هم ترازی تکنیکی یعنی یکسان شدن سطح رشد فنی کشورهای مختلف بوجود آمده بود . این گرایش مثلاً به ژاپن امکان داد تا بسرعت زیاد از یک کشور فتوالی و کشاورزی به کشوری امپریالیستی و صنعتی بدل شود . عده ای تحت تاثیر شدید گرایشی که در جهت هم ترازی تکنیکی در سالهای بیستم بوجود آمده بود ، معتقد شدند که این گرایش با قانون رشد ناموزون اقتصادی تبیین دارد . آنان درک نمیکنند که یکسان شدن سطح فنی ، بطوریکه نمونه ژاپن نشان داد ، فقط محرك و تسریع کننده تاثیر قانون رشد ناموزون اقتصادی و سیاسی میباشد .

ولی امروز ما باید از گرایش مخالف ، یعنی از ناموزونی روز افزون پیشرفت فنی صحبت کنیم . نمونه امریکا گواه بر این امر است .

برای آنکه محدودیت تحلیل صرفاً اقتصادی را نشان دهیم ، بار دیگر وضع نسبی اقتصاد امریکا را مورد بررسی قرار میدهم . ضمناً باید گفت که همین محدودیت تحلیل اقتصادی لنین را بر آن داشت تا فقط جنگ را ملاک سنجش تناسب نیروهای امپریالیستی بشمار آورد . سهم ایالات متحده امریکا در تولید صنعتی جهان سرمایه داری

سال	۱۹۱۳	۱۹۱۹	۱۹۲۹	۱۹۳۷	۱۹۴۶	۱۹۶۵
%	۳۶	تقریباً ۵۰	۴۴	۴۲	در حدود ۶۰	۴۵

بطوریکه ارقام جدول نشان میدهند ، موقعیت اقتصادی امریکا در فاصله میان دو جنگ جهانی بموقعیت این کشور در سالهای پیش از جنگ جهانی اول بسیار نزدیک بود . ولی کاملاً نادرست است که بخواهیم از این واقعیت برای تعیین موقعیت سیاسی امریکا به نتایج معین برسیم . اگر هم در سال ۱۹۱۳ از این لحاظ که از دو کشور انگلستان (با امپراتوری خود) و امریکا کد امیک از لحاظ سیاسی نیرومند ترند ، تردیدی وجود داشت ، اکنون دومین جنگ جهانی ثابت کرد که امریکا به نیروی مسلط جهان سرمایه داری بدل شده است (در آن زمان حتی سیاستمداران عاقل میتوانستند در این باره بنفع انگلستان اظهار نظر نمایند و ضمناً اثبات نظر مخالف غیر ممکن بود) .

ظاهر امر نشان میدهد که امریکا در سالهای پس از جنگ جهانی دوم (تا سال ۱۹۶۵) در وجه باره در وضعی قرار گرفته است که در سال ۱۹۳۷ یا سال ۱۹۲۹ دارا بود . ولی اگر ناموزونی پیشتر فنی را که از زمان اعتلای سریع تکنیک مدرن پدید آمده است ، بحساب آوریم ، چنین نخواهد بود . زیرا ایالات متحده امریکا در قیاس با سال ۱۹۳۷ یا سال ۱۹۲۹ از لحاظ معین در وضع به مراتب بهتری قرار دارد . پیش از همه بدو دلیل :

۱ - امروز چنان طرحهای فنی وجود دارد که اجرای آنها بعلمت سنگینی هزینه ها فقط از عهده کشور بزرگی مانند امریکا که دارای منابع عظیم اقتصادی است ، بر میآید (باستثنای اتحاد شوروی) . بعنوان مثال میتوان اجرای برنامه های فضائی ویا تولید دستگاههای الکترونیک عظیم را در امریکا ذکر نمود .

۲ - آن پیشرفتهای فنی هم که در سایر کشورها عملی است ، بعلمت قدرت منابع امریکا در این کشور سریع تر و بر پایه وسیع تر از مثلاً کشورهای اروپای غربی تحقق پذیر است . واقعتهایی که در شماره ۱۳ ژوئیه سال ۱۹۶۸ مجله انگلیسی " اکونومیست " ذکر شد تا است از این لحاظ شایان توجه است : " در صنایع ماشین سازی کشورهای اروپائی تقریباً دو برابر صنایع ماشین سازی امریکا کارگر مشغول کار است (در امریکا تعداد موسسات ماشین سازی دو بار کمتر از اروپاست) . . . ولی میزان محصولات ماشین سازی اروپا نصف امریکا است . میزان تولید سرانه کارگران اروپا ثلث تولید سرانه کارگران امریکای شمالی است . بازه کار در کشورهای اروپائی در زمان حاضر میزان زیاد کمتر از بازه کار در ژاپن میباشد ، در حالیکه در سالهای ۵۰ بازه کار آنها دو برابر ژاپن بود " .

ناموزونی رشد تکنیک مسئله تناسب نیروهای کشورهای سرمایه داری را بغرنج ترمیسازد . در عین حال این ناموزونی گرایش تازه ای در ایجاد تناسب جدید نیروها از طریق اتحاد اقتصادی (Intégration) بوجود میآورد .

دوگرایش متضاد در جهت اتحاد و تفرقه گروههای سرمایه داری

دو جنگ جهانی به تشکیک پیمانهای نظامی و سیاسی کشورهای سرمایه داری منجر شد . این پیمان حامدتی پس از پایان جنگ عملاً متلاشی شدند .

پس از جنگ دوم جهانی برای ایجاد اتحادیههای محلی نیرومندتر ، پیش از همه برای تقویت اقتصادی پیمانهای جدیدی که در چارچوب استراتژی جهانی انحصارات تحت رهبری امریکا علیه اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی ایجاد شده بود ، کوشش بعمل میآمد . ایجاد جامعه اقتصادی اروپا که از اول ژانویه سال ۱۹۵۸ کار خود را آغاز نمود ، انعکاس بارز کوششی بود که در این جهت در اروپا بعمل میآمد . فرانسه ، جمهوری فدراتیو آلمان ، ایتالیا و نیز هلند و بلژیک و لوکزامبورگ باین اتحادیه پیوستند . جامعه اقتصادی اروپا بنا بر نقشه مبتکرین آن میبایست ضمن تأمین

وحدت سیاسی در اروپا پایتاه اقتصاد برای ناتو بوجود آورد .

بد و تغییرات قدرت اقتصاد کشورهای عضو جامعه اقتصادی اروپا را مورد بررسی قرار می دهیم : سهم کشورهای عضو جامعه اقتصادی اروپا در تولید صنعتی جهان سرمایه داری در سالهای مختلف از این قرار بود : در سال ۱۹۳۷ - (۲۱٪) ، سال ۱۹۴۸ - (۱۳٪) ، سال ۱۹۵۸ - (۲۰٪) و سال ۱۹۶۵ - (۲۰٪) .

بنابراین سهم کشورهای عضو جامعه اقتصادی اروپا در سال ۱۹۵۸ کمتر از دوران پیش از جنگ بود . ایجاد جامعه اقتصادی اروپا و فعالیت آن ، با وجود کوششهای فراوان ، نتوانست سهم این کشورها را در تولید صنعتی جهان سرمایه داری تا سال ۱۹۶۵ بالا ببرد . ضمناً باید این مسئله را در نظر گرفت که توصیف جامعه اقتصادی اروپا بمثابه یک جامعه اقتصادی صرفاً اروپائی کاملاً نادرست است ، زیرا سرمایه انحصاری امریکا در این کشورها مواضع عمده کلیدی را اشغال کرده است . بسیاری از مجهزترین موسسات اروپا مخصوصاً در رشته های جدید صنعتی کلاً و یا جزئاً در تملک سرمایه انحصاری امریکا است .

در مورد کوششهایی که جامعه اقتصادی اروپا برای ارشاد و تنظیم اقتصاد بعمل می آورد ، کافی است به ارتقا مربوط به پیش بینی و وضع واقعی تولید در اتحادیه اروپائی زغال و فولاد که در آن شیوه های تنظیم اقتصادی پیشرفت بیشتر داشته است ، مورد توجه قرار گیرد .

پیش بینی سال ۱۹۵۷ درباره استخراج زغال در سال ۱۹۶۵	۳۲۵ میلیون تن
استخراج واقعی در سال ۱۹۶۵	۲۱۳ "
پیش بینی سال ۱۹۵۷ درباره مصرف نیرو در سال ۱۹۶۵	۵۷۰ (شرطی)
مصرف واقعی	۶۲۶ (شرطی)

پیش بینی سال ۱۹۶۲ درباره تولید فولاد در سال ۱۹۶۶	۱۰۰ - ۹۳ میلیون تن
تولید واقعی در سال ۱۹۶۶	۸۵ "

اگرچه استروئکتور تولید از نظر اقتصادی و فنی جنبه مترقی تری یافت ، ولی پیش بینی ورهبری و تنظیم آن عملاً بی نتیجه بود .

وسرانجام نباید فراموش کرد که عامل زیرین در جامعه اقتصادی اروپا نقش بزرگی داشت : فرانسه و جمهوری فدراتیو آلمان پیش از پیش میکوشیدند از قدرت انحصارات اروپا که در جامعه اقتصادی متمرکز شده بود ، " شکاف فنی " موجود میان کشورهای اروپائی غربی و امریکارا یکمک طرحهای مشترک بر طرف سازند . اگرچه اقداماتی که در این قسمت بعمل آمد ، بطوریکه در مورد صنایع ماشین سازی دیدیم ، ب موفقیت نیانجامید ، ولی این عامل خصلت جامعه اقتصادی اروپا را دستخوش تغییر جدی ساخت . بدین معنا که جامعه اقتصادی اروپا وظایف زیرین خود را نتوانست انجام دهد :

۱ - کشورهای عضو جامعه اقتصادی اروپا بجای آنکه موقعیت خود را در تولید صنعتی جهان سرمایه داری تقویت نمایند ، نسبت به سالهای پیش از جنگ وضع ضعیفتری دارند ؛

۲ - با وجود کوششهایی که در جهت ارشاد و تنظیم تولید در مقیاس بین المللی بعمل می آید ، آ نارشئی تولید (بخصوص در سالهای اخیر) شدت می یابد ،

۳ - با وجود کوششهایی که برای بر طرف ساختن " شکاف فنی " میان اروپای غربی و امریکا بعمل می آید ، این شکاف در حال افزایش است .

تشدید روز افزون رشد ناموزون اقتصادی و فنی جامعه اقتصادی اروپا و ایالات متحده امریکا

در پیشرفت سیاسی امریکا و کشورهای عضو جامعه اقتصاد اروپا تاثیر بسیار جدی باقی میگذارد .
مثلا تضاد میان فرانسه و امریکا بحدی شدت یافته است که وحدت نظامی فرانسه در چارچوب نساتو
بطور جدی تضعیف شده است و اقتصاد فرانسه را اکنون نمیتوان بدون قید و شرط بخشی از پایگاه
اقتصادی ناتو شمار آورد .

آلمان غربی در شرایط فقدان کامل يك سیاست صریح میان امریکا و فرانسه نوسان میکند و
بدینجهت نا هماهنگی میان مواضع اقتصادی و سیاسی آن روز بروز افزایش مییابد . بعلاوه خود
سرمایه داری انحصاری آلمان غربی به گروههای عدیده تجزیه شده است . برخی از آنها بیشتر
بسوی امریکا گرایش دارند و بعضی بسرمایه انحصاری فرانسه وعده ای دیگر (که نئونازیست ها
بلندگوی آنها هستند) بیش از پیش ضرورت " سیاست صرفا آلمانی " را یاد آور میشوند .

این بدان معناست که اگر ما جامعه اقتصاد اروپا را بمثابة پدیده متحد کننده ای که هدفش
کاستن از ناموزونی رشد میباشد ، همه جانبه مورد بررسی قرار دهیم ، باین نتیجه خواهیم رسید
که این جامعه در واقع يك پدیده مبین تفرقه سیاسی " امریالیسم غرب " است که تضاد های
نوین را آشکار میسازد .

ولی هرگز نباید فراموش کرد که این رشد ناموزون بطوریکه نمونه های امریکا و آلمان فدرال در
پنج سال اخیر نشان داد ، خصلت تجاوزکارانه سرمایه انحصاری را تشدید مینماید . باین واقعیت
نیز نباید کم بهاداد که تجمع و تمرکز بین الطلی سرمایه در چارچوب جامعه اقتصاد اروپا پیوسته
گسترش مییابد و امریالیسم را بیش از پیش برای صلح و ترقی خطرناک تر میسازد .

آیا ژاپن يك مورد استثنائی است ؟

به ارقام آماری مراجعه کنیم .

سهم برخی کشورها در تولید صنعتی سرمایه داری (به درصد)

سال	ژاپن	انگلستان	فرانسه	جمهوری فدراتیو آلمان
۱۹۳۷	۳	۱۱	۵	* (۱۲) ۸
۱۹۴۸	۱	۱۱	۴	۴
۱۹۶۷	۷	۸	۵	۸

* تمام آلمان .

ژاپن در سال ۱۹۶۷ عملا بسطح انگلستان و آلمان غربی رسید . در عین حال این نکته را نیز
باید در نظر گرفت که امروز تقریبا نصف ظرفیت کشتیهای جهان سرمایه داری در ژاپن تولید میشود .
ژاپن در تولید دستگا های فیلمبرداری و عکاسی و رادیو و دستگا های نساجی نیز مقام اول را
دارد . ژاپن در تولید فولاد ، برق ، اتومبیل ، سیمان ، آلومینیوم ، مواد پلاستیک ، پارچه
های پشمی و سنتتیک ، اسید سولفوریک و بسیاری کالا های مهم صنعتی دیگر فقط از امریکا عقبتر
است . و اما جمعیت ژاپن دو بار کمتر از جمعیت امریکا و تقریبا دو برابر کشورهای نظیر انگلستان و
فرانسه و آلمان غربی است . از لحاظ فنی ژاپن در میان انگلستان و آلمان فدرال از یکسو و ایالات متحده
امریکا از سوی دیگر قرار دارد . در برخی رشته های فنی ژاپن حتی بر این کشورها برتری دارد .
این واقعیت شایان دقت است که دستمزد واقعی کارگران ژاپن کمتر از دستمزد کارگران بسیاری

از کشورهای سرمایه داری است . طبق برآورد اقتصاد دانان بورژوازی ژاپن بازده کار صنایع استخراجی این کشور بیش از بازده کار در انگلستان میباشد ، ولی دستمزد متوسط کارگران ژاپن در سالهای اخیر فقط ۸۰٪ دستمزد کارگران انگلستان را تشکیل میدهد . طبق همان برآورد بازده کار در صنایع بزرگ مدرن ژاپن بازده ۲۰٪ و دستمزد کارگران بازده ۷۳٪ کمتر از امریکاست . این ارقام نشان میدهند که انگیزه عمده رشد اقتصادی سریع ژاپن ، یعنی سود سرمایه داری از طریق استثمار شدید تر کارگران (نسبت کارگران اروپا و امریکا) تامین میشود . آری ژاپن از یک سو واقعا نیز یک مورد استثنائی است ، منتها از لحاظ استثمار بیسابقه زحمتکشان و از سوی دیگر کشوری است که تضاد های جهان سرمایه داری را تشدید کرده است .

اقتصاد و تکنیک و سیاست در سالهای ۱۹۶۸ - ۱۹۶۵

تا کنون عادت بر این بوده است که بسیاری از تضاد های میان کشورهای امپریالیستی را بطور عمده بوسیله رشد ناموزون اقتصادی و سیاسی کشورهای مختلف سرمایه داری و همچنین ناموزونی میان رشد اقتصادی و سیاسی هر یک از این کشورها توضیح دهیم . ناموزونی میان رشد اقتصادی و سیاسی بخصوص در آلمان باشد ت بیشتری نمودار بوده است . نقش سیاسی آلمان در سیستم سرمایه داری هم در سال ۱۹۱۳ و هم در سال ۱۹۳۸ کمتر از نقش اقتصادی این کشور بود . این حکم در سال ۱۹۶۸ نیز در مورد آلمان و بخصوص در مورد ژاپن بعین بیشترین صافی است . پس از جنگ جهانی دوم اختلاف در سطح پیشرفت فنی از یک سو و رشد اقتصادی و سیاسی از سوی دیگر مسئله ناموزونی افسزوده شده است .

سرانجام باید ناپایداری شدید سیستم سرمایه داری جهانی را که در سه سال اخیر در تغییرات بسیار سریع قدرت نسبی کشورها منعکس شده است ، مورد توجه قرار دهیم . کاملاً روشن است که مثلاً وضع سیاسی امریکا در جهان سرمایه داری در سه سال اخیر در نتیجه جنگ ویتنام بوخاست جدی گرایده است . این وضع با تضعیف وضع اقتصادی امریکا عمیقتر شده است . در عین حال برتری فنی امریکا افزایش یافته است .

جنگ امریکا در ویتنام نشان میدهد که تسلط سرمایه انحصاری امریکا در نتیجه بحران عمومی سرمایه داری و نیز در نتیجه وجود کشورهای سوسیالیستی و بهر حال از همه در نتیجه وجود اتحاد شوروی ، تاجه حد تضعیف شده است . جنگ امریکا علیه خلق ویتنام در شرایط تشدید بحران عمومی سرمایه داری و وجود اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی ناتوانی نسبی ایالات متحده امریکا را نشان میدهد . سرمایه انحصاری امریکا با وجود قدرت اقتصادی ، فنی ، سیاسی و نظامی خود با اجرای هدفهای تجاوزکارانه خود قادر نیست . بدیهی است ناتوانی نسبی سرمایه انحصاری امریکا ، در عین حال ناتوانی نسبی مجموعه سرمایه انحصاری و تمام جهان سرمایه داری را نیز در مقابل سوسیالیسم جهانی و نیروهای ترقیخواه سراسر جهان نشان میدهد . نمیتوان تردید داشت که وضع اقتصاد انگلستان در سه سال اخیر وخیمتر شده است ، وضع سیاسی آن نیز تضعیف شده است و حال آنکه وضع تکنیکی این کشور اکنون بدتر از ده سال پیش نیست .

همچنین نمیتوان تردید داشت که وضع اقتصادی سرمایه انحصاری فرانسه اکنون در نتیجه اعتصاب عمومی زحمتکشان در ماه مه سال ۱۹۶۸ وخیمتر از ده ساله اخیر است و وضع سیاسی آن نیز در سیستم انحصاری جهانی بدتر شده است و حال آنکه وضع تکنیکی آن تا کنون بلا تغییر مانده است . ضمناً باید متذکر شد که در سرعت تغییر وضع سیاسی و اقتصادی کشورهای هیچگونه قانونمندی

ملاحظه نمیشود . مثلا پیش از جنگ جهانی اول وضع اقتصادی انگلستان سریعتر از وضع سیاسی آن تضعیف میشد . از سال ۱۹۶۵ تضعیف وضع سیاسی امریکا سریعتر از تضعیف وضع اقتصادی آن انجام میگردد و یا لا اقل کندتر انجام نمیگیرد .

بعقیده ما زمانیکه وضع سیاسی و اقتصادی با سرعت در جهت منفی تغییر مییابد ، تضعیف وضع تکنیکی کندتر انجام میگردد . ولی در قرن نوزدهم تضعیف وضع سیاسی انگلستان پیش از تضعیف وضع تکنیکی آن انجام گرفت . بدینسان در نتیجه تغییر نقتز عامل تکنیک نیز تغییرات معینی در تناسب نیروهای کشورهای سرمایه داری حاصل شده است .

بنابراین بجای گرایش در جهت هم ترازى ، گرایش در جهت پیشرفت ناموزون فنی جنبه مسلط پیدا کرده است و در نتیجه این امر به تضاد هاى موجود میان کشورهای مختلف ، بخصوص میان کشورهای امپریالیستی و در داخل هر یک از کشورها تضاد هاى نویی در زمینه هاى اقتصادى و سیاسى اضافه شده است .

تاریخ سرمایه داری چنین شرایط ناپایداری و چنین تبدلات و تحولات سریعی را که در چند سال اخیر در تناسب نیروها بوجود آمده است ، جز در مواردی که بجنگ منجر شده است ، تاکنون بیاد نداشته است .

۳ - جهان سوسیالیسم و جهان سرمایه داری

بطوریکه میدانیم شکافتن جنبه امپریالیسم و تشکیل سیستم جهانی سوسیالیسم مهمترین نتیجه قانون رشد ناموزون اقتصادى و سیاسى سرمایه داری در شرایط امپریالیسم میباشد . در این شرایط عرصه نویی برای مبارزه طبقاتی جهانی پدید آمده است : عرصه سابقه اقتصادى مسالمت آمیز میان دو سیستم . برخی نتایج این مسابقه را باجمالی مورد بررسی قرار میدهیم . هر قدر هم شرایط سیاسى و اقتصادى جهان سرمایه داری و کشورهای سوسیالیستی متفاوت باشد باز هم برای مقایسه وضع آنها ملاک هاى معینى وجود دارد .

مهمترین این ملاک ها آن چیز است که ما انسان ساده اش مینامیم . انسانهاى جهان سرمایه داری و جهان سوسیالیستی با وجود همه اختلافاتى که در طرز پرورش و جگونگی تربیتاید ثلوثیك آنها وجود دارد ، در برخی جهات با هم شباهت فراوان دارند . مثلا چنانکه از یک فرد ، در هر کجا که باشد ، سؤال کنیم که خواستار صلح و خلع سلاح است و یا طرفدار تسلیحات و جنگ ، پاسخ وی همه جا یکسان خواهد بود : خواستار صلح و خلع سلاح است . کشورهای سوسیالیستی بخاطر صلح و خلع سلاح مبارزه میکنند و کشورهای سرمایه داری تحت تسلط انحصارات به کار تسلیحات و جنگ میپردازند . همین واقعیت دال بر برتری عظیم سیاسى ارد و نگاه سوسیالیسم است . و اما در مورد اقتصاد به ارقام مراجعه میکنیم .

سهم کشورهای سوسیالیستی (به درصد)

سال	مساحت	تعداد جمعیت	در تولید صنعتی جهان
۱۹۱۷	۱۶	۸	۳
۱۹۳۷	۱۷	۸	۱۰
۱۹۵۰	۲۶	۳۵	تقریباً ۲۰
۱۹۶۵	۲۶	۳۶	تقریباً ۳۸

این جدول نشان می‌دهد که سهم کشورهای سوسیالیستی در تولید صنعتی جهان صرفنظر از اینکه مساحتیو جمعیت آنها افزایش یافته باشد یا نه ، بطور مداوم بالا رفته است .
اینک تاثیر این افزایش را بروضع اقتصاد جهان سرمایه داری مورد بررسی قرار می‌دهیم .

سهم تولید :

سال	کشورهای سرمایه داری در تولید صنعتی جهان		ایالات متحده آمریکا	
	سرمایه داری	تولید صنعتی جهان	سرمایه داری	تولید صنعتی جهان
۱۸۸۰	۱۰۰	۲۸	۲۸	۲۸
۱۹۱۳	۱۰۰	۳۶	۳۶	۳۶
۱۹۳۷	۹۰	۴۲	۴۲	۳۸
۱۹۵۰	تقریباً ۸۰	۵۳	۵۳	۴۲
۱۹۶۵	تقریباً ۳۸	۴۵	۴۵	۲۸

سهم آمریکا در تولید صنعتی جهان سرمایه داری در سال ۱۹۶۵ بیش از ۱۵ برابر سال ۱۸۸۰ بود ، ولی اگر تولید صنعتی تمام جهان را در نظر بگیریم ، سهم آمریکا از سطح ۱۸۸۰ تجاوز نکرده است .

هم سهم مجموع جهان سرمایه داری وهم سهم کشورهای جداگانه سرمایه داری در تولید صنعتی جهان روز بروز کاهش می‌یابد .

سهم برخی کشورهای تولید صنعتی جهان

(به درصد)

کشور	۱۸۸۰	۱۹۶۷
آلمان	۱۳	۵ (۱)
انگستان	۲۸	۵
فرانسه	۹	۳
آمریکا	۲۸	۲۸
شوروی و سایر کشورهای که اکنون به جهان سوسیالیسم تعلق دارند	۵	۳۸

(۱) - جمهوری فدراتیو آلمان .

بدینسان ما توانستیم گرایش عمومی رشد جهان را در دوران معاصر تعیین کنیم . تمام کشورهای امپریالیستی قدرتنسبی اقتصادی خود را بمیزان قابل ملاحظه ای از دست داده اند . فقط آمریکا وزن مخصوص خود را در تولید صنعتی جهان تقریباً در همان سطح ۱۰۰ سال پیش حفظ کرده است . ولی این یک پیروزی بزرگ برای کشور راه بر جهان سرمایه داری نیست . این بدان معناست که به ناچار باید اری جهان سرمایه داری و به تضاد های روز افزون آن در مراحل حدید تکامل اجتماعی پیروسه پائین آمدن مداوم نقش و اهمیت تمام سرمایه داری افزود ه شده است .

ریشه های بحران کنونی سیستم مالی امپریالیسم

ویکتور پرلو
(اقتصاد دان امریکایی)

کشورهای سرمایه داری میکوشند از شیوه های تنظیم اقتصادی دولت برای تسویق رشد اقتصاد و تخفیف بحران ها استفاده کنند. اگرچه از یکار بستن این شیوه ها نتایج معین بدست آمده است، ولی اینکار خود به پیدایش تضاد های گوناگونی که زمین را برای بحران های جدید فراهم می آورد، منجر میشود. این بحران ها از لحاظ شکل خود میتوانند از بحران های سنتی اضافه تولید متمایز باشند. کشورهای سرمایه داری بعلت رواج بیسابقه وام - چه در داخل و چه در مقیاس جهانی - بویژه بیشتر در معرض بحران های مالی قرار گرفته اند. این بحران ها عواقب اجتماعی و سیاسی و خیمی را در بردارند.

بحران کنونی سیستم پولی جهان سرمایه داری با بحران عمیق سیاسی و نظامی و مالی و اجتماعی امپریالیسم امریکا که خمود نتیجه مستقیم شکست تجار و سرمایه داران امریکا در رویت نام می باشد، پیوند نزدیکی دارد. ولی مسلماً شرایط این بحران از چند سال پیش در نتیجه تغییر تناسب نیروها در جهان فراهم شده بود. بحران همه جانبه سیاست امپریالیستی امریکا و بحران سیستم ارزی بین المللی جهان سرمایه داری - بارزترین مظاهر بحران عمومی سرمایه داری در مرحله کنونی است.

تصفیه حساب میان اهالی کشورهای مختلف با طلا

تضاد های سیستم ارزی سرمایه داری ویا دلا رومیزان کمتری با لیره انگلیسی انجام میگردد.

دلا رولیره را ارزهای ذخیره مینامند. این وضع در

نتیجه تسلط مالی بانان ها و کوریوراسیون های ایالات متحده امریکا و بریتانیای کبیر در فاصله میان دو جنگ جهانی و تشدید تسلط مالی امریکا در سالهای پس از دو جنگ جهانی بوجود آمد.

بانکداران و آل - استریت که پس از جنگ ۲۵٪ ذخیره طلای جهان را در دست داشتند

توانستند شیوه های خود را برای تنظیم امور مالی جهان سرمایه داری تحصیل کنند. بانکداران

و آل - استریت تصمیم گرفتند قیمت طلا را در سطح سال ۱۹۳۴ یعنی ۳۵ دلا ریابت هر اونس

طلا نگاهدارند در حالیکه قیمت کالا ها نسبت به سال ۱۹۳۴ مجموعاً به دو برابر افزایش یافته بود.

اتخاذ این تصمیم بجدت انجام گرفت. ایالات متحده هنوز از سایر کشورهای طلا دریافست

میداشت و سعی میکرد در برابر آن هر چه کمتر دلا ریپردازد. امپریالیسم امریکا از ثبات برابری دلا ر

با طلا برای تعرض مالی سایر کشورها استفاده میکرد و آنها را به کاهش ارزش پول خود ناگزیر میساخت

این امر باعث تنزل ارزش دارائی ها و نیروی کار در محاسبه با دلا ری میشد و بدینسان نرخ سود انحصار

های امریکارا که در این کشورها سرمایه گذاری میکردند، بالا میبرد. بعد ها ملاحظاتی در پراهمیت

قاطع کسب کردند: کاهش ارزش دلا ر نسبت به طلا اعتماد به دلا ر و نقش رهبری امریکارا در امور مالی

دچار تزلزل میساخت. شاید هم ایالات متحده امریکا میکوشید از حفظ مصنوعي بهای نازل طلا به مشایبه

وسيله ای برای جنگ اقتصادی با اتحاد شوروی ، د زمین کشور تولید کننده و صادر کننده طلای جهان استفاده کند .

ولی در ده سال اخیر بسیاری از عوارض ناشی از این امر که قیمت طلا کمتر از ارزش واقعی آن تعیین شده است ، نمایان گردید . امریکا برای جلوگیری از افزایش قیمت طلا ناگزیر شد میلیارد ها دلار از ذخایر عظیم طلای خود را بفروش برساند . شرکت هایی که با استخراج طلا میپرداختند ، بعلمت آنکه دریافت قیمت واقعی طلا برای آنها میسر نبود ، میزان استخراج این فلز را کاهش دادند و با اصلاح فعالیت خود را قطع کردند . افزایش استخراج طلا در معادن جدید افریقای جنوبی نامدتی این کاهش را جبران میکرد . استخراج طلا در این معادن با وجود پائین بودن قیمت طلا ، بعلمت استفاده از کار نیمه اجباری بومیان افریقای سود آور بود . ولی سرانجام حتی در افریقای جنوبی نیز استخراج طلا رو بکا هشرگذار دارد .

ذخایر طلا بمراتب کند تر از حواج بازرگانی جهانی افزایش مییافت . بعلمت استفاده از این فلز در رشته های جدید صنعتی و نیز بعلمت پائین بودن قیمت آن بمصرف طلا در صنایع بسرعت افزوده میشد . ذخایر طلای لازم برای بازرگانی بین الطلی در بانک های مرکزی روز بروز کند تر افزایش مییافت و سرانجام در سال ۱۹۶۷ از میزان این ذخایر کاسته شد . ارقام مندرجه در جدول زیرین این وضع را بخوبی نشان میدهد

بازرگانی در جهان سرمایه داری و ذخایر طلا در بانک های مرکزی
در سال های ۱۹۶۷ - ۱۹۲۸ (میلیارد دلار)

سال	واردات ، شامل هزینه های بیمه و کشتیرانی	ذخایر طلا	نسبت واردات به :	
			ذخیره طلا	ذخیره طلا و ارزهای خارجی
۱۹۲۸	۶۰۹۴	۲۰۹۵	۲۹۹	۲۹۲
۱۹۳۸	۲۳۷۷	۲۶۲۰	۰۹۹	۰۹۹
۱۹۴۸	۵۹۹۸	۳۲۲۸	۱۲۸	۱۲۳
۱۹۵۳	۷۶۲۴	۳۶۲۲	۲۹۱	۱۶۵
۱۹۵۷	۱۰۸۹۴	۳۸۹۸	۲۲۸	۱۲۹
۱۹۶۰	۱۱۹۳	۴۰۹۵	۲۲۹	۲۲۰
۱۹۶۵	۱۷۴۲۶	۴۳۲۳	۴۰۰	۲۲۵
۱۹۶۷(۱)	۲۰۳۲۰	۴۲۲۳	۴۲۸	۲۲۹

(۱) - ارزیابی مقدماتی .

حجم بازرگانی جهان سرمایه داری در سال ۱۹۳۸ کمتر از میزان ذخایر عمومی طلا بود . ولی در سال ۱۹۶۰ به ۲۲۶ برابر آن بالغ گردید . در سال ۱۹۲۸ یعنی در آستانه بحران اقتصادی بزرگی که کمبود ذخایر طلا نقش بسیار مهمی در آن داشت نیز چنین تناسبی میان حجم بازرگانی و ذخایر طلا بوجود آمده بود . حجم بازرگانی جهانی در سال ۱۹۶۷ به ۵ برابر ذخایر طلا بالغ گردید . در سال ۱۹۳۸ کشورهای سرمایه داری برای پرداخت واردات سالانه خود باندازه کافی طلا در اختیار

داشتند ، ولی اکنون میزان طلا فقط تکافوی پرداخت واردات ده هفتما مینماید . ذخائر تکمیلی (بطور عمده دلارولیره) اکنون دیگر ارزهای قابل اعتماد تلقی نمیشوند . بنابراین حتی عدم تعادل موقت در پرداختهای بین المللی میتواند باعث تحلیل رفتن سریع ذخائر طلای یک کشور گردد .

کمبود روزافزون ذخائر طلا اقدامات دولت را برای تنظیم اقتصاد کشور که هدفش تخفیف بحران وتوسعه تولید میباشد ، بی اثر میسازد . سرمایه داران معاملات بین المللی خود را به منظور تحصیل حداکثر سود وبدون در نظر گرفتن وضع موازنه پرداختهای کشور انجام میدهند . هنگامی که رشد تولید تسریع میشود ، آنان با استفاده از رونق بازار داخلی کالا های بیشتری وارد میکنند وبصادرات توجه کمتری نشان میدهند . باینجهت دولتی که موفق بتأمین رشد سریع اقتصاد کشور شده است به کسری موازنه پرداختها تن در میدهد ، بخصوص زمانیکه رقبای عمده بازرگانی در چار بحران بوده واردات خود را از این کشور کاهش داده باشند .

در کشورهاییکه کاهش جدی منابع ارزی مشاهده میشود ، دولتها ارزش پول خود را تغییر میدهند واز آهنگ رشد اقتصادی خود میکاهند وبمنظور تقلیل میزان واردات وتشویق سرمایه داران به رقابت فعال تر در بازارهای خارجی ، اغلب آگاهانه موجبات رکود اقتصادی کشور خود را فراهم میسازند . سیاست جلوگیری از رشد اقتصادی که سرمایه انحصاری ناگزیر از اجرای آنست ، در عین حال پاسخگوی هدفهای طبقاتی آن نیز میباشد . افزایش بیکاری مواضع کارگران را در مبارزه به خاطر بهبود شرایط زندگی آنها تضعیف میکند . افزایش مالیاتها و کاهش اعتبارات میزان مصرف کارگران را تحت شعار " صرفه جوئی " محدود میسازد . تحدید اعتبارات تجریان بلعیده شدن موسسات متعلق بسرمایه داران ضعیف را بوسیله اتحاد های نیرومند تسریع مینماید . دولتها بمنظور محدود کردن سرمایه گذاری ، سیاست مالیاتی خود را تغییر میدهند ، نرخ بهره را بالا میبرند واز میزان اعتبارات پولی میکاهند . برای کاستن از کارهای ساختمانی ، سرمایه گذاری در اموراتتماعی نیز تقلیل داده میشود .

بدینسان بورژوازی میکوشد بکم بحران های مصنوعی که محدود کردن آنها در چارچوب معین آسان تر است از بروز بحران های " خود بخود " ناشی از تضاد های روزافزون جلوگیری کند . ولی دولت نمیتواند تضاد هایی را که موجب بحران میگرددند ، از میان بردارد واین امر مانع تحقق هدفهای استراتژیک آن یعنی مانع تأمین ثبات نسبی اجتماعی در داخل کشور وجلب گیری از حفظ مواضع سرمایه داران در مسابقه اقتصاد با کشورهای سوسیالیستی میگردد .

دولتهای ایتالیا ، آلمان فدرال وفرانسه از سال ۱۹۶۰ از تمام این مراحل گذشته اند . واین تاکنون دوبار بطور مصنوعی از آهنگ رشد اقتصادی خود کاسته است . اقتصاد انگلستان در نتیجه مساعی بی نتیجه دولت برای از میان بردن کسری موازنه پرداختها ، تقریباً همیشه در چار رکود بوده است .

بانکداران بین المللی برای رفع بحران موازنه پرداختها ولتهائی را که برای اخذ وام بآنها مراجعه میکنند ، برعایت " رژیم صرفه جوئی " ملزم میسازند . بخصوص بانکداران وال - استریت در این مورد بیرحمانه عمل میکنند . ولی امپریالیستهای امریکا تاکنون سعی میکردند خود از بکار بردن چنین روشد ارتوی پرهیزکنند . امپریالیستهای امریکا از سال ۱۹۶۱ با وجود افزایش شدید کسری در موازنه پرداختها میکوشیدند رشد اقتصادی کشور را تشویق کنند . ولی اکنون بانکداران اروپائی از امریکائیها میخواهند که آنان نیز چنین " رژیم صرفه جوئی " را بکار بندند . دولت امریکا از این خواست استقبال میکند ومیکوشد با وجود مقاومت زحمکشان برنامه صرفه جوئی خود را مرحله اجرا گذارد .

بحران ارزی در رشد اقتصاد جهان سرمایه داری تاثیر بخشید و به بروز بید های رکود همگانی در اقتصاد جهانی سرمایه داری کمک کرد . تولید صنعتی کشورهای سرمایه داری اروپا در سال ۱۹۶۷ فقط ۱٪ و ایالات متحده امریکا ۱٫۱٪ بالا رفت . و در آلمان غربی و انگلستان حتی کاهش یافت . ولی کشورهای شورای تعاون اقتصادی که آهنگ متوسط رشد صنعتی آنها به ۹٫۰ درصد در سال بالغ شد ، در سابقه اقتصادی با کشورهای امپریالیستی گام بزرگی به پیش برداشتند .

مقیاس و علل

بحران دلار

بحران دلار حلقه اساسی بحران سیستم ارزی سرمایه داری را تشکیل می دهد . ایالات متحده امریکا از سال ۱۹۵۰ پیوسته (با استثنای یک سال) دچار کسر موازنه پرداختها بود . مجموع کسری امریکای ۱۸ سال به ۴۷۵ میلیارد دلار و اروپا سالانه به بیش از ۲ میلیارد دلار بالغ گردید . ذخائر طلائی امریکا از حد اعلائی سطح خود یعنی از ۲۴٫۶ میلیارد دلار به ۱۲٫۱ میلیارد در آخر سال ۱۹۶۷ و ۱۰٫۴ میلیارد دلار در مارس سال ۱۹۶۸ تقلیل یافت . تعهدات ارزی امریکا در برابر کشورهای خارجی به ۳۴ میلیارد دلار بالغ شده که ۱۴ میلیارد دلار آن تعهد در برابر بانکهای مرکزی کشورهای خارجی میباشد . مطابق قوانین امریکا بانکهای مرکزی میتوانند تبدیل دلارهای خود را به طلا از خزانه داری امریکا مطالبه نمایند . اگر این کار انجام شود ، تمام ذخائر طلائی امریکا پایان خواهد یافت .

کنگره امریکا چندی پیش قانون پشتوانه پول داخلی را لغو کرد و بدین طریق باقیمانده ذخائر طلائی کشور را برای پرداخت به بانکهای خارجی آزاد نمود . اگرچه دلار در داخل کشور با طلا معاوضه نمیشود ، ولی کاهش ذخائر طلا خود بخود به ثبات دلار نگاه وارد میسازد . ذخائر طلائی امریکا ، بارعایت استاندارد طلائی دلار ، در شرایط عادی تقریباً ۱۰٪ حجم پول در گردش کشور و از آنجمله سپرده ها و ذخائر ارزی را تشکیل میداد ، ولی اکنون به ۲٫۵٪ کاهش یافته است . علل کسری مزمن موازنه پرداختهای امریکا عبارتند از :

۱ - نوع جدید طفیلی گری امپریالیسم امریکا . ایالات متحده در آن کشورهای "جهان سوم" که بازارشان در اختیار انحصارات امریکا نیست ، بیش از پیش مواد خام خریداری میکند و ناگزیر است مقدار بزرگی دلار به این کشورها پرداخت نماید . این کشورها میتوانند تعویض دلارهای خود را با طلائی امریکا مطالبه نمایند .

مؤسسات صنعتی امریکا با استفاده از پایگاهها و قراردادهای نظامی و موافقتنامه های اقتصادی ناشی از آنها در کشورهای صنعتی سرمایه داری نفوذ کرده اند . صدور سرمایه در مقیاس بیسابقه ای جانشین صدور کار شده است . کمپانیهای امریکایی فروش نااهالی مؤسسات امریکائی واقع در کشورهای های خارجی را بیش از پیش در بازار جهانی توسعه میدهند . کارخان این مؤسسات دستمزد کمی دریافت میدارد . محصولات تولید شده در این مؤسسات اغلب به ایالات متحده امریکا صادر میشود ، این کار برای انحصارهای امریکا بسیار سود آوار است ، ولی بموازنه پرداختهای آنها ی کشورشید لطعمه میزند . زیرا باعث افزایش مداوم واردات و کاهش صادرات امریکا میگردد . حتی بازگشت روز افزون منافع حاصله از سرمایه گذاریهای خارجی امریکا قادر نیست جای سرمایه داری را که از نوصاد ر میشود پر کند و تاثیر منفی سرمایه گذاریهای گذشته را بر موازنه بازرگانی کشور بر طرف سازد .

۲ - تغییر تناسب نیروهای رقیب در بازرگانی جهانی . رقبای امپریالیست اکنون در بازار جهانی به ایالات متحده امریکا رسیده اند . تمام رقبای امریکائی طی ۱۵ سال پیرا جنتک جهانی دوم لا اقل یکبار ارزش پول خود را تقلیل داده اند . این کار اغلب در نتیجه فشار امریکا انجام گرفت . این

کشورها در نتیجه احیاء قدرت صنعتی خود و مدرنیزه کردن و توسعه آن و استفاده از امتیازاتی که در رقابت داشتند (دستمزد نازل تر و پول ارزان تر) امکان بدست آوردن تا کالاهای خود را ارزان تر از آمریکا بفروش رسانند .

امپریالیستهای آمریکا در نتیجه اعمال تبعیض اقتصادی نسبت بکشورهای سوسیالیستی موجبات کاهش سهم خود را در بازارگانی جهانی فراهم آوردند . با آنکه موازنه بازرگانی آمریکا و اتحاد شوروی همیشه مساعد بحال آمریکا بود ، این کشور با اقدام بجنک اقتصادی علیه شوروی کاملاً خود را از این بازار محروم ساخت . کوششهایی که برای بایکوت جمعی بازرگانی با کشورهای سوسیالیستی بعمل آمد ، با شکست کامل مواجه شد . زیرا مبادله بازرگانی میان شرق و غرب اکنون به بیش از ۲۰ میلیارد دلار در سال بالغ شده است . اکنون فقط امریکائیان هستند که از داشتن روابط بازرگانی با اتحاد شوروی زیان می بینند . امریکائیان که خود در دام تبلیغات خویش گرفتارند ، بخصوص در نتیجه جنگ ویتنام به تغییر کامل این وضع قادر نیستند .

۳ - مصارف ارزی آمریکا برای اجرای سیاست تجاوزکارانه . دورانی که استعمارگران میتوانستند قربانیان خود را به پرداخت هزینه های ناشی از اشغال کشورها وادارند ، مدت هاست بسر رسیده است . اکنون ایالات متحده آمریکا درازاء خدمات کارمندان محلی و کالا و خدمات مورد نیاز پایگاههای خارجی خود باید دلار بپردازد . در کشورهای در حال رشد به درود ستیه مالکان و نظامیانی که تکیه گاه آمریکا هستند ، باید مبالغ هنگفتی رشوه داده شود . از زمان جنگ کره هزینه های نظامی ایالات متحده آمریکا در سایر کشورها به ۳ میلیارد دلار در سال بالغ شده است .

بنابراین هزینه های آمریکا برای اجرای سیاست تجاوزکارانه و حفظ امپراتوری نو استعماری خود علت اساسی کسری موازنه پرداختهای این کشور در بیست سال اخیر میباشد .

جنگ ویتنام وضع را بفرنجتر کرده است . هزینه های نظامی آمریکا در کشورهای خارجی در سال ۱۹۶۷ به ۴۳ میلیارد دلار افزایش یافت . به دست نشانندگان ویتنام ، به تهیه کنندگان " طعمه توب " در کره جنوبی و تایلند و نیز درازاء مناطق لازم برای پایگاههای نظامی هوایی مبالغ هنگفتی رشوه داده میشود . برای تجویل کالا های مورد نیاز جنگ ویتنام و بنظر تامین پشتیبانی سیاسی از ژاپن مبالغ هنگفتی به سرمایه داری ژاپنی پرداخت میشود .

جنگ ویتنام همچنین بعلت آنکه میزان واردات مواد استراتژیک لازم برای مقاصد نظامی آمریکا افزایش داده است و نیز در نتیجه تاثیر توری خود بر اقتصاد آمریکا ، وضع موازنه پرداختهای ایالات متحده آمریکا را وخیمتر کرده است . همراه با تشدید و خامت وضع امپریالیسم آمریکا در ویتنام و نیز همراه با تشدید دشواریهای مالی آن " فرار " سرمایه از آمریکا نیز حدت بیشتر میابد .

کسری موازنه پرداختهای آمریکا در سالهای ۱۹۶۵ و ۱۹۶۶ تقریباً ۱۳ میلیارد دلار در سال بود . ولی این رقم در سال ۱۹۶۷ به ۳۶ میلیارد دلار جهش نمود . این سومین و بزرگترین کسری در تاریخ آمریکاست . در سه ماهه آخر سال ۱۹۶۷ کسری موازنه پرداختها بحد اعلای خود یعنی به ۱۹ میلیارد دلار رسید .

سیاست ارزی آمریکا اگرچه دولت آمریکا از سال ۱۹۵۹ میکوشد کسری موازنه پرداختهای خود را از میان بردارد و مانع خروج طلا از کشور گردد ، ولی درین حال از سیاست توسعه طلبانه خود که علت اصلی دشواریهای مالی آنست ، صرف نظر نمیکند .

دولت آمریکا بجای امتناع از این سیاست تمام م سعی خود را بکار برده است تا سایر کشورهای امپریالیستی را بشرکت در تامین هزینه های مربوط با اقدامات تجاوزکارانه آمریکا ، پشتیبانی از دلار

بکمک وام و مبادلات ارزی و خودداری آزمایشی از مبادله دلار با طلا و ادار سازد .
 هشتکشور امپریالیستی در سال ۱۹۶۱ با توافق امریکا " صندوق طلا " ی لندن را ایجاد کردند تا با فروش طلا بمیزان کافی در بازار خصوصی قیمت هراونس طلا را در سطح ۳۵ دلار حفظ کنند . سهم امریکا در این صندوق ۵۰٪ است . بنابراین اگر امریکا بمتنهایی بمحفظ قیمت طلا اقدام مینمود میبایست دو برابر میزان کنونی طلا بفروش برساند . بعلاوه تحویل طلای افریقای جنوبی به " صندوق طلا " از طریق بانک مرکزی انگلستان بمقیمت هراونس ۳۵ دلار انجام میگردد .
 آلمان غربی ، ژاپن ، ایتالیا وسایرکشورها همیکه سیاست خارجی خود را تابع منافع واشتگتن ساخته اند ، موافقت نمودند که مبادله دلار با طلا شدیدا محدود کنند . بعلاوه این کشورها اوراق قرضه متوسط مدت امریکارا که بفروش نرسیده بود ، خریداری کردند و با این عمل امریکارا برای اجرای سیاست خارجی ماجراجویانه اش از لحاظ وام تامین نمودند . سایر متحدین امریکارا دیون خود را پیش از موعد باین کشور پرداختند . تلافیجویان آلمان غربی وسایر کشورها با خریدند تجهیزات نظامی بمبلغی بیش از یک میلیارد دلار در سال به پنتاگون وبازرگانان امریکایی کمک نمودند . ولی این کمکها بیچوجه کافی نبود . موازنه پرداختهای امریکا همچنان منفی باقی ماند و خروج طلا از کشور ادامه یافت . " چیزمانهاتن بانک " و " بانک اف امریکا " که نمایندگان تجاوز کارترین وتوسعه طلب ترین محافل امپریالیسم امریکا هستند ، برای خارج کردن طلا از جریان به تبلیغات وسیع پرداختند . بعقیده آنها با اصطلاح " طلای کاغذی " رامیتوان جانشین طلا ساخت و بدین طریق بکشورهائی که موازنه منفی دارند ، امکان داد تا پرداختهای خود را با ارز کشورهای متحد خود انجام دهند . " طلای کاغذی " میبایست بوسیله صندوق بین المللی پول که از طرف امریکا کنترل میشود ، در جریان گذارده شود . امپریالیستهای امریکا از این راه میتوانستند از متحدین خود بمیزان نامحدود وام بدست آورند . ولی امریکادر داخل اردوگاه امپریالیستی با مقاومت شدید روبرو شد . فرانسه طی چند سال بخش عظیمی از ذخائر دلاری خود را با طلا تعویض نمود و در سال ۱۹۶۷ از " صندوق طلا " خارج شد و بدین طریق امریکارا ناگزیر ساخت تا سهم خود را در این صندوق به ۵۹٪ افزایش دهد . فرانسه کشوری است که پس از امریکا بزرگترین ذخیره طلای جهان سرمایه داری را در بانکهای مرکزی خود متمرکز کرده است . بعلاوه عدد زیادی از مردم فرانسه نیز ذخائر شخصی طلا برای خود ایجاد کرده اند . دولت فرانسه بخاطر افزایش قیمت طلا و پایان دادن به وضع متنازله (از طریق بازگشت به استاندارد طلائی) و علیه " طلای کاغذی " (که در جلسه مشاوره متخصصین مالی ۱۰ کشور در استکهلم تحت فشار امریکا قرار شد علاوه بر دلار ولیر به مثابه ارز بین المللی قابل ذخیره وارد جریان شود) مبارزه میکند .

موضعگیری فرانسه علاقه محافل متنفذ سایر کشورهای امپریالیستی را برانگیخته است . حتی کشورهائی که بطور عمده از سیاست امریکا پشتیبانی میکنند ، بتدریج سهم ذخائر طلای خود را از راه کاهش ذخائر دلار خود ، افزایش میدهند .

دولت های ایتالیا و بلژیک تحت تاثیر محافل اجتماعی کشور که طالب پایان دادن به وابستگی کشور از امریکا هستند ، بیش از پیش از خود تزلزل نشان میدهند . انگلستان و کانادا و ژاپن گرفتار دشواریهای ارزی خود هستند و بجای آنکه به امریکا کمک کنند ، خود محتاج کمک امریکا هستند . امپریالیستهای آلمان غربی وفادارترین هواداران امریکارا در آمدند . و این امر بطور مسلم نتیجه هدفهای میلیتاریستی و تلافیجویانه آنهاست . ولی توقعات سیاسی امپریالیستهای آلمان غربی در بازار پشتیبانی از امریکا همراه با تشدید دشواریهای مالی امریکا ، افزایش مییابد .

بعلاوه امپریالیستهای آلمان غربی حتی از کمکهای مالی خود به آمریکا کاسته اند و اکنون شرایط همکاری آتی خود را در زمینه های مالی و بودجه با گستاخی روز افزون به آمریکا تحمیل میکنند . سرمایه داران کشورهای مختلف و از جمله سرمایه داران آمریکا ، علیرغم مواضع دولت های خود اعتماد خویش را نسبت به دلار دست داده اند . سرمایه داران علیه اقداماتی که بمنظور بهبود وضع بعمل می آید ، کارشکنی میکنند و میکوشند بابدست آوردن طلا یا ارز " مطمئن " گریبان خود را از چنگال دلار ولیره خلاص سازند .

مارکس درباره بحرانیهای پولی سرمایه داری مینویسد که در آستانه بحران " بورژوازی سر مست از رونق صنعتی ازیان مه فلسفه روشنگرانه به پول مینگریست و آنرا صورت ظاهر پیچ اعلام میکرد و میگفت : " فقط کالا پول است " . ولی امروز همان بورژواها در سراسر بازار جهانی بانگ میزنند که " فقط پول کالا است ! " . روح بورژوازی اکنون همچون غزال تشنه آب زلال تشنه پول ، یگانه عامل ثروت است " (مارکس و انگلس ، مجموعه آثار ، جلد ٢٣ ، صفحه ١٤٩) .

این سخنان معرف مساعی سرمایه داران در زمان حاضر نیز هست . اکنون میزان طلائی که ذخیره میشود بمراتب بیش از میزان استخراج آنست . قیمت سایر فلزات گرانبها ، مثلاً نقره بیش از دوبرابر شده است . ارزش سهام موسسات استخراج طلا شدیداً بالا رفته است .

مردم آمریکا طبق قانون حق داشتن طلا را ندارند . ولی سرمایه داران آمریکائی از طریق اقدامات فردی و یا از طریق شرکتها با استفاده از حساب های بانکی خود در بانکهای کانادا و سوئیس در معاملات موسسات استخراج طلا شرکت میکنند و برای فرار از قانون بمحیله های دیگر متوسل میشوند . طبق برآورد فرانس پیک ، یکی از کارشناسان مالی از مجموع طلاهای خریداری شده در ماه نوامبر ١٩٦٧ در اروپا از یک سوم تا ٤٠٪ آن بدست آمریکائیه رسیده است . بیشک بسیاری از این افراد پشتیبانی " میهن پرستانه " خود را از مساعی دولت جانسون برای " نجات دلار " علناً اعلام داشته اند .

انگستان ضعیفترین متحد امپریالیسم آمریکا در مسائل مالی و اقتصاد

سیمرنگامل بحران

میباشد . بحران کنونی از کاهش اجباری ارزش لیره انگلستان و بعضی ارزهای وابسته بآن که در نوامبر سال ١٩٦٧ انجام گرفت ، آغاز شد . کاهش ارزش لیره باعث پیدایش تب طلای واقعی گردید ، زیرا تمام کسانی که صاحب پول بودند لیره و دلار و سایر ارزهای خود را بطلا تبدیل کردند . ایالات متحده آمریکا فقط طی ماه دسامبر ١٩٦٧ در حدود یک میلیارد دلار طلا از دست داد . پس از یک آرایش موقت در ماههای فوریه و مارس ١٩٦٨ دوباره تب طلا عارض شد و در نتیجه آن آمریکا ٧ میلیارد دلار دیگر طلا از دست داد .

بانکداران بزرگ اروپا ، ناظرین مالی آمریکا و متخصصین بورس کاهش ارزش دلار را پیش بینی میکردند حتی جرج مور ، رئیس " فیورست نشنل سیتی بینک " اعلام داشت که کاهش ارزش دلار را نهنتها ضروری بلکه مطلوب می شمارد .

در چنین شرایطی مساعی مکرر و نومیدانه دولت جانسون برای رفع بحران دچار شکست شد . نمایندگان آمریکا در دسامبر سال ١٩٦٧ سعی کردند بانکداران اروپا را وادار سازند تا ذخائر طلای خود را در اختیار واشنگتن بگذارند . ولی آنها از اینکار امتناع کردند . جانسون در سال ١٩٦٨ بمنظور ایجاد تعادل در موازنه پرداختهای آمریکا میکوشید تا بایرفوق العاده اتخاذ کند ، از آنجمله : محدود کردن صدور سرمایه و مسافرتها ، تورستی بخارج ، افزایش مالیاتها بمنظور تشویق صادرات و تجدید واردات و نیز دریافت کمک از متحدین خود برای تامین هزینه های نظامی در خارج . پس از دو ماه معلوم شد که این اقدامات هیچگونه نتیجهای نخواهد داد . در مقررات مربوط

به تحدید صدور سرمایه بعلمت امتیازات خاصی که به صد ها کمپانی عظیم داده شده بود ، جای گریز فراوان وجود داشت . بعلاوه انحصارها مطمئن بودند که بدون ترس از اقدامات تزییقی دولت میتوانند باعمال سابق خود ادامه دهند . کنگره امریکا از تصویب قانونی که مسافرت خارج رابطه و جدی محدود کند ، امتناع ورزید . کمک‌هایی که برای ایجاد تعادل در پرداختهای بازرگانی پیش بینی شده بود ، در نتیجه تهدید کشورهای اروپائی و ژاپن با تخاندن ادبیر مقابل عقیم ماند . و سر انجام تلاش امپریالیسم امریکا برای ادامه سیاست گذشته خود در ویتنام ، پس از ضربات کمر شکنی که جبهه ملی آزاد بیخس ویتنام جنوبی بر آن وارد آورد ، افزایش جدی هزینه های نظامی امریکا را ایجاب کرد و این امر میبایست افزایش کسری موازنه پرداختهای امریکا منجر گردد .

دلار کانادا و لیره انگلیس دوباره در وضع بحرانی قرار گرفتند . سرانجام پس از آنکه میزان خرید طلا بوسیله افراد خصوصی شدید افزایش یافت ، مدیران بانکهای مرکزی عضو " صندوق طلا " در واشنگتن گرد آمدند و درباره اجرای یک برنامه موقت فوق العاده بشرح زیر با هم توافق نمودند :

۱ - " صندوق طلا " منحل میشود و بانکهای مرکزی از فروش طلا با افراد خصوصی خود داری میوزند . با این عمل قیمت طلا در بازار آزاد دیگر در سطح ۳۵ دلار بابت هر اونس حفظ نخواهد شد .

۲ - بانکهای مرکزی بخرید و فروش طلا بقیمت هر اونس ۳۵ دلار در میان خود ادامه میدهند . ولی چون ایالات متحده امریکا تهدید میکرد که برای جبران طلائی که بانکهای مرکزی در بازار آزاد بفروش میرسانند ، از فروش طلا باین بانکها خود داری خواهد کرد ، شرکت کنندگان در جلسه موافقت کردند که از فروش طلا در بازار آزاد خود داری ووزند .

۳ - وام بزرگی بطور فوق العاده بدولت انگلستان واگذار شد و دولت انگلستان موافقت کرد که برنامه صرفه جوئی سنگینی ب مردم خود تحمیل نماید .

۴ - قیود بیشتری برای مبادلات ارزی بوجود آمد ، تا واشنگتن برای حمایت از دلار در خارج امکانات بیشتری برای مانور داشته باشد .

۵ - کشورهای اروپای غربی موافقت کردند که برای افزایش واردات خود از امریکا و انگلستان تدابیری برای رشد اقتصادی خود اتخاذ نمایند .

دولت امریکا علیرغم افکار عمومی تصمیم گرفت که برنامه صرفه جوئی خود را که متضمن افزایش شدید مالیات ها و کاهش هزینه های لازم برای بالا بردن رفاه عمومی است ، ب مردم امریکا تحمیل نماید . ولی ایالات متحده از اجرای تقاضای متحدین اروپائی خود درباره خود داری از توسعه عملیات جنگی در ویتنام امتناع ورزید . بدینجهت کمکهای پیشینهای متحدین امریکا با محدودیت و امساک توأم بود .

در واقع ایالات متحده امریکا در راه استنکاف از اجرای تعهد خود در باره تعویض دلارهای موجود در دست خارجیان با طلا ، اولین گام را برداشت . در عین حال افزایش قیمت طلا در بازار آزاد بمعنی شکست امریکا در جنگ اقتصادی بود .

وضع کنونی در نظر اول وضع پیش از زمان ایجاد " صندوق طلا " را در سال ۱۹۶۱ بخاطر میآورد . ولی میان این دو وضع تفاوت های آشکار نیز وجود دارد : اکنون امریکا ۴۰٪ کمتر طلا در اختیار دارد . طلای امریکا فقط قسمتی از وامهای کوتاه مدت کشور را میتواند تامین کند . دلار دیگر یک ارز محکم نیست ، بلکه برعکس از وضعی است که از اعتماد بین المللی برخوردار نیست . افریقای جنوبی یعنی بزرگترین تولید کننده طلا در جهان اکنون دیگر تمام طلای خود را از طریق بانک انگلستان بقیمت هر اونس ۳۵ دلار بفروش نمیرساند . بیشتر طلای استخراج شده در این کشور در بازار آزاد و

بقیمت گران تر بفروش خواهد رفت . در نتیجه ، این تولید کننده طلا از زیر کنترل امریکا و متحدین آن خارج خواهد شد .

ایالات متحده هنوز دارای ذخائر معین طلاست . وفادارترین متحدین " امریکا که بیشتر ذخائر دولتی خود را بصورت دلار نگهداری میکنند ، در صورت کاهش ارزش دلار خسارات فراوان خواهند دید . بدینجهت آنان در حفظ وضع موجود ، چنانچه حفظ آن ممکن باشد ، ذینفعند . بعلاوه ایالات متحده امریکا باندازه ۱۳ میلیارد دلار طلای متعلق بدولت های سایر کشورهای را که بعلمت خطر سقوط ناشی از انقلاب ترجیح میدهند طلای خود را در محل مطمئنی حفظ کنند ، در خزانه های خود نگهداری میکند . کشورهای کمبرخلاف مقاصد امپریالیست های امریکا عمل میکنند در معرض این خطر هستند که امریکا سپرده های طلای آنها را بازنگرداند . چنانکه ایالات متحده امریکا در بسیاری موارد ذخائر طلای متعلق بکشورهائی را که پس از جنگ جهانی دوم راه سوسیالیسم در پیش گرفتند ، بمنظور شانناژ سیاسی تصاحب کرد . سرانجام ایالات متحده هنوز میتواند بقیمت عقب نشینی های نظامی و سیاسی کمک های مالی معین از سایر کشورهای دریافت دارد .

بدینسان برای حفظ آینده دلار و طلا باید مبارزه انجام گیرد . ولی درونمای این مبارزه مساعد بحال امپریالیسم امریکا نیست . افزایش قیمت طلا در بازار آزاد نخستین گام در راه تقلیل رسمی ارزش دلار میباشد . واگر امریکا از کاهش رسمی ارزش دلار راستنکاف ورزد و در راه ایجاد بلوک دلار بکوشد این امر کاهش عملی ارزش دلار در بازار جهانی منجر خواهد شد . در آغاز سال ۱۹۶۸ این فکر شایع شد که تقلیل ارزش دلار احتمالاً در سال ۱۹۶۹ یعنی پسران انتخاب رئیس جمهور امریکا انجام خواهد گرفت . ولی با در نظر گرفتن تشدید بحران در نخستین ماه های ۱۹۶۸ گمان نمیرود که اتخاذ تدابیر موثر فوق العاده بتواند در این مدت نتیجه خیر باشد .

عواقب افزایش

تقلیل ارزش دلار بزرگترین حادثه در اقتصاد و سیاست جهانی خواهد بود
قیمت طلا و احتمالاً بوضع مسلط دلار در برید اختتامی بین الطلی که در آینده باید بر مبنای استاندارد طلایی پایه گذاری شود ، پایان خواهد داد . کاهش ارزش دلار

نقش بانکداران امریکارا در امور مالی جهان پائین خواهد آورد و امکانات کمپانیهای صنعتی امریکا را برای خرید موسسات و نیروی کار خارجی محدود خواهد ساخت و تا مدتی سیستم پولی جهانی را متزلزل خواهد نمود و بر بازگانی بین الطلی و تولید سرمایه داری تاثیر منفی باقی خواهد گذاشت . بحران دلار به تشدید مبارزه طبقاتی در داخل امریکا منجر میشود . زیرا بورژوازی میکوشد تمام سنگینی بار شکستهای خود را به طبقه کارگر تحمیل نماید . رسماً اعتراف شده است که دستمزد واقعی در امریکا طی دو سال اخیر در اثر جنگ ویتنام کاهش یافته است ، و این فقط آغاز کار است .

بطوریکه در بالا یاد آور شدیم کشورهای امپریالیستی برای ازمیان بردن کسری موازنه پرداختها رشد اقتصادی خود را محدود میسازند . امپریالیستهای امریکا اکنون از بحران دلار بمثابه ستاویزی برای اتخاذ تدابیری که مستقیماً علیه طبقه کارگر متوجه است ، استفاده میکنند . دولت امریکا افزایش مالیاتها را بمیزان ۱۰٪ به تصویب کنگره رسانید . این امر پیش از همه بمنافع زحمتکشان لطمه وارد ساخته است . دولت امریکا هزینه های دولتی لازم برای رفع نیازندیهای مردم را بمیزان ۱ میلیارد دلار تقلیل داد . تقریباً تمام این صرفه جوئی بحساب اقلامی از بودجه بعمل خواهد آمد که در آنها کمک های معینی به بیکاران و مستمندان ، بخصوص بیکاران و مستمندان سیاه پوست پیش بینی شده بود .

دولت امریکا این اقدامات را بطور عمد و بمنظور تأمین هزینه های لازم برای توسعه بیشتر جنگ

ویتنام انجام میدهد بدون آنکه بمنافع روزافزون سرمایه داران لطمه ای وارد آورد. شکست اشغالگران در ویتنام جانسون را وادار ساخت تا از سیاست باصطلاح "توپوگره" امتناع ورزد و برنامه "صرفه جویی" را جانشین آن سازد.

ولی جانسون تا زمانیکه دلار در چاربحران نشده بود، نمیتوانست این تصمیمات را به تصویب کنگربرساند. از بحران دلار بمشابه دام تبلیغاتی استفاده شد. تعرض به سطح زندگی زحمتکشان بمشابه اقدام ناگزیر برای نجات دلار قلمداد میشود و در عین حال رابطه مستقیم میان پائین آمدن سطح زندگی و جنگ ویتنام بدست فراموشی سپرده میشود.

ضمناً جانسون استدلال معمولی بکاربرد و اعلام داشت که مالیات تجدید ضمن تقلیل مصرف مردم حجم واردات را نیز کاهش خواهد داد و ایجاد تعادل در موازنه پرداختها کم خواهد نمود. بطوری که حتی دانشمندان و اشنگن نیز معترفند این اقدام بمشابه کوششی است برای "گشتن مگس با پتک" زیرا فقط قسمتی از مصارف مردم امریکا وابسته بواردات میباشد و در عین حال این قسمت مصارف مردم امریکا بمراتب کمتر از مصارف سایر کشورهاست. بنابراین محرومیتی که در نتیجه پائین آمدن سطح زندگی بمیزان ۱ میلیارد دلار نصیب طبقه کارگر امریکا خواهد شد، فقط تا حد و چند صد میلیون دلار میتواند حجم واردات را کاهش دهد و موازنه پرداختها را بهبود بخشد. بعلاوه طبق برآورد مجله "فورچون" توسعه جنگ ویتنام در آینده کسری موازنه پرداختهای امریکا را نسبت بسال ۱۹۶۷ باندازه یک میلیارد دلار افزایش خواهد داد.

بدینسان برنامه صرفه جویی حتی در صورتیکه تماماً اجرا گردد، همانند ورکه در انگلستان پیش آمد، نمیتواند ایجاد تعادل در موازنه پرداختها کمک جدی نماید و یا در فرارسیدن زمان تقلیل ارزش دلار تاثیر اساسی داشته باشد.

دولت امریکا علاوه بر اقداماتی که بعمل آورده است در جستجوی امکان برای "انجماد" دستمزد کارگران و ممنوع کردن اعتصابات میباشد. نظامیان را آشکارا برای سرکوب کردن مبارزات سیاهپوستان در گتوها تعلیم میدهند. این تعدی و تعرض به مردم امریکا ناگزیر مبارزه طبقاتی را در کشور تشدید خواهد نمود.

اعتصاب دولانی و پرشور کارگران معادن مس که سرانجام کارفرمایان را بمعقب نشینی های اقتصادی جدی ترین نسبت بسال گذشته واداشت، میسر مبارزات حاد کارگران در سایر رشته های صنعتی است. در قرارداد های دستجمعی منعقد شده در این رشته ها بزودی تجدید نظر بعمل خواهد آمد. ۵۰ میلیون ها کارگر رشته های مختلف صنعتی و خدمات از آموزگاران مدارس گرفته تا کارگران کشاورزی برای اولین بار در مبارزات طبقه کارگر امریکا شرکت خواهند کرد.

بحران دلار در شرایط زندگی ۳۴ میلیون زحمتکش سیاهپوست و بومی امریکائی و اسپانیائی زبان تاثیر خاصی باقی میگذارد. شرایط مسکن و خدمات پزشکی آنان زیر فشار استثمارگران و تضییقات نژاد پرستان و نیز بعلمت تقلیل هزینه های اجتماعی در بودجه که جنگ ویتنام موجب آنست، با سرعت بیشتری رو بخرابی میروند.

حتی عدول جزئی از ستاندارد طلائی که اکنون اعلام شده است، بشدت گرانی و افزایش تشنجات داخلی خواهد افزود. مبارزات شدید کارگران امریکا در سالهای سی ام نیز پس از آنکه امریکادرسال ۱۹۳۳ از ستاندارد طلائی عدول کرد و بفاصله چند ماه ارزش دلار را کاهش داد، آغاز شد. بدیهی است مبارزه کنونی راه ۳۵ سال پیش را طی نخواهد کرد و هدفهای دیگری را تعقیب خواهد نمود.

روزنامه "ورکر" بمناسبت بحران دلار برنامه معمل زیرین را منتشر نمود:

" زحمتکشان نباید منافع خود را فدا کنند و باید یکوشند تا :

— مانع برقراری حد نصاب " داوطلبانه " برای دستمزدها گردند ،

— در تمام قراردادهای منعقد شده میان اتحادیه‌ها و کارفرمایان امکان افزایش دستمزدها را در صورت کاهش ارزش دلار و افزایش هزینه زندگی پیش‌بینی نمایند . نباید امکان داد تا کاهش ارزش دلار کارگران را غافلگیر سازد . رهبران اتحادیه کارگران ذوب آهن و سایر اتحادیه‌های گسّه امسال با کارفرمایان وارد مذاکره خواهند شد ، باید برای اتخاذ تدابیر جدی بمنظور دفاع از منافع اعضای اتحادیه‌های خود در قبال عواقب کاهش ارزش دلار پافشاری کنند .

— بزودی کنفرانسی از تمام اتحادیه‌هایی که با کارفرمایان قرارداد دراز مدت منعقد ساخته اند

(مانند اتحادیه کارگران صنایع اتومبیل سازی) تشکیل شود تا برنامه اقدامات مشترک لازم را برای حفظ منافع کارگران تنظیم نماید . کاهش ارزش دلار در واقع نقض دستجمعی قراردادهای طرف تمام کارفرمایان میباشد ، زیرا آنان در نتیجه کاهش ارزش دلار مزد کارگران را با پول " ارزان‌تر " خواهند پرداخت . کارگران باید متحداً پافشاری کنند تا در صورت کاهش ارزش دلار ، میزان دستمزدها پیش‌بینی شده در قراردادها تا حد جبران کاهش ارزش دلار ، افزایش یابد ،

— در صورت کاهش ارزش دلار تمام پرداخت‌های که بابت تعاون اجتماعی و حقوق بازنشستگی

و مساعده انجام میگردد ، بی‌درنگ و بطور خودکار افزایش یابد ،

— قیمت‌ها تثبیت‌شوند و فقط در صورتی اجازه افزایش قیمت‌ها داده شود که دلالتی برای افزایش

قیمت کالاها و وارداتی ارائه گردد و قیمت‌ها فقط در این حدود افزایش یابد " .



شکست دلار در مقیاس جهانی نتیجه شکست امپریالیسم امریکا در پیکار با خلق قهرمان ویتنام

و نیروهای سوسیالیسم و جنبش آزاد بیخشم ملی در سراسر جهان میباشد . شکست دلار نه فقط افراد

روزافزون امپریالیسم تجاوزکار امریکارا در میان مردم شرافتمند جهان منعکس میسازد ، بلکه باین

افراد کمک میکند .

بحران دلار و اقدامات تجاوزکارانه ای که دولت امریکا بکار میبرد تا این بحران را از طریق تعرض

به منافع طبقه کارگر برطرف سازد ، به تحکیم جنبه وسیع مبارزه علیه جنگ ویتنام و کوشش در راه تحول

اساسی در سیاست خارجی امریکا کمک میکند . این مبارزه میتواند از خطر جنگ هسته‌ای بکاهد و

امکان بیشتری برای پیشرفت جهان بسوی سوسیالیسم و آزادی ملی فراهم سازد .



گشتار و بیدادگری در ایران

مطبوعات و سازمانهای مترقی ایران درباره دستگیری و اعدام گروه جدیدی از موکرات های ایران که بدستور زمامداران مرتجع ایران انجام گرفته است خبرهای اضطراب انگیزی میدهند .
تمتهدارهای اخیر در همان نزد موکرات های کردستان را اعدام کرده اند .
محافل اجتماعی ایران و جهان از جنایات پلیید زمامداران ایران پس از آنکه احکام دادگاه های نظامی درباره اعدام بموقع اجرا گذارده شد اطلاع حاصل کردند . در خبر رسمی تاریخ بازداشت و اعدام عمد از کزنشده است . محافل حاکمه ایران از ترس افکار عمومی جهان و بعلمت احساس خشم مردم ایران و ضعف رژیم حاکم بر کشور با تمام قوا کوشیدند تا این جنایات را پوشیده نگاهدارند .

شاه ایران سعی دارد خود را نمتهدار ایران بلکه در سراسر جهان " پرچمدار " مبارزه در راه حقوق بشر جلوه دهد و حال آنکه در خود ایران گشتار و بیداد حکمفرماست . احزاب و سازمانهای موکراتیست و از جمله حزب توده ایران تحت تعقیب هستند و دادگاههای نظامی بیداد میکنند . در کردستان ستمن از ده تن اعدام شدگان را در خانه هایشان به قتل رساندند و هفت تن دیگر را در میدانهای شهرهای مهاباد و سقزیدار آویختند .

و اما دولت ایران علیه میهن پرستان کشور خویش چه اتهاماتی راعنوان میکند ؟ این میهن پرستان را به " حمل اسلحه " ، غارت و مقاومت در برابر مقامات دولتی " متهم میسازند و حال آنکه حمل اسلحه از رسوم قدیمی بسیاریا زایلات ایران است و برای این بار همیشه آنها را محاکمه نکرد هاند . در حقیقت میهن پرستان کرد را برای آن محاکمه و اعدام میکنند که بخاطر استقرار موکراسی . در سراسر ایران و در راه منافع خلق کرد و علیه نقشه های تبهکارانه امپریالیستها مبارزه میکنند .
در ماههای اخیر مبارزه دانشجویان علیه رژیم ارتجاعی کشور شد تا آشکار بخود گرفته است . دانشجویان به دمنستراسیون و اعتصاب دست زدند . قریب صد دانشجو بازداشت شدند و عده ای از آنها را به سربازخانه هافرستانند . هفده تن از بازداشت شدگان رایه دادگاه نظامی تسلیم کرده اند و دادستان برای هشت نفر آنها بدو آنکه گناه آنان ثابت شد باشد تقاضای اعدام کرده است (طبق نخستین خبر مندرجه در مطبوعات خارجی - مترجم) .

اطلاعات ترسیده حاکی است که در برخی از شهرهای کردستان و آذربایجان ایران و در تهران صد هادامیهن پرست را بازداشت کرده اند . کسانی که رمعرض اجحاف قرار میگیرند نمایندگان قشرهای مختلف یعنی دهقانان ، معلمین ، دانشجویان و روحانیون مترقی هستند .

گشتار و بیداد اخیر در ایران محافل اجتماعی را در سراسر جهان بخشم میآورد . بیست هزار دانشجوی ایرانی مقیم کشورهای خارجه در جنبش اعتراض شرکت فعال دارند . دانشجویان ایرانی

مقیم انگلستان در برابر سفارت ایران در لندن به ما روش اعتراض دست زدند . برتراند راسل مبارز مشهور راه صلح تلگراف اعتراض ارسال داشت و کمیته فرانسوی دفاع از زندانیان سیاسی ایران اعلامیه مخصوصی در دفاع از قربانیان ترور در ایران صادر کرد .

در همان حال که محافل اجتماعی جهان به کشتار و بیداد در ایران اعتراض میکنند مقامات رسمی برخی از کشورها و از جمله جمهوری فدرال آلمان و فرانسه عناصر مترقی ایران را از کشورهای خود اخراج میکنند .

کمیته مرکزی حزب توده ایران در پیام خود از محافل اجتماعی جهان دعوت کرده است در قبال ترور و جحاف مقامات ولتی ایران در حق دموکراتهای میهن پرست و از جمله دموکراتهای کرد که هنوز هم جان عده دیگری از آنها در خطر است شدیداً به اعتراض برخیزند . حزب توده ایران محافل اجتماعی را به مبارزه جدی برای آزادی تمام زندانیان سیاسی دعوت میکند و اظهار اطمینان مینماید که جنبش وسیع اعتراض و همبستگی عناصر ترقیخواه سراسر جهان اکنون نیز مانند گذشته موجبات تسهیل حال زندانیان سیاسی ایران را که در زندانها زجر میکشند فراهم سازد .

T . فرهادیان

گشتر در اندونزی

در اواخر اکتبر از اندونزی خبر در ناکی رسید: سه تن از رهبران نامی حزب کمونیست اندونزی نیونو و سودیسمان اعضا^۱ پولیت بوروی کمیته مرکزی و ویریومارتونو رهبر سازمان جوکیا کارتای حزب کمونیست اندونزی اعدام شدند. سوهارتو رئیس جمهور اندونزی بتقاضای جلوگیری از اعدام این مین پریستان که توسط دادگاه نظامی به مرگ محکوم شده بودند جواب رد داد.

بدینسان بار دیگر در اندونزی صاحبان عقاید مخالف مسلک رسمی را بیدار کرده بچوبه اعدام میسپارند. جنایت دیگری به جنایات عدیده ارتجاع اندونزی که آنتی کمونیسم را به سلاح سیاست خود بدل کرده است افزوده شد. جهان هنوز فجاجی روزهای پایان سال ۱۹۶۵ و آغاز سال ۱۹۶۶ را که طی آن صدها هزار تن از فرزندان وفاداران اندونزی یعنی کمونیست ها و موکرات ها قربانی ترور وحشیانه شدند فراموش نکرده است.

سه سال است که ارتجاع بطور منظم مشی "محو جسمانی کامل" کمونیسم را در کشور تعقیب میکند. ارتجاع اندونزی با ادامه ترور و تضییق و اجحاف علیه کمونیست ها میگوید تمام کسانی را که مدافع اندیشه های ترقیخواهانه هستند و یا مشی سیاسی دولت سوهارتو موافقت ندارند و خواستار بازگشت اندونزی بر راه آزادی و موکراسی و استقلال هستند سرکوب سازد.

سرکوب وحشیانه عناصر ترقیخواه اجرای نوعی تمهیدی است که سران دستگاه اداری و نظامی اندونزی در قبایل طلبکاران امپریالیستی خود پذیرفته اند.

جنایات ارتجاع اندونزی چشم و بر آشفتگی تمام مردم شرافتمند جهان را که آرمانهای موکراسی عدالت و انساندوستی را گرامی می شمارند برانگیخته است. مخالف مترقی جهان بارها به بیداری گری نیروهای ارتجاعی اندونزی بشدت اعتراض کرده و پایان دادن به اعدام صاحبان عقاید مخالف مسلک رسمی را خواستار شده اند.

کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بمناسبت احکام اعدامی که در اندونزی صادر شد بود اعلامیه ای منتشر ساخت و در آن از جانب میلیونها کمونیست و تمام مردم شوروی مراتب اعتراض شدیدی خود را ابراز داشت و الفا^۲ احکام اعدام کمونیستهای اندونزی را خواستار گردید. در اعلامیه گفته میشود: "تمام مسئولیت عواقب مهلک این سیاست که قبل از همه به منافع ملی خود اندونزی لطمه میزند متوجه کسانی است که به حفظ سیاست آنتی کمونیسم در کشور علاقه دارند و بهترین نمایندگان مردم اندونزی را همچنان به ساد^۳ و ر جلالت تسلیم میکنند."

حزب کمونیست فرانسه ضمن اعلامیه ای که متن آن به نمایندگان سفارت اندونزی در پاریس تسلیم گردید خاطر نشان ساخت که "پس از گشترهای چمعی سالهای ۱۹۶۵ - ۱۹۶۶ اعدام های جدید و تهدید به اعدام و تضییق که ارتش در مناطق مختلف کشور بدان دست میزند در محافل مترقی کشور ما خشم شدید ایجاد میکند."

احزاب کمونیست و سازمانهای موکراتیک کشورهای دیگر نیز مراتب انزجار خود را از اعدام هائی

که احکام آن در اندونزی صادر شده بود ابراز داشتند .
 لودویگ اسبودا رئیس جمهوری سوسیالیستی چکوسلواکی تلگرافی متضمن خواهش حفظ
 جان کمونیست های اندونزی و سایر محکومین با اعدام برای ژنرال سوهارتو ارسال داشت . رجال
 دولتی عده ای از کشورهای دیگر نیز چنین پیامهایی ارسال داشتند .
 زمامداران اندونزی نخواستند به ندای محافل اجتماعی جهان گوش فرادهند . اعدام رفقا
 نیونو ، سودیسمان و ویریومارتونو باردیگر نشان داد که محافل حاکمه اندونزی اصول ابتدائی
 عدالت را بشیوه ای ناهنجار زیر پا میگذارند . آنها با صدور فرمان اعدام های جدید مسئولیت
 سنگینی را درقبال مردم کشور خود و جامعه ترقیخواه سراسر جهان متوجه خویش ساخته اند .

ل . ن .

اعلامیه

کمیسیون تدارک جلسه مشاوره جهانی احزاب کمونیست و کارگری

کمیسیون تدارک جلسه مشاوره جهانی احزاب کمونیست و کارگری در روزهای ۱۸ - ۲۱ نوامبر سال ۱۹۶۸ در بوداپست تشکیل جلسه داد .

در این جلسه نمایندگان ۶۷ حزب کمونیست و کارگری به شرح زیر شرکت داشتند :

حزب پیشاهنگ سوسیالیست الجزیره ، حزب کمونیست ایالات متحده آمریکا ، حزب کمونیست آرژانتین ، حزب کمونیست استرالیا ، حزب کمونیست اتریش ، حزب کمونیست بلژیک ، حزب کمونیست بلغارستان ، حزب کمونیست بولیوی ، حزب کمونیست برزیل ، حزب کمونیست سیلان ، حزب کمونیست شیلی ، حزب ترقیخواه زحمتکشان قبرس ، حزب پیشاهنگ خلق کستاریکا ، حزب کمونیست چکوسلواکی ، حزب کمونیست دانمارک ، حزب کمونیست آفریقای جنوبی ، حزب کمونیست دومینیک ، حزب کمونیست اکوادور ، حزب کمونیست ایرلند شمالی ، حزب کمونیست فنلاند ، حزب کمونیست فرانسه ، حزب کمونیست یونان ، حزب کمونیست گواندالوپ ، حزب کارگواتالا ، حزب اتحاد خلق هائیتی ، حزب کمونیست هند وراس ، حزب کمونیست هندوستان ، حزب کارگری ایرلند ، حزب کمونیست عراق ، حزب توده ایران ، حزب کمونیست اسرائیل ، حزب کمونیست کانادا ، حزب کمونیست کلمبیا ، حزب متحد کارگری لهستان ، حزب کمونیست لبنان ، حزب کمونیست لوکزامبورگ ، حزب سوسیالیست کارگری مجارستان ، حزب آزادی و سوسیالیسم (مراکش) ، حزب کمونیست مارتینیک ، حزب کمونیست مکزیک ، حزب توده انقلابی مغولستان ، حزب کمونیست بریتانیای کبیر ، حزب سوسیالیست متحده آلمان ، حزب سوسیالیست متحده آلمان - برلن غربی ، حزب کمونیست آلمان ، حزب سوسیالیست نیکاراگوا ، حزب کمونیست ایتالیا ، حزب کمونیست پاراگوئه ، حزب کمونیست پرو ، حزب کمونیست پرتغال ، حزب کمونیست رئونین ، حزب کمونیست رومانی ، حزب کمونیست سالوادور ، حزب کمونیست سان مارینی ، حزب کمونیست اسپانیا ، حزب کارسویس ، حزب کمونیست سوریه ، حزب کمونیست اتحاد شوروی ، حزب کمونیست سودان ، حزب کمونیست ترکیه ، حزب کمونیست تونس ، حزب کمونیست اوروگوئه ، حزب کمونیست ونزوئلا و یک حزب مخفی که نام آن به ملاحظه امنیت آن ذکر نمیشود .

نمایندگان حزب کمونیست ترورو حزب چپ کمونیستهای سوئیس بعنوان ناظر در جلسه شرکت

داشتند .

کمیسیون تدارک طبق توافقی که در جلسه پیشین در سپتامبر - اکتبر سال ۱۹۶۸ صورت گرفته بود مسئله دعوت جلسه مشاوره جهانی احزاب کمونیست و کارگری و ترتیب تدارک بعدی آنرا بررسی کرد . شرکتکنندگان کمیسیون تدارک پس از بحث وسیع و همه جانبه باین نتیجه رسیدند که جلسه مشاوره جهانی احزاب کمونیست و کارگری را در ماه مه سال ۱۹۶۹ در مسکو تشکیل دهند . دستور روز آن که در جلسه دیدار مشورتی تعیین شده بود عبارتست از : " وظائف مبارزه علیه امپریالیسم در مرحله کنونی و وحدت عمل احزاب کمونیست و کارگری و تمام نیروهای ضد امپریالیستی " .

شرکتکنندگان کمیسیون تدارک همچنین قرار گذاشتند که روز ۱۷ مارس سال ۱۹۶۹ جلسه بعدی کمیسیون را در مسکو تشکیل دهند و در آن طرحهای اسناد جلسه مشاوره آینده بررسی کنند و تصمیمات لازم را درباره چگونگی مسائل سازمانی برگزاری آن اتخاذ نمایند و تاریخ دقیق تشکیل آنرا تعیین کنند . اعضای کمیسیون به گروه کار ماموریت دادند تدارک طرحهای اسناد جلسه مشاوره را برای جلسه بعدی کمیسیون تدارک آماده سازد .

کمیسیون دعوت خود را از تمام احزاب کمونیست و کارگری برادر و از جمله از آن احزابی که در تدارک جلسه مشاوره شرکت ندارند در مورد شرکت در این کار تأکید میکند .

نمایندگان حزب کمونیست بریتانیا ی کبیر ، حزب کار سوتیس و حزب کمونیست رئونین که با تشکیل جلسه مشاوره علی الاصول موافقت دارند نظرنهایی احزاب خود را در مورد تصمیمات متخذه پس از مشورت با مقامات رهبری احزاب خود اطلاع خواهند داد . بقیه هیئت های نمایندگی اعلامیه حاضر را با اتفاق تصویب کردند .

کار کمیسیون تدارک در محیط تبادل نظر آزاد و با روح همکاری رفیقانه گذشت و تصمیم راسخ احزاب کمونیست و کارگری را برای تحکیم رشته های دوستی و همبستگی بر بنیاد مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری نشان داد .



هیئت های نمایندگی تمام احزاب شرکتکننده در جلسه از کمیته مرکزی حزب سوسیالیست کارگری مجارستان بمناسبت مهین نوازی برادرانه و ایجاد شرایط عالی برای کار کمیسیون تدارک صمیمانه تشکر کردند و بمناسبت پنجاهمین سالروز تشکیل حزب کمونیست مجارستان کامیابیهای نوینی را برای اعضای حزب سوسیالیست کارگری مجارستان و تمام مردم مجارستان آرزو نمودند .



شرکتکنندگان کمیسیون تدارک جلسه مشاوره جهانی احزاب کمونیست و کارگری بیانیه هایی در باره " دفاع از جان کمونیستها و سایر میهن پرستان اندونزی " - درباره " اعتراض شدید به رای محکومیت ظالمانه " دادگاه نظامی آتن علیه آلکساندر روس پاناکولیس مبارز راه آزادی و صلح و مدافع استقلال یونان - درباره " درود پر شور به مردم ویتنام " بمناسبت کامیابیهای اخیر مردم ویتنام در پیکار قهرمانانه علیه امپریالیسم آمریکا و بیانیه ای درباره " همبستگی با مبارزه میهن پرستان گواتمالا ، پاراگوئه و هائیتی " صادر کردند .

نشریه " مسائل بین‌المللی " که هر دو ماه یکبار انتشار می‌یابد
به تشریح تفویک و سیاسی جنبش جهانی کارگری اختصاص دارد .
مندرجات این نشریه از میان مقالات مجله " مسائل صلح و
سوسیالیسم " که نشریه تفویک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و
کارگری و منعکس‌کننده نظریات و اندیشه‌های آنانست ، انتخاب
و ترجمه می‌شود .

در این شماره منتخبی از مقالات شماره ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ (اکتبر
نوامبر و دسامبر سال ۱۹۶۸) مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم
به چاپ رسیده است .

بها همه جا معادل ۲۰ ریال
